ژوندون

مجله هفتگی شنبه ۱۸حمل ۱۳۵۲

شما رهٔ - ۳

مبارزه یک ستاره سینما بخاطر کودکانش



آشیانه قلب من
(داستان هفته)

نیکولاس کوپرنیک

پیغله زهره یوسف دختر (اول) برگزیده سال
(عکاسی مسعودشمس)



شاعری آزادمنش درمورد سبک والهام سخن میگوید

قیمت یك شماره ۱۲ افغانی

اخبار داخلی در هفته که گذشت

والاحضرت شهزاده احمدشاه و والاحضرت خاتول به روح حضرت علی کرم الله وجهه دعا کردند

والا حضرت شهزاده احمدشاه وهمسرشان والاحضرت خاتول ساعت ده و چهل و پنج دقیقه شام جمعه ۱۷ حمل به آرامگاه مطهر حضرت علی کرم‌الله‌وجهه خلیفهٔ چهارم تشریف برده پس ازاتحاف ادعیه ودرود بروح آن شخصیت بزرگ اسلام برای ترقی وسعادت مملکت وملت افغان تحت قیادت اعلیحضرت معظم همایونی پادشاه محبوب ما دعای خیر نمودند .



والاحضرت شهزاده احمد شاه اطفالی راکه به نمایندگی از شهریان مزار شریف دسته‌های گل را به والاحضرت شان تقدیم می نمایند مورد لطف قرار داده اند .

والاحضرت شاهدخت مریم ،والا حضرت شهزاده شاه محمود ووالاحضرت محبوب غازی نیز باوالاحضرتین همراه بودند .

عده کثیری ازاهالی شهرمزارشریف که در قسمت های مختلف پارك وصحن روضه شاه ولایتماب اجتماع نموده بودند مقدم والاحضرت رابا کف زدن هاوابراز احساسات بدرقه کردند .

بناغلی عبدالعزیز والی بلخ درین موقع شرف معیت والاحضرات را داشت .

قراریك خبر قبلی والاحضرت شهزاده احمد شاه و همسر شان والاحضرت خاتول ساعت یازده وپنجاه دقیقه روز پنجشنبه توسط طیاره باختر افغان الوتنه بمزارشریف مواصلت فرمودند .

والاحضرت شاهدخت مریم ، والا حضرت شهزاده شاه محمود ،ووالاحضرت محبوب غازی باوالاحضرتین همراه می باشند .

در نزدیك طیاره از والا حضرت ، بناغلی عبدالعزیزوالی بلخ، تورنجنرال سید انورشاه قوماندان قوای عسکری ، بناغلی محمد سرور اکبری ،بناغلی سید یحیی عمر ،بناغلی ولی محمد رحیمی ،بناغلی شاه محمد وبناغلی عبدالله وکلای مزارشریف دولت آباد چاربولك نهر شاهی وشورتیپه درولسی جرگه وبناغلی محمد ابراهیم ارزگانی سناتور ولایت بلخ استقبال نمودند .

درین موقع دسته های گل توسط اطفال بوالاحضرات تقدیم شد .

والاحضرت شهزاده احمد شاه سلام قطعه تشریفاتی را قبول وآنرا معاینه فرمودند.

بعد والاحضرتین جانب صفوف مستقبلین تشریف برده وباآنها مصافحه فرمودند.

درمیدان هوایی مزار شریف، رؤسای دوایر قضات ،صاحبمنصبان ،ومعاریف مزار شریف باخانمهای شان برای استقبال والاحضرات حضور بهمرسانیده بودند .

والاحضرات ساعت دوازده وپانزده دقیقه ازمیدان هوائی توسط موتر جانب اقامتگاه به شهر مزار شریف تشریف فرما شدند در جاده‌های شهر موکب والاحضرات از طرف شهریان مزارشریف باحرارت استقبال گردید .

بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم روزچار شنبه پانزده حمل در اجتماعی اشتراك نمود که بر ای شرح پروگرام های وزارت ها ی مختلف حکومت به والیان ولایات مملکت ترتیب یافته بود این اجتماع آغاز یك پروگرامیست که طبق آن وزارت داخله آرزو دارد برای تامین موثریت در اداره تطبق موثراو امر وپروگرامهای وزارت خانه‌ها واطلاع وزراء از مشکلات ونیازمندی های محیط والیان ازپروگرام های حکومت وهدایات وزراء درباره تطبیق آن آگاهی مستقیم حاصل نماید .



بناغلی محمد موسی شفیق صدراعظم درحالیکه دراجتماع والیان راجع به طرز کار ، ادارهٔ مرکزی واداره ولایات صحبت میکنند.

والیان ده ولایت بعد از اینکه به بیانات ،بناغلی صدراعظم درمورد طرز کار بین اداره مرکزی واداره ولایات اهمیت ونقش والیان درخدمت گذاری به مردم گوش دادند باهریك از اعضای حکومت به صورت مفصل در باره پروگرام های مربوطه شان تبادل افکار نمودند .

قرار یك خبر دیگر والیان عصر روز چار شنبه پانزده حمل به صوب ولایات خود حرکت نمودند .

صحت از خانه آغاز می یابد

این شعار از طرف موسسه‌صحی جهان به مناسبت رو ز بین‌المللی صحت که همه‌ساله‌در (۷ـاپریل) تجلیل میشود امسال انتخاب گردیده است.

روز شنبه ۱۸ حمل‌مصادف‌باروز بین‌المللی صحت بودکه درسراسر جهان و در کشورما با ایراد بیانیه ها و نشـر مقالاتی درین زمینه تجلـــیل‌گردید .

شعار «صحت‌از خانه آغازمی یابد» یکبار د یگر اهمیت خانواده ونقش آنرا در زندگی‌اجتماعی هویدا می سازد،زیرا

برای پیشبرد یك زندگی‌مرفه‌وتشکیل یك جا معه سا لـم اعضای خانواده ها ناگزیر اند بارعایت شرایط حفظ الصحه

جلو امراض گو ناگو نی راکه‌افراد یك جامعه را تهدید می کند بگیرند .

اگر یکی‌از اعضای خانواده‌به بیماری ساری مبتلا است دیگر اعضای آن در صو رتیکه‌به خطر های ناشی از چنین بیماری‌هاآگاه نبوده به نظافت‌منزل تداوی امراض وو قا یه

صحت خود علاقمندی نشا ن‌ند هند بهمان مرض مبتلا می شوند وباتماسی که هر یـك‌از اعضای خانواده با اجتماع بیرون از منزل دارد بیما ری‌را از ساحهٔ منزل خارج‌ساخته به اجتماع بزرگتری پخش‌می‌کند .

بیجا نیست اگر بگـو ئیم«صحت از خانه آغاز می یابد» خانه جائیست که افرادآن‌ناگزیرند در پاکی و نظا فت

آن بارعایت حفظ الصحه ،تهیه‌آب آشا میدنی و آماده‌ساختن غذای صحی‌سهم فعال‌وعاملانهٔ‌بگیرند، تا ازیك زند گی‌مرفه وجسـم سالم بـر خـوردارگردند .

برای سالـم زیستـن، دوپهـلوی داشتـن و سایـل و امکانات یك‌زندگی مرفه‌رعایت‌نظافت وپاکی از جمله او کان

بسیار مهم بشمار میرو د .در خانه ایکه همه چیز هست، ولی اعضای آن کمتر به‌رعایت‌شرا یط حفـظ الصحه آشنـا هستند هر گز سلامت کا مل‌جسمی و روحی سراغ شد ه

نمی تواند ولی آنجا که‌وسایل‌کم است‌اما هریك از اعضای خانواده سهمی فعالی در پاکی‌ونظافت منزل و تهیه غذا ی

صحی میگیرند و طریق‌مجادله‌ومبارزه با امراض را بخو بی میدانند زندگی بهتری وجودخواهد داشت .

ما در حالیکه از این شعارپر مفهوم «صحت از خانه‌آغاز میشود» استقبال مینما ئیم.از خانـوا ده هـای محـترم خواهشمند یم محیط خانه راکانون صحت‌ساخته درسلامت جامعه خودنقش موثری‌بگیرند.

افغانستان و هند در ساحه کلتوری و عرفانی باهم همکاری می کنند

تربیه پرسونل فنی برای شعبات‌کلتوری وعرفانی تهیه استادان ویکتعداد لـــوازم لابراتواری برای تدریس زبان انـگلیسی در پوهنتون‌کابل وکورس موسیقی وزارت‌اطلاعات وکلتور تبادل پروفیسران،استادان ومتخصصین‌درساینس، تکنا لوژی ،آرشیف وارکیولوژی واطلاعات وسپورت نکات برجستهٔ پرو گرام‌تبادلات کلتوری وعلمی راتشکیل میدهد که‌در دهلی جدید بین نمایند گان با صلا حیت‌افغا نستان وهند امضاء شد برای سا لهـای ۱۳۵۲و۱۳۵۳ طبق این پروگرام هندعلاوه بر تهیه‌سی سکالرشیپ برا ی شاگـردان افغانی درسا حات سینما توگرافی ،موسیقی،آرشیف‌ارکیو لوژی ،طب تکنا لوژی وعلوم‌و تهیه برخی لوازم لابراتواری ودرسی مکاتب وترمیم‌ماشینهای تایپ وتکثیر ودستگا ه‌های سرد کننده هوای تعمیرات ،برای بعضی شقوق‌هم‌مانند تدریس‌وتهیه لابراتوار تربیوی زبان انگلیسی وموسیقی و سپور ت متخصصین‌می فرستد وهم‌یکعده لوازم ساخت هندرا تسلیم میدهد .

تبادل نمایشگاه های آثار هنری ،هیات‌های هنر مندان آثار مطبو عاتی ومایکروفلم های نسخ خطی مورد علاقه طرفین نیزشامل این پروگرام دوساله می باشد .

هند کار هیات باستانشناسان خود راباشتراك باستانشناسان افغانی‌دربامیان‌کماف‌ی‌ـ السابق دوام خواهد داد وبعداز ختم حفاظهٔ‌بودای بزرگتر بامیان مطالعاتی درمورد پاك کار ی‌ومحافظه برخی مغاره های دره فولادی‌انجام خواهد داد .



ښاغلی‌محمد خا لد روښان معیـن وزارت‌اطلاعات وکلتور حین ملاقات‌باښاغلی نورالحسن وزیر معارف هند .

ښاغلی‌محمدخالد روښان معین‌وزارت‌اطلاعات‌و کلتور که‌در راس یك هیات مرکب‌از پوهاند میرحسین شاه رئیس‌پوهنځی ادبیات ،ښاغلی‌غلام سخی دانشجو ،معاون ادارهٔ روابط‌فرهنگی وزارت خارجه وښاغلی غلام حضرت کوشان‌رئیس نشرات وزارت اطلاعات وکلتور یك هفته قبل برای انجام‌مذاکرات وامضاء‌پروگرام‌تبادلات کلتوری وعلمی بین افغانستان وهند به‌دهلی جدید رفته بود هنگام مواصلت‌به‌میدان هوایی بین‌المللی‌کابل به‌نماینده‌باختر آژانس گفت که‌وی ضمن ملاقا تیکه باښاغلی گجرال وزیر مطبوعاتی حکومت هند انجام‌داد باموصوف درمورد تبادل اخبار ومعلوما ت‌مورد علاقهٔ طرفین ومخصوصا رویدست گرفتن یك‌پروگرام تولید فلمهای سینمایی مشترك افغا ن‌وهند مذاکره نمود وښاغلی گجر ال موافقه وهمکاری نزدیك وزارت مطبوعات‌هند‌رادر زمینه وعده داد .

وزیر مو صوف همانطور مـوافقهٔ خودرا‌عندالوصول یك‌یادداشت رسمی به‌ارسال یك متخصص به‌مطبعهٔ دولتی کابل جهت آشنـاساختن مزیدکارکنان افغانی باماشین طباعتی روتاری‌هموار بستر‌ـآن مطبعه اظهار نمود .

بنظر ښاغلی گجرال زمینهٔ خوبی برای‌تبادل پروگرامهای رادیویی بین طرفین‌موجود است‌وهمینکه تلویزیون درهند وافغانستان‌توسعه یافت امکانات همکاری در پرو گرام وتخنیك بین هردو کشور فراهم شده خواهد‌توانست .



بقلم داکتر ظاهر صدیق

ویتنام بعداز متارکه

بعد ازانکه بتاریخ هشت حمل کار کمیسیون چار عضوی نظامی درویتنام پایان یافته واسرای جنگی همه رها شدند وآخرین دسته قوای امریکایی نیزخاك ویتنام جنو بی را ترك گفتند علا قمندان جر یانات بین المللی وناظرین انکشا فات جنوب شرق آسیارا بیشتر سه سوال بخود مشغول داشته است .

۱- چگونه میتواند در ویتنام اوضاع استقرار یافته وصلح ویتنام درلاوس وکمبودیا، بسط یابد .

۲- چگونه رقابتها ی قبلی نظامی در ویتنام بهمکار یهای آینده میتواند مبدل شود ؟

۳- اثرات آرامش هند چین بسایر مسایل بین‌المللی خصو صا مسایل حادآن ازچه قرار خواهد بود.

استقرار او ضاع در ویتنام و هم آرامش او ضاع در کشور های لاوس وکمبود یا بیشتر مر بوط ا ست بچگو نگی انکشا فات ویتنام. در ویتنام جنوبی باینکه قدمهای او ل برقراری اور بنددرآن کشورمسلسل برداشته شد اما هنوز این خوف در سراسر ویتنام جنوبی احساس میشود که قوای ویتنام شمالی وویتکا نگها آرام نخوا هند نشست وفشار شانرا برای آوردن او ضاع بخواسته خود دوام خواهند داد، خصوصا که خبر های از سو قیات وسیع نظامی ویتنام شمالی از طریق خط هوچی من که از لاوس میگذردانتشار یافت وویتکانگها برای بسط قلمرو تحت اداره خوداز فعالیت باز نه نشسته اند .

مذاکرات دو روزه وانتیو رئیس جمهور ویتنام جنوبی بارئیس جمهور وسایر رجال مسوول امریکایی در کلیفورنیا اواسط این هفته هم بیشتر از جهتی تنظیم شده بود تا حکومت سیگون از پشتیبانی ایالات متحده امریکا در صورت کدام هجوم قوای ویتنام شمالی وویتکا نگها ازنزدیك اطمینان حا صل شد - جانب امریکا درحال حاضر ازدو نوع همکاری خود باویتنام جنو بی صحبت میکند، در قدم اول مساعدت مالی در حدود پنجصد ملیون دالر ودر صورت کدام تهدید مسلحانه از طرف ویتنام شمالی مساعدت طیا رات امر یکایی برای عقب زدن چنین حمله یی .

اگرچه ازحلقه های مسئوو ل امریکا باین عقیده میباشند که هانوی خطری را از ناحیه کدام هجوم ناگهانی برویتنام جنوبی قبول نخوا هد کرد اما ذهنیت عامه وحلقه های رسمی ویتنام جنوبی بامشاهده پیش آمد های قبلی ومو جوده تاحال نتوانسته اند خود را از خطر چنین هجومی مطمئن ومصون بیابند .

لذا رفع چنین خوفی در ویتنام جنوبی صرف در صور تی ممکن میباشد که تمام جوانب سواد موا فقتنامه صلح رابپر و ی کنند وبا رامش اوضاع در آنجا زمینه را طوری مهیا سازند که در لا و س وکمبودیا نیز صلح بمیان آمده بتواند .

تشریك سلسله ار قام در مورد تلفات و مصارف در جر یان جنگ ده ساله ویتنام این حقیقت رانمایان می سازد که اکنون باید آنهمه رقابتها درحصه تجهیز دو جانب در جریان جنگ بهمکاری در حصه آبادی ویتنام وحوزه هند چین مبدل شودقراراین ارقام که البته نمیتوان آنرا کا ملا واقعی خواند امریکا (۵۲۰۰۰) نفر تلفات دادوصد هزار ملیون دالر مصرف کرد همچنان ویتنام جنو بی پنجصد هزار نفر تلفات داده خسارات هنگفت مالی بان کشور وارد آمدو تقریبا ویتنام شکل خرابه را بخو د گرفت . همچنان گفته می شوداتحاد شوروی در جر یان این جنگ دو هزار ملیون دالر به ویتنام شمالی کمك کردو بدرجه دوم آن مساعدتهای جمهوریت مردم چین بویتنام شمالی قرار میگیرد ویتنام شمالی وویتکانگها هردو در جریان این جنگ یك ملیون نفر تلفات دادندو خرابی و ویتنام شمالی کمتر از خرابی های قسمت جنوب نبود .

قرار تذکر منابع امریکایی، واشنگتن آماده است برای اعمار مجدد ویتنام پنجهزار ملیون دا لر کمك کند اما باین شرط که هانو ی بفعالیتی علیه منافع ویتنام جنو بی دست نزند وهم کشور های حوزه، خصو صا کشور های عضو اتحادیه جنوبشرق آسیا که روز دو شنبه کنفرانسی را هم برای این کمك هادر کوالا لمپور دایر کردند با سایر کشور های جهان تاحال در حصه همکاری باویتنام اظهار آمادگی کرده اند. امابهر صورت تاحال رقابت در زمینه همکاری برای اعمار واسکان مجدد در ویتنام باندازه رقابت در ساحات نظا می نبوده است. دیده شود ماههای آینده دربن حصه چه تمایل از طرف کشور های دارا خصو صا آنها که سلاح شان دربن جنگ طولانی بکار رفته بنظرخواهد خورد .

امادر حصه سوال سومی همانطور که در آغاز بر قراری اربند ویتنام توقع میرفت اثرات این مو ضوع برسایر مسایل حاد بین المللی چون بحران شرقمیانه وافزا یش در همکار یهای جهانی آنی وچشمگیر نبود- مشکل شر قمیانه نه تنهابر جایش ماند بلکه در روز های اخیر وخیمتر هم شده است- این بحران بافعا لیت های خرا بکارانه اسرائیل وسیعتر میشودواکنون حکو مت اسرائیل تصمیم گر فته پلان اسکان یهود یان رادر قلمر و های عربی که درجنگ جون ۱۹۶۷، آنرا اشغال کرده تطبیق کند .

درعین حال بحران نیم قا ره هم بحال خود باقیمانده ودر قاره افریقا سوال تبعیض نژادی و هم اختلا فات سر حدی مردم اکثر کشور های آنقاره راچون سابق رنج میدهند باینصورت اثرات صلح ویتنام جز بصورت نسبی در همان کشور در سایر مسایل جهانی خصو صا موضوعات پیچیده ومهم مشهو د نیست بسیار احتمال دارد هنوز جریا نات هندچین توجه قدر تهای بزرگ رابخود معطوف داشته ود ر آینده سلسله فعالیت های پیهم درحل بحرا نات بین المللی آغاز شود- اگر چنین باشد، مایه امید وار یست در غیر آن نا امیدی در زمینه حل بحرا نات بین المللی دور خواهند کرد که این از خواسته وضرورت جهان امروزنیست.



محمدحسین نهضت

پیوسته به گذشته

رمز پیروزی اسلام

((مردیکه میگوید پیغمبر است نباید خودش جامه اش را بشوید....))

پیغمبر اکرم (ص) از غنایم جنگی مقدار زیادی به صفوان بخشید وآن قدر بااین دشمن دیرین و سرسخت خویش عنایت فرمود که او گفت کسیکه نزد من مغبوض تراز همه بود محبوب تر ازهمه شد.

نوشته اند صفوان طوری در کمند احسان پیغمبر اسلام(ص) اسیر شد که تازنده بود به حیث یك عنصر فعال وعلاقه مند برای اعتلای اسلام کار کرد کنون بی مناسبت نیست بهداستان مسلمان شدن خودعمیر بنوهب بطور مختصر اشاره شود واین داستان از کتاب «محمد پیغمبری که ازنو بایدشناخت» نقل میشود این کتاب که نویسنده آن«کونستان ویرژیل ،گیورگیو» دانشمند رومانی است شایدتاکنون نظیر آن کتابی محققانه و در عین حال ساده و روان درباره پیغمبر اسلام (ص) هیچ مستشرقی ننوشته باشد.

باید تذکر داد کتب تاریخی که به قلم دوستان نادان ویا دشمنان دانانوشته شود از اعتبارساقطاست وبدان اعتماد نشاید اما کتابی را که یکنفر عالممتبحر بی غرض فقطبرای تاریخ وتنها برای محقق مینویسد قابل توجه است توقع آن است که بایدهرمسلمانی یك جلد ازاین کتاب را در خانه خود داشته باشد تا هم خودشان وهم فرزندان شان به تاریخ درخشان رسول اکرم (ص) و سایر بزرگانصدر اسلام از زبان بیگانگان نیز آشنا شوند وبا تحلیل هایی که ازنظر روانشناسی وجامعهشناسی همچه محققین شایسته وارجمند درباره رهبران اسلام کرده اند استفاده کنندودر عصر یکهانتشارات گمراه کننده و مبنی بر اغراض سیاسی و مذهبی عقاید مردم را تهدید میکند به زبان علمو فهمو تحقق به عقاید حقه خود پابرجا وراسخ بمانند.

باری داستان ایمان آوردن عمیر بن وهب که ازدشمنان سرسخت پیغمبر اکرم (ص)بود طبق نوشته این مولف معروف رومانی چنین است که ابولهب پس از شکست در جنگ بدر در صدد افتاد تاکسی راپیدا کند واورا وادار سازد تا پیغمبر اسلام را به قتل برساندتا باشد که ندای اسلام در نخستین مرحله خاموش شود او با ابو سفیان و رضوان بن امیه در پی این کار بر آمدند تاآدم کشی رااجیر کنند وبه مدینه بفرستند آنها میدانستند محمد (ص) در مدینه زندگی بسیار ساده دارد در گاهاوفارغ از گیرودار حاجب و دربان ودروازه اش بروی مراجعین باز است .

ابو لهب برای قتل پیغمبر بهتر ازهمین عمیر بن وهب نیافت برای اینکه عمیرمردی بودهم بیباك وجسور وهم پسرش در جنگ بدر بدست مسلمانان به اسیری رفته و عقده بخصوصی از محمد (ص) در دل دارد .

ابولهب معیت ابو سفیان ورضوان عمیر را خصوصی ملاقات کردندو اورابه این کار ودا شتند .

پس از آنکه عمیر این کار را قبول کرد قرار گذا شتند رازشان فاش نشود عمیرقصد مدینهکرداما روی کار چنین جلوهداد که برای فدیه دادن به مدینه میرود تا فرزندش رااز اسیری برهاند ابولهب مخارج سفر ونفقه عایله اش را فراهم کرد عمیر مکهرابهعزم مدینه ترك گفت بهمجرد ورود به مدینه سراغ پیغمبر را گرفت گفتند پیغمبر درخانهخود است او مستقیما روانه خانهپیغمبراکرم(ص) شدهمینکه به در سرا رسید بدون اذنواردشد دید پیغمبر (ص) ردای خویشرا خودش می شوید چشم پیغمبر به عمیر افتاد فرمود :بامن کار داری؟

عمیر بدوناینکه آری بگویدگفت: امرغیر عادی میبینم کسیکه ادعای پیغمبری میکند خودش به دست خودجامه اش را می شوید .

پیغمبر فرمود : برای چه غیر عادی است .

عمیر گفت- مردی که میگوید پیغمبر است نبایدخودش جامه اش را بشوید این کار رابا یدغلامان وکنیزان او بنمایند پیغمبر (ص) فرمود : من غلام وکنیز ندارم کار های مربوط به خودرا خودمانجام میدهم وبتو اطمینان میدهم کهاگر پیغمبریردای خودش رابشوید این کار مانع پیغمبری او نیست بعدپیغمبر اکرم(ص) موضوعصحبت را تغیر دادوگفت : من میدانم که برای انجام کاری اینجا آمده ای !

عمیرگفت: بلی من آمدهام پسرم رااز اسارت نجات دهم بگو آیا چقدر بپردازم ؟

پیغمبر فرمود دروغ میگویی تو برای رهایی پسرت نیامده ای بلکه برای کار دیگری آمده ای تو مامور شده ای تا مرا بکشی وقتی عمیر این سخن را شنید (طبق روایت) خنجری راکه به زیر جامه پنهان داشت بیرون کرد و بهزمینزد .

گفت یا محمد ! جز سه تن از اهالی مکهکه مرا مامور بهقتل تو کرده اند احدیازاین راز خبر نداشت و من یقین دارمآن سه نفر موضوع را به هیچکس نگفته اند تو از کجا خبر شده ای؟

باقیدارد



تزئید اخیر در قیم

افزودی قیمت پطرول ودیزل آنقدرسا را خساره‌سندنمی‌سازد که تقلب تانکداران به خساره‌ماتمام‌می‌شود

• • •

بمجرد بلندرفتن قیمت پطرول‌ودیزل سرویس هاولاری‌های بین ولایات‌به اضافه ستانی وبلندبردن‌قیمت‌کرایه مبادرت‌ورزیده‌اندو کسی‌نیست‌که‌ازآنهاباز خواست‌کند

• • •

افزودی‌ناچیزدرقیمت پطرول‌ودیزل بمنظور منافع‌عامه غیرمستقیم بازبه‌مفادخودماست

بادرنظرداشت مفادگزافی

ونقل‌ولایات‌بدست‌می آورند معنی یک کسر در مفاد

وسایل حمل‌ونقل راتشکیل

وزیر اطلاعات وکلتور در یک مصاحبه مطبوعاتی که در مورد قیمت دیزل وپطرول دایر شده‌بود دلایل حکومت را مبنی بر بالا بردن قیمت پطرول ودیزل توضیح نمود.

وی خاطرنشان ساخت که اصلا بلندرفتن خیلی جزیی قیمت پطرول ومخصوصا دیزل کدام‌تاثیری بالای قیمت کرایه انسانی واموال وا رد نمی کند زیرا ازیکطرف موسسات ترانسپورتی که تاحال عایدسرشاری ازین•مدرك بدست می‌آوردند یك کسر جزیی را در مفاد خالص خویشس متحمل خواهندشد وازجانب دیگر نظر باینکه قسمت بیشتر وسایل ترانسپورتی مجهزباماشین دیزلی میباشندازین لحاظ پنجاه پول‌افزودی در قیمت دیزل هیچ گونه دلیلی دربلند بردن قیمت کرایه شده نمیتواند وزیر اطلاعات وکلتور گفت:درموردحمل‌ونقل‌انسانی همین اکنون یك کمیته خیلی مقتدر کارمی کند امید است‌بزودترین فرصت یك سلسله پلان‌های قانع کننده ومفید رابرای مردم بدهیم.

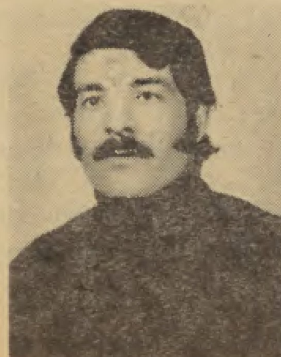
بناغلی کشککی بجواب سوالی اظهار داشت که دولت بمنظور جلوگیری از سوء استفاده هاو خودسریها قبلا تدابیری اتخاذ نموده‌وبا موسسات ترانسپورتی به تماس شده و ازمردم توقع دارد تااز هرگونه همکاری دریغ نکرده ومنافع عمومی مملکت رادر نظر بگیرند.

روی این اصل مجله ژوندون خواست نظر یکعده از همشهریان را درین مورد اخذ بدارد تا دیده شود نظر مردم درین باره چیست؟

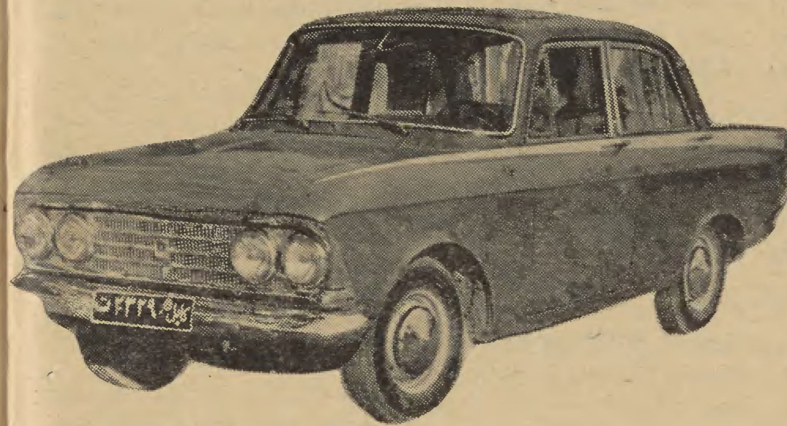
• • •

بناغلی محمد عیسی کار گرمسلکی دستگاه برق حرارتی مزار شریف که تازه وارد کابل شده بودبجواب سوال نماینده مجله چنین گفت:

بلند رفتن قیمت پطرول‌ودیزل که سر از نیمه شب اول حمل



بناغلی محمد عیسی



اعلان گردید گرچه درنظر اول یك تشویشی رانزد موتر داران خلق کرد اما اگر خوب دقیق شویم در مقابل مفادی که‌ازناحیه اعمارشاهراه عصری واسفالت شده بدست می آورند خیلی‌وخیلی ناچیز است.

وی‌گفت من خوب بیاد دارم که قبل از اعمار شاهراهای فعلی

علاوه ازینکه یك موتر مسافربری از مزار شریف تاکابل چندین‌شبانه روز راه‌پیمایی‌می کرد ودر هرپیره رفت وآمد صدهالیتر تیل نسبت به حال بیشتر مصرف می نمود مجبور بود. درعرض راه چندین بار مصارف کمرشکن‌استهلاك وتلف‌شدن پرزه‌جات رانیزمتحمل گردد. درحالیکه امروز از مزار شریف تاکابل علاوه ازاینکه در مصارف پطرول‌ودیزل مورد ضرورت موتر تقلیل فاحشی رخ‌داده از درك استهلاك‌پرزه جات موتر نیز خساره عاید شان نمیشود ودرظرف چند ساعت محدود از مزار شریف بکابل مواصلت می کند

بناغلی محمد عیسی افزود :طور مثال یك موتر لاری که قبلابرای رفت وآمد چار صد لیتر تیل مصرف

می‌کرد امروز چهارم حصه آنرا که عبارت از یکصد لیترشود مصرف می کند پس بلند رفتن دو افغانی در قیمت پطرول وپنجاه پول در قیمت دیزل در مقابل مصرفی که قبلا یك موتر متحمل می گردید خیلی ناچیزبوده ، بر همه موتر داران‌است تا در مقابل این بلند

...مت پطرول و دیزل

...که شرکت های حمل

موتر های مجهز باماشین های دیزلی که اکثریت ... می‌دهند هنوز هم ناچیز است

رفتن قیمت پطرو ل ودیز ل که‌بازهم غیر مستقیم به سود خود شا ن تمام می‌شود باید نفع عامه را در نظر گرفته ومراعات نمایند .

• • •

بناغلی محمدنبی راننده تکسی که‌فعلا به شغل دیگر ی مصرو ف است اظهار داشت : راستشس ر ا بگویم در مدت چندین سالی کـــه وظیفه تکسی رانی داشتم واز کابل

به‌ولایات مسافرین را نقل می دادم مفاد سر شاری‌نصیبم می‌شد . دریك پیره رفت و آمد از کابل بـــه مزار شریف وبرعکس آن که دو ررز را دربرمی‌گرفت‌صاحب دوهزار

افغانی می شدم که این پو ل مفا د خالصم بود واگرامروز هم به‌شغل سابقم مصرو ف می بودم‌در مقا بل این بلند رفتن قیمت کدام ادعـای اضافه ستانی نداشتم . زیـــر ا از مفاد خالصم صر ف یك مبلـغ ناچیز کم می شد وبس .

یك مامور وزار ت معادن وصنایع که‌ازاظهار نام خود معذرت خواست چنین اظهار نمود: من از خودکدا م موتری ندارم ولی چون همه روز ه سروکارم با سرویس های شهر ی است از روی تجر به می توانـــم بگویم که‌تاثیر افزو دی ناچیز د ر قیمت پطرو ل و مخصو صا دیز ل فقط در عایدات خالص یابه عبار ه دیگر مفاد خالص موتر داران است. من‌همیشه به‌چشم سرمی بینم که‌هر سرویس لین شهری که من در آ ن رفت وآمد دارم در هر پیره کم از کم هشتاد نفر رانقل می دهند کـه

باین اساس دریك مرتبه رفـــت وآمد یکصدو شصت نفر مسا فر می داشته باشد و چون هر نفـــــر

يك افغانی می پر دازد هر پیره رفت وآمد آن یکصدو شصت افغانی می شود که اگر همین بسی روز انه پانزده پیره داشته باشد در آنصورت

د‌و هزار چار صد افغانی عا یدا ت دارد اگر مصار ف هر پیره رفت و‌آمد را شش لیتر دیزل قبول کنیم درآن صورت در مقابل دوهزار وچار

صد افغانی عایدات صر ف ششصدو هفتاد وپنج‌افغانی مصار ف تیـــل خواهد شدکه بادرنظر داشت مصارف دریور کلینر ونگران وعوارض غیر مترقبه موتر باز هم روزانه بیشس‌از یکهزار وپنجصد افغا نی مفـــا د خالص بجیب آنها می افتد ودر یـن

صورت در مقابل یکهزارو وپنجصد افغانی مفاد خالص صر ف چهل و پنج افغانی نسبت به سابق بیشتـر

برای تیل می پر دازند . حال شما ازروی این حساب می توانید خو د تان قضاوت کنید که‌چه تاثیری بر آنها وارد می کند.

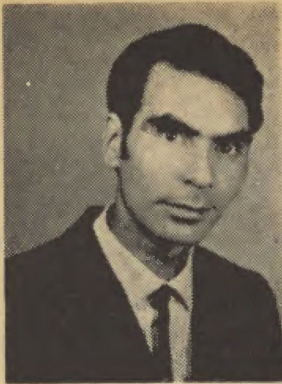
پیغله راضیه ایثار معلمه مکتب ...زرخانی نظرش را اینچنین ابـرا ز نمود بلند رفتن قیمت پطرو ل و دیزل هر گاه بالای دیگر مواد تاثیر نیندازد، در حقیقت یکنوع کمکـی است که مستهلکین آن برای انجام بیشتر خدمات عامه دولتی ، مـــی نمایند.من خودم به این عقیده استم که باید برای پیشر فت واعتلا ی کشور خویشس همه هموطنان با ید سهیم شو ند و هرکس از طریـــق ممکنه‌برای انجام پروژه های‌انکشافی کشور که به پول ضرور ت است‌و بگفته بناغلی کشککی وزیر اطلاعات وکلتور یك راه مشرو ع عایدا ت است همکار ی‌نمایند و روی ایـــن اساس افزو دی دو افغا نی درقیمت پطرول وپنجاه پول در قیمت‌دیز ل بذات خود سهیم شدن همو طنـان مارا درین راه نشان می دهد .

• • •

پیغله‌نفیسه محصله پو لی‌تخنیك می گوید:

بلند رفتن قیمت پطرو ل گر چه درامورترانسپو رتی مرکز کـــدام تاثیری وارد نکرده اما قراریکـــــه شنیده می شود قیمت گرایه حمل‌و نقل مسافرین واموال در اطـر ا ف کشور بلندرفته است وباید مقامات مربوط جلو این نوع خود سری هارا طوریکه وعده داده‌اند بگیر ند .

وی‌گفت در همین چند روزبرادرم



بناغلی محمد اکبر

که‌ازیکی از ولایات کشور بکا بـل آمد نسبت بلند رفتن‌کرایه سرویس شکایت داشت .قرار گفته برادر م بمجرد بلند رفتن مبلغ خیلی جزیی قیمت پطرو ل ودیز ل موتر دارا ن ولایات درقیمت کرایه حمل ونقـــل مسافرین‌واموال تقریبا سی یا چهل فیصد افزود نموده بودند و کسی نبود که علت راازایشان بپر ســـد



پیغله نفیسه

من‌از مقامات مسئو ل‌خوا هشمند م تا توسط شعبات مربوط در ولا یات مراقبت جدی نمایند تا موتر داران به تعمیل نظر حکو مت از خودسری ها در مورد بلند بردن قیمت کرایه اجتناب ورزند .

• • •

بناغلی محمد اکبر ایوبی خیا ط چنین اظهار نمود : ازینکه حکو مت بمنظورانکشا ف وتکمیل پرو ژ ه های اقتصادی خویشس چنین‌تجویزی را اتخاذنمود ه اند منهم بحیـــث یك هموطن این اقدام را یك کـا ر نیك می دانم زیرا بااین‌پول ناچیـز که طبقه موتر دار ازمفاد خالصـــس خویشس می پردازند قسمت عمد ه پروژه‌های انکشافی مملکت تکمیـــل



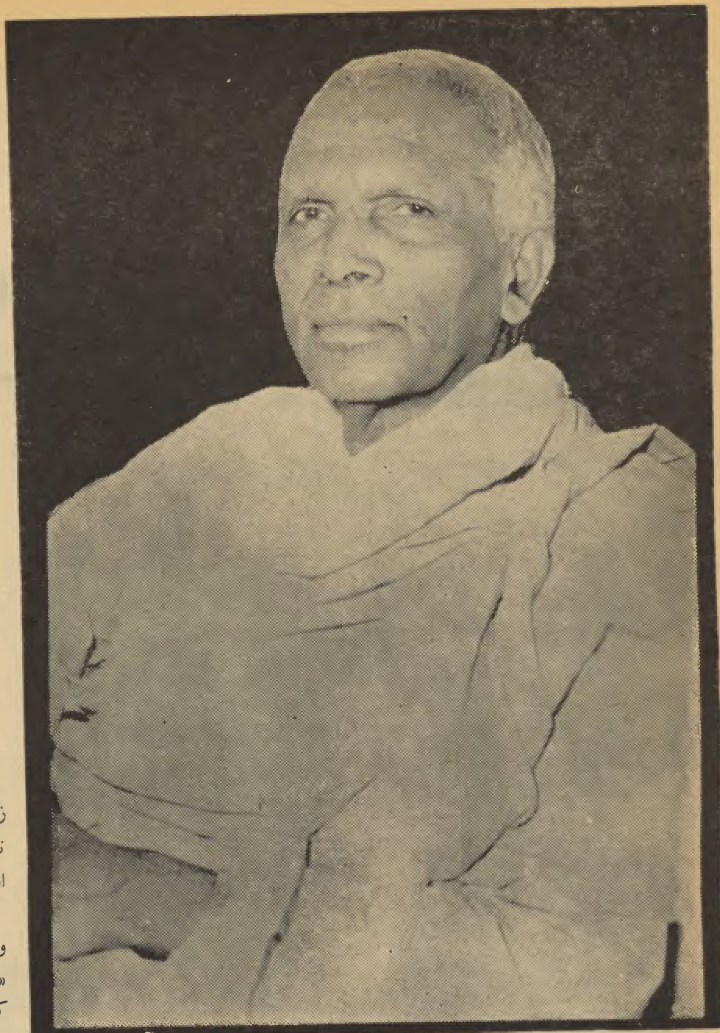
پیغله راضیه ایثار

انسان گمگشته باید خود ش

«سوامی رنگه‌ناته‌نندا‌جی»میگوید:

«انسان‌معاصر که‌پروردهٔ تکنالوجیست در بند مادیات گیرماندهٔ است ازینرو،«من»اوبزرگ شدهٔ وهمه‌جارا فراگرفته‌است‌این«من»در درون‌اوقوهٔیی‌را متراکم ساخته است .

این‌قوهٔ،سرکش‌و خرابگراست. باید این قوه‌رالگام زدواین «من» را مهار کرد »



«..بسیاری از مردم،در موجهای‌یك زندگی مطلقاً مادی گم شده‌اند.»

پوست قهوه یی‌دارد ولا غر اندا م است . موهای سرش‌سپید میزند .بااینهمه پر نیرو واستوار به نظر میرسد . با انگلیسی‌روانی صحبت میکند.در حالیکه‌چشمهایش درخشش خاصی داشت ،**گفت :**

– سالها میشود که از کشور ی به کشوری میروم و به مردم‌میگویم که‌جهان‌درونی خودشان رابشناسند از نیروی روانی خودشان با خبر شوند . البته هستند گروهی که خوش ندارند دریابند که چیزی‌راگم کرده اند ، اصلا خود گم شده اند، در موجهای یك زندگی مطلقا مادی گم شده اند .

مکث کوتاهی کرد وبعد لبخندی چهرهٔ قهوه یی رنگش را منبسط ساخت :

– روزی در امریکا صحبت میکردم یکی از شنوندگان میان صحبتم دوید وگفت : « شما آمده اید که مارا جادو کنید؟ »من جواب دادم : « برادر، شما قبلا جادو شده‌هستید این زندگی ماشینی شما را جادو کرده است .» این مرد امریکایی خشمگین شد وگفت :«درهندوستان هم‌وطنانتان گرسنه وبر هنه رو ی سرکها میخوابند ، بروید غم آنان رابخورید .»من در جواب گفتم :

« درست است که مردم‌درهندوستان گرسنه و برهنه هستند و درست است‌که روی‌سرکها میخوابند، ولی با اینهمه میخوابند. یعنی خواب دارند، مگر شما با وجود این‌وسایل ناز و نعمت باز هم خواب ندارید . ناراحت و نگران هستید . »

این مرد که شست وپنج ساله است و دوهفته پیش در ادیتوریم پوهنتون کابل سخنرانی ایرادکرد، «سوامی رنگه‌ناته نندا‌جی » نا م دارد . میشود اورا تنها « سوامی» صدا زد . البته که سوامی جزء نامش نیست . در بارهٔ کلمهٔ « سوامی» ازش پرسید م، جواب داد:

– « سوامی» مفهوم بزرگی دارد. ولی میشود از نظر لغت آن را «رفیق» ویا چیزی نظیر آن معنی کرد .

« سوامی رنگه ناته نندا‌جی» در سال ۱۹۰۸ میلادی در دهکدهٔ «تریکور» ، واقع ایالت «کیرالا» به جهان آمد. پسانتر هابود که به جنبش فرهنگی را مکرشنا پیوست. این کار درسال ۱۹۲۶،در میسور صورت گرفت. «رنگه ناته نندا‌جی» دران هنگا م هژده سال داشت.

شش سال رادرمیسور ،درخدمت این جنبش‌به‌سر برد. از سال۱۹۳۹ تاسال ۱۹۴۲، در رنگون زندگی میکرد. سپس به کراچی رفت و تا سال ۱۹۴۸ دران شهر ماند.درین هنگام به جمع آوری اعانه برای درماندگان پرداخت ودر قحطی معروف بنگال در سال ۱۹۴۳، به اندازهٔ یك‌هزارو دو صد و پنجاه‌تن برنج به کلکته فرستاد . به همین صورت ، برای گرسنگی زدگان‌بنگال وبهار وکولرا زدگان ایالت«کیرالا» بیشتر از یك صدو پنجاه هزار کلدار گرد آورد .

ازسال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۶۲ در دهلی جدید به سربرد. در درازای این سالها ، سخنرانیهای وی در دانشگاه دهلی ، هزار ها شاگرد ، استاد و همشری را مجذوب‌ساخت.

« سوامی رنگه ناته نندا‌جی » ازسال ۱۹۶۲ تا سال۱۹۶۷ مد یر مدرسهٔ مطالعات فرهنگی و بشری‌در کلکته بود. در ضمن مدیریت‌مسؤل ماهنامهٔ این مدرسه را نیز به دست داشت .

وی بار ها از طرف حکومت هند دعوت شده است تا در اکا دمی‌اداره ودر کالج دفاع ملی در دهلی جدید برای شا گران سخنرانی کند .

«سوامی» درعین زمان‌عضو کمیسیون ملی هند برای همکاری بایونسکو میباشد .

«سوامی» در بیشتر از چل‌وشش کشور سفر کرده و به سخنرانیهای در زمینه های روحی و فرهنگی پرداخته است . خرج بسیاری ازین سفر های اورا حکومت هند پرداخته است. چنانکه وی به حیث پیام‌آور واقعی هندوستان به کشور ها ی سیرالانکا، برما، سنگاپور، مالیزیا، ویتنا م جنوبی، کمبودیا، تایلند ، اندونیزیا، جاپان وفیجی‌به‌مسافرت پرداخته است . همچنان به‌بسیاری ازکشور های اروپایی ، به شمو ل پولند، چکو سلواکیا، اتحادشوروی اسپانیا و بریتانیا سفر کرده‌است.

...دش را باز یابد

«سوامی هژده‌ماه‌رادر سخنرانیها در اضلاع متحده، کانادا ،مکسیکو، کیوبا وکشور های دیگر سپری‌کرده است .

« سوامی رنگه ناته نناداجی » نویسنده ییست پرکار و توانا که نوشته های بسیاری دارد. درین میان دو کتاب وی آوازهٔ بیشتری‌به دست آورده است:

نخست، « ارزشهای جاویدانی برای یك جامعهٔ متغیر» که ۸۰٤ صفحه را در بر میگیرد، دوم،«پیام اوپا نیشادها» که حاوی ۵۸۷صفحه است .

« سوامی رنگه ناته نناداجی»عقیده دارد که در درون انسان نیرو های نهفته یی موجود است و باید ازین نیرو ها بهره برداری شود:

ـ آدمیان برای بهره برداری‌ازین نیرو های نهفته ، به ترتیب ورشد روانی نیاز مند هستند . ما امروز کودکان خودمان را از دونظر پرورش میدهیم: نخست ، از نظر بدنی.دو دیگر، از نظر ذهنی. اما غالبا روان اورا فراموش میکنیم ،حالانکه‌روان او نیز به پرورش نیازمند است. در واقع ، یکی از اساسات کارپیامبران پرداخت به روان آدمی و نیرو های نهفته در روان آدمیست .

دانشمند هندی عقیده دارد که پیشرفتهای مادی به تنهایی، برای آدمیان خوشنودی بار نمیتواندآورد میگوید :

ـانسان معاصر که پرو رد ۀ تکنالو جیست ، در بند مادیات گیر مانده است. ازینرو«من» او بزرگ شده و همه جا را فرا گرفته است. این «من» در درون او قوه‌یی راایجاد کرده است . این قوه سرکش وخرابگر است . باید به این قوه لگا م زد. این «من» را باید مهار کرد و این کار صورت نمیتواند



« سوامی‌رنگه ننداجی» با نویسندهٔ‌نوشته اتا شهٔ مطبو عاتی سفار ت‌هند (طرف چپ) نیز درعکس دیده می‌شود

گرفت، مگر با رشد روانی ، واین رشد روانی نیاز مند به ترتیب وپرورش روان است .

به‌نظر «سوامی رنگه‌ناته نناداجی» هرگاه‌به این پرورش روانی‌نپردازیم نتیجه‌اش نا خشنودی عمیق است. همان نا خوشنودی ونا رضایی که در کشور های صنعتی غرب بسیار سراغ میتواندشد. همان‌ناخشنودیی که ده ها هزار جوان غربی را به سرزمینهای شرق آواره میسازد.

خردمندی هندوستانی، گنا هی‌را متوجه تکنالوجی نمیداند. بر عکس فکر میکند که :

ـ ماشین تمدن معاصر ما را ساخت. تکنالوجی تقصیری ندارد . اصلا تکنا لوجی مانند نوکر، خوب است و مثل بادار، بد، به دست ماست که تکنو لوجی راچگونه به کار میبندیم. باید کاربرد درست ماشین‌را دریابیم .

« سوامی» عقیده داردکه‌تکنالوجی بیشتر از همه باید وسیلهٔ و حدت ویکپارچگی آدمیان شود. میگوید .

ـ آدمیان برای و حدت‌ویکپارچگی به مفاهمه نیاز مند هستند. این مفاهمه ، به سویهٔ جهانی ازراه تکنالوجی معاصر کاملا امکانپذ یر است، آدمیان برای رسیدن به خوشبختی‌به این وحدت ویکپارچگی ضرورت دارند . هروقت آدمیا ن‌با هم ر وبه رو میشوند ، باید برای گفت وشنود مفاهمه باشد، نه برای زور آزمایی و رقابت . برای کار لازم است عناصر و صفات نیک درون آدمی پرورش یابدونیرومند شود . صفا و دوستی نیرو مند شود. نفرت و دشمنی از میان‌برود.

درباره حکایتی به خاطر دارم از زاهدهٔ معروف «رابعه »، از«رابعه» پرسیدند :«آدمهای نیك را دو ست داری؟» جواب داد:بلی ،دو ست دارم .» باز هم ازاو پرسیدند:« از آدمهای بد متنفر هستی؟» در پاسخ گفت: « فرصت نفرت داشتن‌ندارم.» این است نمونهٔ صفای طینت- عنصری که برای خوشبختی آدمیان کاملا ضروریست .

از «سوامی رنگه ناته ننندا جی» پرسیدم :

ـ هیچ لازم نیست که از مقابله وزور کار گرفت ، حتی اگر برای‌به دست آوردن حق باشد؟

جواب داد :

ـ اگر لازم باشد، باید قوه‌به‌کار برد. ولی باز هم حد اقل قوه‌راباید به‌کار برد. نباید درین امر زیاده روی کرد .

پرسیدم :

ـ اما این تقسیم‌جهان چه‌میشود؟ این تضاد اردوگاه ها راچه‌میگوویید؟ با آرامش گفت :

ـ آدمی سر انجا م به رشدروانی وتبارز عقل میرسد. سازمان ملل متحد ، خود نمونه یی ازرشدروانی آدمیان و مظهر قشنگی آدمیان‌برای یکپارچگی ووحدت است .

« سوامی» عقیده دارد که هنر وسیله ییست که میشود ازان‌برای رشد روانی و پرورش روان کار گرفت. به شرط آنکه هنر عامیانه نشود. به‌نظر خرمند هندو ستا نی هنرعامیانه فاقد ژرفنا وعمق است وتنها جنبهٔ هیجان آفریتی دارد. او دربارهٔ هنر مدرن میگوید:

ـهنر مدرن پهلو های اخلا قی دارد . باید این پهلو ها رشد یابد وتکامل کند . هنرباید حاوی ارزشهای جاویدانی باشد

پرسید م :

ـ منظور تان ازین ارزشهای جاویدانی چیست ؟

گفت :

ـ مثلا کمك به دیگران وفداکاری به‌خاطر دیگران از ارزشهای جاویدانیست .

در حالیکه پیالهٔ قهوه اش را آرام آرام مینوشید ، زمزمه کرد:

ـ انسان باید آنچه را که گم‌کرده است، باز یابد. خودش را باز یابد . . . .

(پایان)

«ماشین تمدن معاصر ماراساخت، برین اساس تکنالوجی تقصیری ندارد .اصلا تکنالوجی‌مثل نوکر ، خوب‌است ومانندبادار بد است. باید کاربرد درست ماشین رادریابیم. »

مبارزه یک ستاره سینما بخاطر کودکانش

Christine Kaufmann

«کریستین کا فمن »می گوید بخاطر اصول باطفالش مانند شیر یست که مغلو بیت نمی پذیرد تونی پدر اطفال عقیده دارد که‌در آلمان دختر هایش خوب‌تربیت‌نمیشوند سرنوشت دودختر کوچك در میان‌اختلاف پدرو مادر شان تاکنو ن تعین نشده است .



در شهر میونشن یك‌ستاره‌زیبای سینما که امروز جز یك مادربدبخت وشکست خورده بیشس نیست بـــا تشویشس ویاسں زندگی می کند و هرآن از ترس‌اینکه مبادا دختر ك های اورا از نزدشں‌گرفته وبه‌امریکا ببرند ،دل درسینه اشں تکان مــی خورد وبقول‌خودشں خواب و آرامش رابکلی از دست داده است دخترها چه ((کر یستین‌کا فمن)) که رو ز گاری ا زستاره های نهایت مقبـول وقبول شده‌سینمابود اکنون‌فقط دلش رابدخترهایش خوش‌نگهداشته‌که‌این دختر هارابنام ((الکسا ندراوالگرا) صدا می کند وآنها هشت و ششں سال عمر دارند .

((کریسین)) مادر این دو خترکه اکنون‌بیست وششں سال عمر دارد درست‌در فرصتیکه نه سال ازعمرش می گذشت در آلمان بنام بهتریـــن ستاره ویااستعداد هنری در بیـــن اطفال شناخته شده بود که متاسفانه در جوانی نتوانست آن مقام ر ا کاملا حفظ نماید. مخصو صا بعد از ازدواج با((تونی کورتیسں)) هنـــر پیشه خو شں قیافه و معرو ف‌هالیود



دیگر شهرت و حیثیت هنری خودرا بکلی از دست داد زیرا بـرای او مقدورنشد که فلم ارزنده و هنری وآن چیز هاییکه مردم می خوا هند تهیه وعرضه کند تاشهرت اومصئون از افول می ماند . وقتی که او در مونشن بکمال آرامشں خا طـــر زندگی می‌کرد یك راپور آزاردهنده راملاحظه کرد که شو هر اوتصمیم گرفته توسط وکیل مدافع خـــو د دختر هایی راکه محصو ل ازدوا ج او با((کریسن)) می باشد گر فتـــه وبامریکا ببرد تا طوریکه می‌خواهد آنهارا تربیت وپرورشں نماید .

راپور توضیح می کرد که وکیل ((تونی)) در «سانتا مونیکا »ایـــن موضوع راتحت بررسی ومطالعـــه گرفته و سر انجام فیصله ازمحاکمه اخذ نموده کز برویت‌آن فیصله باید دختر ها نزد ((پدر شں)) بما نـــد تابو جه بهتری آینده شان تا میـــن شده بتواند .این فیصله ضر بـــه شدیدی برو حیه «کریستین» تولید کرده وگفته است از آنجا بیکـــه اطفال خودرابیشتراز جانشں‌دوست میدارد تا آخرین لحظه در قسمـــت دفاع ازاین فیصله قیام خوا هدکرد وموضو ع رابه نفع خود بر خواهد گرداند .

جریانی در خلال دهسال :

((کریستن‌کا فمن)) ستار ه زیبـا وبا استعداد آلمانی در ســـا ل ۱۹۶۳ درست در فرصتیکه هجـد ه سال از عمرشں میگذ شت((باتو نی کورتس »هنر پیشه خوش قیا فـه امریکایی که بیست سال ازاوبزرگ تربود در «لاس ویگاس »بـــا هـم ازدواج کردند که این ازدوا ج بهر طریقی بود پنجسا ل عمر کرد و در طول اینمدت ((کریستن)) ازشوهرش دودختر بدنیا آورد. بعداروی‌بسیاری ازموضوعات عادی مناسبات ایـــن زوج‌بهم خورد ودرسال ۱۹۶۸رشته زناشو هری شان بدست خود شان منقطع گردید .ولی ((تو نی)) رو ی حسادت وانتقام طلبی‌هایی که‌خاصه اوسته ده روز بعد از طـلاق ا ز

یگانه مایه امید واری وزند گـی کر یستین همـا نـا دختـــرا نش

الکساندر د والگرامی باشد که‌بـا موجودیت آنها خو درا خو شبخت حس میکنند



برای کریستین کا فمن یك‌رویای غیر قابل یقین بود، روزیکه بـرای نخستین بار در درامه«امیلیا کلوتی» درهمبورك ظا هر شد .

((کریستن)) بایك‌فو تو مودل بنا م ((لسلی‌آلن» رسما ازدواج نمود ولی ((کریستن)) تر جیح داد خود شں‌را وقف پرورشں دخترانشں بنماید .

از اینرو از محاکم امریکا اجاز ه گرفت که‌دختران باید با«کر یستن» باشد روی این فیصله امریکا ر ا ترك گفته بسو ی ارو پاشتافت .

درفیصله محاکم این مو ضو ع نیز شامل بود که مصار ف تربیه اطفال باید از طر ف((کورتیس)) پرداخته شود وچون دلیل طلاق ذکر نشده باید مصار ف کرایه((کریستن واطفالشں)) از امریکا بهر کجایی که می روند بدوشں ((کور تیسں)) باشد هم چنان تصو یب شد ا گر ((کورتیسں)) خواسته باشد در هر سال‌چهار هفته را می تواند نز د اطفال خود سپری بنماید ویا اطفال رانزد خود بهر کجاییکه خواستـه باشد با تادیه مصار ف آن طلـــب نماید. که‌باین فیصله مراو ده بین کورتیسں وکریستن واطفا لشا ن قایم بود دختر ك هاغالبا بـــر ای پدرشان نامه می نوشتند و رســـم های طفلانه تهیه وبرای پدر خـو د بامریکا می فرستـادنـد و بـدو ن هیچ‌گونه داعیه مطابق‌به‌فیصله قبلی محاکمه از هر دوطر ف عمل‌می‌شد. چنانچه سال گذشته آوانیکـــــه ((کورتیسں)) مصرو ف‌بازی یـــك فلم بود و غالب صحنه های فلـــم

در ترکیه تهیه وفلمبر داری می‌شد «کورتیس» از کریستن خواست اطفال رابه ترکیه بفرستد که این خواهشس او از طرف «کریستن» قبول واجراشد و مقابلتا چهار هفته بعد اطفال دو باره بمیو نشن برگشتند هم چنان درسال ۱۹۷۲ نظر بـــه تقاضای «کورتیس» کریستن اطفال رابه لندن فرستاد و لی سه روز بعد دایه‌ی اطفال از لندن به میو نشن برگشت «کریستن» از این جریان متحیر شد و علت باز گشت منفرد اورا توضیح خواست اوگفت: «کورتیس» با اطفال بسوی روم پرواز کردوموجودیت اورا در این



زمانی زن و شوهری مهربان بودند

سفر غیر لازمی می پنداشته صواب دید که اوبه آلمان برود .

«کریستن» ازاین‌ماجرا دلخور شد ویك ناآرامی باطنی اورامجبور ساخت تاجریان رابه «سلیوابیعار» برادرشس باز گو نموده ودر صدد



کور تیس از ازدواج گذشته‌خود نیاز فر زندانی دارد

کشف‌علت اصلی واقعه شود «سیلوا» توسط تیلفون با «کورتیس» صحبت کرد که‌وی بایك صراحت خاص جوابداد :

احساس میکنم که وقتی دخترهایم در آلمان زندگی می کنند تربیت شان ناقص خواهدبود زیرا این مملکت‌سعادت آینده اطفال مراتامین نمیتواند لهذا صواب می بینم که‌بعد ازاین نزد خودم باقی بمانند .

«سیلوا» بالحن نهایت تند بوی گفت :ـ وقتی شخصی مانند تو که توام بامواد مخدره در میدان‌هوایی لندن دستگیر وبدام پولیس می افتد مسخره تر از آن در کره زمین چیزی وجود ندارد نخست‌باید خودت راازتحقیر واکراه مردم نجات بدهی وبعدا .....

در همین فرصت تیلفون قطع می شود ودرنتیجه «کریستن» آگاه می‌شود که چه بلا و مصیبتی دامنگر اوگردیده است . سراپای او را لرزه وارتعاشس فرا میگیرد و چشمانشس آگنده از اشك می شود ویکدقیقه بعد فریاد میزند و روی صحن اتاق برادرشس از هوشس در می رود.

تصمیم کریستن در برابر گدی هایشس :ـ

«کریستن» همواره بدختر هایش «گدی گك‌ها» خطاب می کردو آنها را بی‌نهایت دوست میداشت متعاقبادخترك ها هم بقدری کافی مادر خودرادوست میداشتند زیرا آنها بامادر خود سخت عادت کرده بودند واینکه اکنون با «کورتیس» استند بدون شك ناراحتی های جدی دارند .

«کریستین» از اینکه بدختر هایشس انگلیسی یاد داده بود خیلی متاسف است زیرا او می گوید چون آرزوی کورتیسس بود که باید دختر هایش‌بزبان‌انگلیسی تکلم‌نمایند جداسعی کرد تااین مامول را برآورده سازد چه اوشوهر خود رابه مثابه یك پیشوا احترام می کرد وسر پیچی را از ادامه وخواسته هایشس گناه می شمرد وهمین‌اکنون باوجود همین حرکت ناجوانمردانه او ،باز هم اورادوست میدارد و برایشس هیچگونه آزار واذیت را روا نمیدارد.

چنانچه بپاس احترام بخواسته



تونی کور تیس به اتهام حمل‌مواد مخدره دستگیر شد .

های «کورتیس» درحالیکه دروازه ها ی‌کمپنی‌های فلم چه در اروپا وچه در امریکا بروی «کریستن» باز بود بااین وجود ، او از شرکت درفلم هاکناره گیری نمود وبرای اینکه تاحدودی مصروفیتی برای خود یافته باشد بحیث‌ترجمان خودرا بکار شامل نمود چه او به پنج لسان زنده دنیا تسلط داشته وخیلی‌هم خوب وروان حرف زده‌می تواند .

هم چنان برای اینکه شهرت او نزد مردم مانده بتواند گالری مود های طفلانه را تدویر کرد تا از یکطرف پول بدست آورده باشد وازطرفی هم خودرا درازهان مردم زنده نگهداشته باشد .

اوبقول خودشس فقط بادخترهایش دل خوش بود واین رزید ادیکه دامن گیر اوشده اگر دوام کند وسر انجام اونتواند گدی های خودرا دوباره بدست بیاورد زندگی او در یك خطر بزرگ قرار خواهد گرفت. زیرا اوصرف همین دو دختر را دارد در حالیکه‌کورتیسس اطفال زیاد داردچه او از ازدواج اول خود با «جانیت لی»دودختر ،از زن غیر شرعی خود «آنا مار گریت هنز» یك دوگانگی و از همسرموجوده اشس هم یك پسر که جمله پنج طفل شود دارد.

بقیه در صفحه ۶۳

«رازقی» نیروال

گاوندی

تردغه‌وخته پوری په ښار کی د گاوندیانو سره په یوه حویلی کــی هیڅ اوسیدلی نه‌وم، ځکه چه مجرد وم اومجردو خلکو ته چاکور په‌کرایه نه ورکوو په ښارونو کی داقاعده‌وه اودا له‌دی کبله چه مجردان ښاییی‌په اپارتمانو کی واوسیږی چیرته چه‌د گاوندیتوب حقونه نه مراعاتیږی او اخلاقی فسادونو سرته رسولو په لارکی چاته کوم قید نه‌وی .

دځینو خلکو ســره دا عقیده‌وه : مجردان کــه هــر څــومره ښــه خصو صیتونه ولری بیاهم داعتماد اواعتبار وړنه‌دی، ځکه دغو بی‌کورو او دربدر خلکو یوشوم ذهنیت پیدا کړی اوتر اوسه پوری دچـا دمغزو څخه وتلی نه‌ؤ .

دفامیلونو پــه منځ دمجردو خلکو اوسیدل دځینوجنایتونو اوخیانتونو باعث کیده اودا دټولنی نارسایی‌وه چه هیڅوك په دی نه‌وو پوه‌چه: دی په نورو څه حق لری اونور دده په مقابل کی کوم حق لری .

دفرد اوجامعی دمتقابله مسئولیتونو څخه چه دیو اوبل په وړاندی یــی هم‌و خبرنه وو پــه همدغواخلاقی‌او اجتماعی حقونو او مسئو لیتو نو بی خبری‌ؤو چه دیوی ټولنی غړی پــه خپلو منځونو کــی بی اعتماده اود ځینو خیانتونو مرتکب کیدل .

زما لومړی ځل‌ؤ چه دخپلی وړی کورنی سره می په‌ښار کی یوکور په کرایه نیولی‌ؤ مخکی له‌مخکی می دخپلی تجربی لــه مخی دا تصمیم نیولی‌ؤ چه ښایی دخپلو گاوندیانو سره داسی‌نیکه‌گوزاره‌وکړم چه‌زماد کورنی په ښه حیثیت تورتکی‌نه‌شی اوچه کله دغه کرایی کــور پریږدو نوبی له‌دی چه گاوندیان زموږ په‌تلو خپه‌وی خوشاله نه‌شی داهم یــوه مفکوره‌وه چه باید دغه گاوندیان‌زما دښی گوزاری په اساس زما دکورنی دراتلونکو دوستانو لــه‌ډلــی څخه وشمیرل شی .

په همدی سبب می هلته دډیره کیدلو له لومړی ورځی څخه دښــی گوزاری او ښه پیش آمد ښنســټ کیښود ،دخپلی‌کورنی‌په‌هرغړی‌باندی می دا ټینگه هم‌وکړه‌چه‌دخپل‌اخلاقی او اجتماعی مسئولیت په نظرکــی نیولو سره خپل اود گاونــډ یانــو حقونه وپیژنی او په درنده سترگه ورته گوری .

دبلی خوا د نوموړی کور دمالك خبره زاسره هم‌امانت‌وه چه‌په‌لومړی ورځ یی‌راته ویلی‌ؤ.«زه‌دکورد کرایی دومره محتاج نه‌یم‌بلکم‌دخپل گاوندی ښی گوازری او شرا فتمندانه پیښس آمــد تــه ضرو ر ت‌لرم»

هوکی زما کورنی بی له‌دینه هم ددغسی شرافتمندانه رویی اروزمنده ده، ځکه زما کورنی ته، دی خبری دومره نویوالی نه درلود ، خوزمــا گاوندیانو ته ببخی نوی خبره‌وه‌ځکه موږ داطراف خلك‌وو، دخپل‌همنوع په وړاندی مینه اخلاص، همدردی، وروړ ولی، مرسته او داسی نــور انسانی او بیا پښتنی خصوصیتونه زموږ پښتنی خاصه وه، داخلاقود ټینوالی اوناو لتیا څخه پاك وو ..دا سبب‌ؤ چه‌په ډیرکم وخت کی زمــا گاوندیانوزموږدښی گوازی‌مرهون شول ماښځه درلوده چــه دهــغو ی دښځی نوم‌یی ضیاء گله‌وه. دا هم‌له عمره ځوانه وه، چه‌سترگی اوښکلی صورت یی درلود، خوله‌یی همیشه دپاره له‌خوږی خندا څخه ډکه‌وه د تجمل او سینگار سره یی ډیره‌مینه وه، تل به تری دپودرو کریمونو او صابونونو خوږه بویونه راتلل داهم دخپله ژونده راضی اود غریبی یی ښه خوراك کاوه. نور مخ لوڅی‌وه خو کله‌کله به ښارته په چادری کی تله ددی علت داؤ چه: خیاگلی پــه خپل زړه دیونس سره واده کړی‌ؤ اود خپلو ورونږ څخه چاریدله چه گوندی په‌دی گناه هغه ونه‌وژنی .

دوی ټولو په دغه بیوزلی کورنی کی دخپل ژوند څخه پوره رضایت درلود په ډیره خوشحالی به یی‌خپلی شپی ورځی تیرولی همیشه ددوی‌د کورنی فضا له‌مینی او محبته‌ډکه‌وه .

زما همیشه زړه‌ؤ چــه د خپلــو گاوندیانو سره می ورځ په ورځ د مینه نه‌لری چه دهمدردی ور یــی وبولی .

په‌دی وروستی هفته‌کی‌ورته خپلی ښځی وویل چه دمیلی او ساتیری دپاره په یو ښه ځای ته لاړشو ده ورته وویل .

ــ ښه داده چه درخصتیو په‌ورځو کی کار وکړم څوچه څوافغانی‌وگټم او ستاسی گوزاره پری جوړه کړم (دساړه اوسیلی سره یی ورته زیاته کړه) کارگر کله درخصتی ورځ لری ئوکله میلوته‌جوړدی!ضیأدده په‌خبره قناعت وکـړ اود میلی څخه تیــره شوه .

ددی مطلب دپاره سر دپنجشنبی له ورځی څخه دیوه مامور کور تــه ورغلی‌و چه هلته څه کــار و کړ ی دامامور دده آمرهم‌ؤ ترکومه حده چه دیونس امر مابیژانده بدسړی نه‌ؤ دیونس سره‌یی‌ډیره مینه هم‌درلودله ده ددی دپاره چه‌یونس سره مرسته وکړی اود رخصتی ورځ یی‌په‌وزگار تیا تیره نه‌شی نود رخصتی ځینــی ورځی به‌یی خپل کورته بیوو اودلږ کار په مقابل کی به‌یی ډیره اجوره ورکوله .

یونس دجمعی ورځ هم د هغوی کره تللی ؤ

* * *

ضیاء به همیشه موږ کره راتله‌او هرځه چه‌به‌یی په کارشو زمونږ‌څخه به‌یی وړل، دی زمونږ په منځ دیوی خور حثیت درلود اودا ددی ښه‌خوی ؤ، چه مونږ‌ته‌یی رانږدی کړی‌وه څو ورځی دمخه هم موږ کره راغلی‌وه او ډیر سره مشغول شوی‌ؤو .

له‌وخته ما تصمیم درلود چه واده وکړم دامو‌ضوع می دی ته وړاندی کړه چه‌په دی برخه‌کی راسره دخور ولی مرسته وکړی .

زما دکور نه ډیره لیری نه، په‌یوه کورکی مایوه پیغله لیدلی چه مــی خوښه شوی ده .

غوښتل می‌چه دهغی سره دمروادی په‌وجه پیژند گلوی پیداکړم ترهغی وروسته که می پــه‌زړه شوه نودواده غوښتنه به ترینه وکړم. ترد‌غه‌وخته پوری ماهیڅ یوی پیغلی ته په خپل لاس داسی لیك نه‌ؤ ورکړی ضیاء راته ددی جوگه شوه چه زماغوښتن لیك هغی پیغلی تــه‌ورکـــړی او د هغی له‌خوا ثواب به هم ماته بیرته راوړی .

په وړاندی دخپلو اخلاقی او اجتماعی مکلفیتو نو له‌عهدی څخه په ډیرښه شان ووځم .

دا وخت‌ؤ چه مونږ دهغوی په‌منځ کی اود هغوی په زړونو کی‌لوی‌مقام موندلی‌ؤ زما دگاوندیانو په منځ کی یوکارگر هم اوسیده‌چه‌یونس نومیده ده،دپلار، ښځی ،یوه ماشوم زوی‌او ډیر سره ژوند کاوه .

یونس په یو سترگه معیوب پــه پښو گوډ لعونی ټیټ‌ؤ ښه څیره یی درلودله له‌عمره ځوان او همیشه به خوشحاله بریښیده یونس د غریبی سره‌سره دخپل ژوند څخه نا راضه نه‌ؤ .

پلاریی اصف له‌عمره پوخ اوپــه صورت کــمزوری ؤ ، داعصابــو د ضعیفوالی له کبله‌یی‌همیشه لاسونه ریږدیدل دسترگو دیدیی هم کم‌ؤ ، ده دیوی نساجی په فابریکه کی‌کار کاوه

ښه نیت له کبله ناست ولاړ ډیره شی خوداچه بی درخصتی له ورځو می بل وخت نه‌درلود چه داکاروکړم او دبلی خوا می دمیلمه‌دقبلولودپاره وړځای هم‌نه‌درلود، داوجه‌وه دمخامخ کیدلو په‌وخت کی به‌می دهغوی‌سره په تش سلام علیك اکتفا کوله .

* * *

ضیا گلی لاد یونس دسختی ژوبلی ترځی خاطری هیری کړی نه‌وی .

یونس څوکاله دمخه‌په‌یوه ترافیکی پیښنه کی، دموټر دتصادم له کبله سخت ژوبل شوی اود یوی سترگی اوښنی سلامتیایی له‌لاسه ورکړی‌وه

په دغه ناوړه پیښنه کی نژدی‌ؤ چه د خپل ژوند سره خدای پامانی هــم وکړی خود غریب پلار پــه مرسته اود خپلی مهربانی ښځی په پاملرنه له‌دغه بلانه بچ‌شو، ځکه زمونږ په ټولنه کی دکارگر سره څوك دومره

ما مخکی له مخکی څخه دی کارته چمتوالی درلود هغی ته‌می لیك‌تیار لیکلی په جیب کی پروتۀ نوموړی لیك می هغی ته ورکړ .

* * *

دخپلی وظیفی څخه نوی راغلم، دریشی می بدله کړه غوښتل می‌چه بیرته زرښار ته لاړشم، نومی دماما دزوی سره له‌کوره راووتلم. کله‌چه دضیاء دکوټی له‌مخی تیریدلم، داپه مخه راغله اوپه خندایی راته وویل :

– ستا لیك مـی هغی پیغلی‌تـه ورکړ .....

دی نورڅه هم ویل غوښتل خوما په ډیر استغنا سره دهغی نور ویل بل وخت ته وځنډول داځکه چه دلته می دګاونډیانو په مخکی دهغی سره په دی موضوع باندی خبری کـول نه غوښتل خو هغه زماددی مفکوری څخه اګاه نه‌وه .

زه ورته پښه نیولی ولاړوم چــه دی وروستی خبره داسی پری کړه.

– مفصلی خبری به درته بیګاته وکړم.

ددی سره سم له پوړیو څخه کوز شوم .

دضیاء په دی خبره کی ډیر ښه زیری پټۀهغه چه زما دژوند سـره مستقیمه اړیکه درلودله ..

زه روان وم خو سوچ می دهغی د وروستی خبری سره مشغولۀ اوپه فکر کی‌می تکرارید لــه چه (مفصلی خبری به درته بیګا ته وکړم) ایا دا مفصلی خبری به څه رازونه دځانه سره لری ....

دضیاء خبری څومره خوږی اوله خوشحالی څخه ډکی وی کنه دازما خوشبینی وه راته ښی ښکاریدی.

دغو مفصلو خبرو راته‌په ذهن‌کی ځینی مثبت اومنفی‌پوښتنی خلقکولی اودغو پوښتنو زما په زړه‌کی ډول، ډول اړخونه بدلول رابدلول .....

ایا که مثبت وی زه‌به څومره‌بختور یم... اوکه منفی وی ..... دفـکر سلسله بــه می بیا دواره ضیا تــه ورسید.. ښار ته پلی روان‌وم مګر روحا بل چیرته وم... ناکراری او هیجانونو رادمخه کړی‌وم... زړه‌می ناارامۀ... تلوار می درلود چه زر کورته ستون شم اود ضیا مفصلی خبری دزړه په غوږو وآورم .

کاشکی چه یوځل خومی په‌ډاډه زړه‌اوریدلای هم وای ... مګر ډیـر افسوس... چه هیڅکله نـه .....؟

له ښار ډیر زر کورته راستون‌شوم په کور کی ترهغی چه ضیا وګورم ډیـر ناارام‌وم دغـه پټ انتظار ... دضیاء دمفصلو خبرو اود خپل لیك ځواب ځورولم... کله می په ذهن کی دضیاء خیره مجسم کیدله اوکله به بیا هغه پیغله زما سترګو ته‌نیغه ودریدله .

په کورکی له یوی کوټی بلی تــه ننوتلم، راننوتلم تراوسه لادماښام ډوډی تیاره نه‌وه... ناستی مزه نه راکوله اوپه ولاړه می کرار نه‌کیده فرصت می کوت چه دضیاء حــال واخلم.... که‌یی ووینم حتی دډوډی خوړلو دمخه ورځنی دغــه مفصلی خبری واورم

خوتر دغه وخته کور ته لانه‌وه راغلی ډوډی می‌په پوره تلواروخوړله خوبیاهم دا رانغله بیا می په یوه‌بانه دهغی پوښتنه وکړه.... بیاهم‌دهغی څه پته ښکاره نه‌شوه... په خپله کوټه کی می په قدم وهلو پیل وکړ چه له‌چانه می واوریدل .

یونس (سخت ټپی شویدی!) ،

زړه می یو سخت درز وخوړ.... اوپه‌پوره بی صبری له‌کوټی دباندی ووتلم... دضیاء خبری‌می‌دګاونډیانو په‌منځ کی واوریدلی... هغه رانــه څه لیری ولاړه‌وه... نوځکه می ونه کولای شو چه پوره پوښتنه ورځنی وکړم... بیرته کوټی ته ننوتلم... ورور ته می وویل :

– هرکله چه ضیاء راکوزه شوه ورته ووایه چــه (زه ورســره کــار لرم .

ضیا راته په وره کی ولاړه‌وه.. ورښکاره شوم ژیړه زبیښلی ..... ورخطا، سری‌سترګی نامرتبه‌ویښتان یی ښکاریدل. پوښتنه می ځنی‌وکړه

– چه خیر دی څه پیښ شویدی.؟

دی په‌داسی حال کی چه لړزیدلی لهجه‌یی درلودله په پوره خواشینی یی ځواب راکړ :

– یونس بیچاره دخپل آمر په‌کور کی کار کاوه ښس پری‌رالویدلی او ککری یی‌ورته ژوبله کړیده .. اوس هغه په روغتون کی بستر دی ددی مایوسانه خبری ډیر هیجانی‌وی او زه‌یی زښته زیات دخپلی اغیزی‌لاندی راوستلم... خوله می له‌خپګانه‌بیرته پاتی شوه، ددی د مازیګر دمفصلو خبرو وعده رانه بیخی هیره شوه... دخواری ضیاشوم‌تقدیر دپوره‌تعجب سره مخامخ کړم دځانه‌سره می‌وویل هی کمبختی ضیا !

ماورته وویل :

کله چه روغتون ته تللی زه‌به‌هم درسره لاړشم لږ څه وروسته راته غږ وشو چه ضیا راته ولاړه‌وه .... ورووتم، هغی وویل :

دریشی دی واغونده !

ماهم دخپلی کورنی‌په‌سلا دریشی واغوستله داراته په رښتینی ډیره بیوزلی ښکاره‌شوه‌ځکه تیرماسخوتن دی ... اوددی سره هیڅوك ملګری نشته چه غمخوار ی ورسره وکړی خسر یی (اصف کاکا) دنساجی پــه فابریکه کی شبکار دی، بچیان یی هم ډیرواړه‌دی.. هغوئی هم دپلار د کار ځای‌ته تللی‌وو... شپه او ځوانه ښځه ... یوازی... لیری روغتون‌دا پوښتنی زما په ذهن کی تیریدلی... ایاپه داسی مواردوکی زما دهمنوعی احساس بی‌له‌دی به کوم کاروی..؟ ددی فکر سلسلی په منځ کی راتــه دهغی ننی ښیګنه چه زمالیك دوړلو جرئت زما دپاره کړی‌ۀ نیغه سترګو ته ودریدله.... هوکی دی زه دخپل احسان مرهون کړی‌وم ....

همدا رنګه داګرده سوالونه هغه وخت‌مادځان سره‌تکرارول چه‌دریشی می اغوستله.. کله چه‌له‌کوره وتلو ته چمتو شوم ساعت دشپی نه‌نیمی بجی وی زه او ضیا له‌کوره ملګری سړك ته ورسیدلو دتکسی دراتګ انتظار مو ایسته... داوخت راته‌ځان پوره نااشنا ښکاریده ځکه تردغــه شیبی پوری دهیڅ یوی ښځی سره دشپی چیرته تللی نه‌وم که‌څه هــم زموږ جوړه بل چاته څه نوی کارنه ۀ، داچه زه وجدانا پاك اود انسانی وظیفی دسرته رسولو په خاطر ددی سره جوړه ولاړوم نو ورو،ورو بــه زړه قوت اخست ...

تکسی ته می لاس ونیو.. خواته می نیغ ودرید زه او ضیا ورته‌وختلو تکسی په‌داسی حال‌کی چه ما ورته لاربښودله روغتون ته ورسولو پــه پوښتنه ، پوښتنه مو دیونس کوټه پیداکړه داځکه چه یونس‌یی نــوی هلته وروړی‌ۀ .

څه وخت چه دهغه کوټی ته‌ور- ننوتلو، هلته بیخی‌کراره کراری‌وه، یوازی دساایستلو اود ژوبل کسانو دردیلی ژګروی اوریدل‌کیدل دیونس بستری تــه دواړه و دریدلو خودی بیچاره بالکل له‌پیژندنی‌څخه وتلیۀ سترګی‌یی پړسیدلی، ستر غلی‌یــی تك‌شنه او ښتی‌وو، په‌پوره سختی‌یی ساه ښکته پورته کوله دسیروم‌نلکه ورته د لاس په یوه رګ کی منډل شوی‌وه... ښښی او لاسونه یــی د چپرکټ ددواړو اوږ دو بازو ګا نو پورو کلك تړل شوی‌وو .... په‌ډډه اوښتلای نه‌شو بــی سده پـروتۀ ګوندی عزرائیل«ع»ورته سرته‌ناست اوساعت ګړی وروسته یی دمرګ‌په لوری یووړ ...

دده مخ، غوږونه ، خوله اوټول وجود په سرو وینو ککړ او وچی پری پرتی‌وی هوکی دده په لیدلــو سره دلیدونکی غونی زیږیده .

دده خوا اوشاته هم ډیر ناروغان پراته‌وو دهغوی ځینو هم داسی‌حال ۀ،زه دیونس یوه اړخ اوضیایی بل اړخ‌ته ودریدله. ضیا غوښتل چه‌په کوکو وژاړی دمو ظـف پرستــا ر په‌اشاره مادادی ډول ژړاته پری‌نښوه ضیا هم‌یوازی دتـړمو او رنیورنـو اوښکو پــه تویولو اکتفا وکړه ددغی صحنی په لیدلو سره نژدی‌ۀ چه‌زه هم‌له‌پټ درد څخه ضعیف وکړم... یوڅو خبری می دنادارو ناجوړانو په باره کی له‌خولی هم وختلی هغه چه زما دمو قف څخه ډیری لوړ و ی .

دنوموړی پرستار څخه می ددغه بیچاره په‌باره کی پوښتنه وکړه‌هغه راته وویل :

– تر (٤٨) ګړیو وروسته ممکن خبری وکړی اوحال‌یی ښکاره شی. خوکله چه مادیونس‌صورت ته‌وکتل نود ده‌دمرګ‌شیبی‌راته مخی‌ته‌مجسمی شوی اوپوه‌شوم پرستار دضیا دزړه دتسکین دپاره داسی وایی .

کله چه دیونس لــه کوټی څخه راوتلو دپرستار څخه می هیله‌وکړه چــه دده سره لازمه مرسته وکړی ځکه دابیچاره هیڅوك نه لری .... مالادا خبره پای ته رسولی نه‌وه‌چه دده ښښو ته اصف کــاکا هم‌سری سترګی ولاړۀ مــګر اوښکی‌یی نــه تویولی ماهغه ته وویل :

نور بیا



بارجال گذشته جهان آشنا شوید

(پطر کبیر)

درسال ۱۶۸۹ بجای خوا هر شس سوفی بسلطنت نشست . پطر د ر ابتدای سلطنت برای دست یا فتن بدریای آزادیکه کشور اورا بادول مرتبط کند، بادولت عثمانی وا ر د جنگ شد.و لی روس ها مو فـــق نشدند .

در دره سلطنت پطر کبیـــر روسیه به متصر فات چند نا یـــل آمد .

پطر پس از سی وشش سا ل سلطنت درسال ۱۷۲۵ در گذ شت.

(ناپلیون بناپارت)

پسر دوم چارلز بنا پار ت ، در پانزده اوت سال ۱۷۶۹ دردهکـد ه آژا کسیو واقع در جزیره کر ســـ متو لد گردید .در سا ل ۱۷۷۹ وارد مدرسه نظا می ((براین)) شد و در ۱۷۸٤ از آنجا به پاریس منتقــل گردید . در ۱۷۸۵ به مقا م ستوان دومی تو پخانه رسید .

در سال ۱۷۹۵ فر مانده (باراس) شد وجواب خوبی بحملات دستـــه های پار یس داد . در فو ریـــه ۱۷۹۶ دولت فرانسه اورا بدر جه ژنرالی منصوب کرد . در نهـــم در مارس باژوز فین ازدواج کرد. در سال ۱۸۰۲ به مقام کنسو ل دایمی رسیدودر هجده مه ۱۸۰٤ به مقا م امپرا طوری نایل گشت. وبا لاخره پانزده مه سال ۱۸۲۱ در جز یر ه سنت هلن در گذ شت .

خوانند گان ار جمند وگرا مــی ژوندون !

ماآرزو داریم در سال روان برای پیشبرد مفکوره های ملی، اجتماعی اقتصادی ، فر هنگی ، سپور تـــی وغیره وبر موضو عات مختلف حیاتی روشنی اندا خته ومیز مدور رابوجود آورده ومطالب مختلف را موردبحث قرار داده با استفاده از مفکوره شما جوانان بر معلو مات خودبافزایم.

آدرس : انصاری واټ مطبعه دولتی مدیریت مجله ژو ندون

گارسون های سکی باز

همساله درحالب فرانسوی تمام گار سون ها ی سکی بـاز پیـــش خدمت های (مینو یر) در استیشن سپور ت زمستانی یك امتحان سکی راتحت نظر معلم سکی سپر ی مـی نمایند .

امسال هم این امتحان در منطقه مذکور صور ت گرفت .

در عکس معلم مسابقه بر ای آنها میگوید :(ماد موزل هالبخند بز نید. مخصو صا سعی کنید تا پطنوس های شما ازدست تان نیافتند)



کارسو نهای سکی باز

کتاب های مشهور از نویسندگان معروف



یگانه آموزنده ومعلم کتاب است.
کتاب است که مارا بر افکار و اندیشه های بز رگا ن جهـا ن آشنا میسازد .کتاب مربی بی آزار واستادی‌است که هرگز از تدریس خسته نمیشود . و بـا سکو ت خاموشی قا دراست که مارا با رمز زندگی واندیشله گذشته و حال و آینده متوجه گرداند اینك شهکار های مشهور ادبی جهان را کـه از آثـار نـوابـغ محسو ب میشو د بصورت خلاصه خدمت خوانند گان ژوندون تقدیم میگردد .

اولیس:ـ
جمیز جویشی نویسنده بزرگ‌ومعاصر ایر لند ی درسال ۱۹۲۲این اثر عظیم وشا هکار مکتب جر یا نذهنی راکه بعنوا ن مهمتر ین‌وموثر ترین داستان‌قرن شنا خته شده ،برشته‌تحریر در آورده است .

ایلیاد:ـ
این کتاب قریب به نه قرن پیش‌از میلاد مسیح توسط هومرشاعر نا بینای یونان نو شتـــه شد ه‌است .
موضو ع این‌حماسه از افسا نـه‌های تروا گرفته شده است .

بابا گور یو:ـ
این کتاب یکی دیگر از آثـا ربالزاك درسر ی کمدی انسا نـی است که درآن صحنه های ازندگی‌پاریسی بخوبی‌نقا شی شـد ه است .

اوژن او نگین :ـ
این‌کتاب در مدت هشت سا ل از ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۳ تـوسط الکساندر پوشکین نو شته شد . بنظـــر بسیاری ازمنتقدین عظیم تر ین کار پوشکین است . یکی از منتقد یـن مشهور روسی اوژن او نگین ر ا ((دایرة‌المعا ر ف زندگی رو سی)) نامیده است .

در جستجوی دوست

اینجانب محمد فارو ق علا قــه مندبه تکت پوسته‌وپوستکا رت مـی خواهم بابرادران وخوا هران افغانی خویشس مکاتبه نمایم .
آدرس : لیسه حبیبیه صنـــف هشتم.

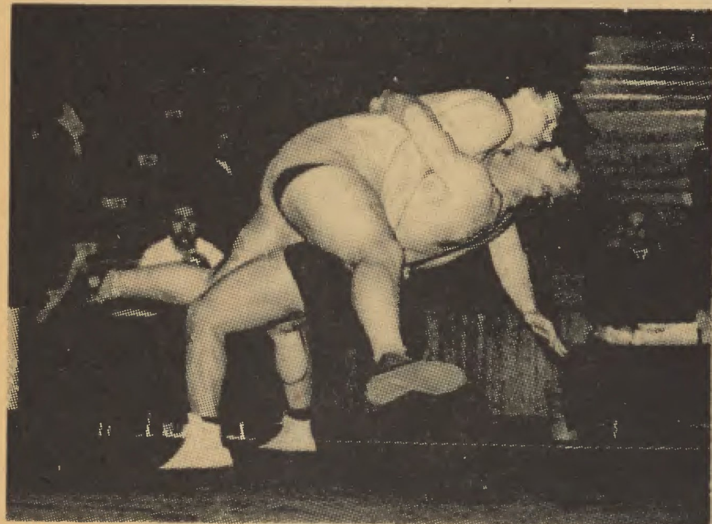
میخواهم باکسانیکه کتاب علا قه دارد مکاتبه نمایم .
آدرس لیسه شیر خان کندز .
محمد امین .

این جانب علاقمند به جمع آور ی جوکروعکس‌های سینمایی‌میخواهیم بابرادران و خواهران درین بـار ه مکاتبه نمایم .
آدرس : لیسه نجات صنف‌هفتم
محمد نبیل .

اینجانب فضل احمد میخوا هم بابرادران وخواهران خو یشس د ر موردموضوعات مختلف مکاتبه‌نمایم.
آدرس : شر کت برق کابـ ل

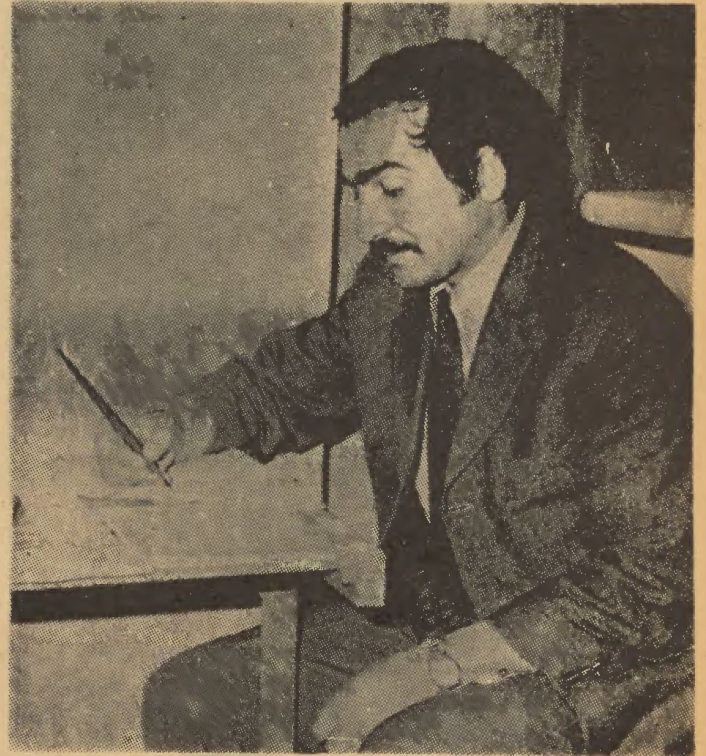
کشتی فرنگی یا گیریکو رومن

درکشور ما با این نام مسا بقـه‌های کشتی باقواعد خاص جر یا ن دارد ولی در دنیای ورزش ایـــن‌نوع کشتی را G.eco - Roman مینامند از دو کلمه‌ت رکیبی کــه‌مفهوم آن ((یونانی)) و((رو می))هست چنین استنباط میشود که این‌نحو هٔکشتی در یونان وروم باستان‌متداول بوده است . تفاوت کشتی ((فرنگی))وآزاد فقط دریك نکته اســت وآن اینست که کشتی گیران در مو قع‌ردوبدل کردن‌فنو ن ،حق ندارد ا ز پا ها(از قسمت ران) استفاده کنندووفنو ن مخصو ص آزادرا بکـــار برند. فنو ن کشتی فر نگی از کمربالا تر خواهد بود .



مصاحبه از :ملالی فضلیار عکاس :مسعود شمس

شاعری آزادمنش درمورد ین
چیست وبالاخره شعر چی



شعر آیینه اجتماع است ولی‌شعر کلاسیك آئینه مکدر ودودزده است.

محمد عاقل بیرنگ کوهدا منی‌شاعر یست خوش مشرب، آرام ومتفکر. وی در مسیر طو فانی‌حوادث روز گار هرگز سردوخاموش ننشست ولب‌بسخن کشود .

شاعر یکه برخی ازعمر خویش رابادر دورنج صرف شعر وشا عری نموده همه بنام او اشنایی دارنداشعار شیو او دل انگیزش بارها در لابلای مجلات روز نامه‌هاو جرایدمنتشر گردیده هرپارچه شعر ش خواننده راجذب میکند.

بیرنگ فعلا آمر کتابخانه وزارت‌پلان است اوی رادر کتابخانه ملاقات کردم.

اوخیلی با صمیمیت حرف میزدقامت متوسط دارد چشمان‌پرفروغش ازتاثر واندوه عمیق وی حکا یت‌میکرد.

وقتیکه ازش پرسیدم ازچند سال‌به اینطرف شعر میسرا ئید . لحظه بفکر فرورفت نگاه اش رابسطح زمین دوخت مثل اینکه از زوایای اندیشه اش پاسخی برای‌سوالم جستجو میکرد بعدا نگاه خویش رابه چهره ام پاشیده گفت.

— فکر میکنم جواب این سوال اندکی برای من مشکل باشد چه‌من از زمانیکه توانستم دست چپ و راست خود را بشناسم احساس لطیفی ازآنچه با آن مقابل میشدم در خودمی یافتم. این حالت ادامه داشت تا اینکه یك روز نمی دانم در کدام سال بود متوجه شدم چند ورقی را سیاه کرده ام. وبعد از همین روز هابودکه دوستانم مرا شاعر خطاب میکردند . تا واقعیت چقدر این نکته را ثابت میکرد .

بهر صورت بخاطر آنکه جوابی برای این سوال شما داشته باشم میتوانم بگویم سال ۱۳٤٥ آغاز کار شعر وشاعری من بود .

مشوق اصلی شما در سرودن شعر کی بوده ؟

— بنظر من اگر عوض(کی) (چی) می‌پرسیدید بهتر بودزیرا از آنجا که بیادم می‌آید هیچکس مراتشویق به شعر گفتن نکرده است . البته بعدها را نمیتوانم‌بگویم چه‌استقبال دوستان مرا نیرو و انرژی‌بیشتری در این راه می بخشید ولی در زمان آغاز کارم فقط محیط پریشان ونابسامان زندگی با درد های خود ودیگران در من چنان اثر گذاشت که مجبور شدم مجرایی بیابم تا بوسیله آن درد های خودرا تسکین دهم. از ینجا بود که این انگیزه شد تا شاعر باشم زلی بعد ها احساس کردم که.

شعر تنها وسیله ابرازدردنیست بلکه داروی درد نیز است .

یعنی با آنکه افشاگر است‌ترمیم کننده است ،هم نیروی انهدام‌دارد وهم نیروی اعمار . ازین گفتهٔ خود نتیجه می گیرم که مشوق من کسی نبوده بلکه (چیزی) بوده چیزی بوسعت یك جهان با تمام کمیت وکیفیت آن البته شعر من‌نتوانسته تا بدین حد جهان نمایی کند ولی بهر صورت همین چیز بزرگ‌مشوق من بوده است .

تاحال چند پارچه شعر سروده‌اید ازآن جمله چند پارچهٔ شما انتشر شده است ؟

میگویند هنر بیان آنچیزی‌است که در چوکات فارمول ها وارقام نیاید یعنی آن چیزی که نتواند توسط علوم مثبته که کاوشگر کمیت یك قسمتی از جهان است بیان گردد توسط هنر که بیان کنندهٔ کیفیت پدیده های اجتماعی است بیان میگردد. و ازینکه شما از من بعنوان یك شاعر دعوت به مصاحبه نموده اید خواهش دارم مسئله‌ارقام را که هیچگونه علاقه و استعداد در آن ندارم طرح نکنید . زیرا آنچه‌در شعرها من بدان توجه می کنم‌اینست که تا چه حد احساس مرا تجلی میدهد . شاید چند شعر نتواندآنچه من میخواهم آنطور باشد در حالیکه یك شعر کوچك اگر بتواند احساس مرا بیرون دهد ارزش صد ها شعر را دارد .

بدینصورت حساب کردن شعر های من بسته به کیفیت شعراست نه برکمیت ولی باآنهم بخاطر آنکه سوال شما را جوابی داده باشم همینقدر میگویم که بیشتر از دوصد قطعه شعر من در مجلات، جراید ، روز نامه ها ورادیو نشر شده‌واینکه چقدر به صورت عمومی شعرگفته ام باور کنید برایم خیلی مشکل است. امید وارم مرا ببخشید .

—الهام بخش شما در سرودن شعر چیست وبکدام سبك یا بند هستید ؟

— آنچه در نزد من حقیقت است اینست که نمیتوان پاسخ درستی باین پرسش شما داد زیرا سوال شما بیشتر جنبهٔ کلی و عام دارد. برای اینکه بتوانم باین نکته پاسخ دهم باید اول روشن گردد که سبك چیست ؟ الهام چیست؟ وبالاخره شعر چیست ؟

مصالح خام هرادبیات و هنر در جامعه جهان و مناسبات انسان ها وجود دارد هنر با آنکه آفریننده است آفریننده نیست . این بدین معنی است که آفریننده به خاطرآن است که چند تصویر را منسجم کرده با کیفیت تازه بوجودمی‌آورد.

...ینکه سبک چیست الهام
...چیست سخن میگوید

آفریننده نیست بخاطر آنکه چیزی نمیتواند بیافریند که قبلا مصالح خام آن وجود نداشته باشد.

بدینصورت میتوانیم چنین بگویم که سبك ها با آنکه ظاهرا انواع مختلف دارند در مجموع بدو صنف تقسیم میگردند یکی آنکه بر واقعیات متکی است ودوم آنکه برذهن مجرد ونا ارتباط با واقعیت متکی میباشد یعنی (ریالیسم وضد ریا لیسم) .

آیا مراد شما از سبك سبکهای شعر فارسی است یا مکتب های ادبی . ولی بهر صورت همهٔ این سبك ها و مکتب ها همانطوریکه توضیح داد م بدو گروه منقسم میشود . ولی آیا تما م مکتب های غیر ریا لیستی یك چیز اند؟؟

نه ! زیرا با آنکه محتوی‌همرنگ دارند فورم و لباس شان ظواهر گوناگون دارد .سمبو لیسم، سور — ریالیسم ، رمانتیسم ، وایسم‌ایسم ایسم های دیگر با آنکه متکی‌برذهن مجرد انسانی است‌زبان های‌مختلف بیان همان چیزی است که ضد ریا لیستی اند. و روی همین اصل ست که‌میگو یم این مکتب هافقط رنگهای مختلف یك تابلو می‌باشد.

الها م چیست ؟ انسان در محیط زندگی میکند با پدیده های مختلفی سروکار دارد بدانها نیاز دارد ووابسته است وچون با آنها ست طبیعتا افکار وحسیات او نیز باآن مطابقت پیدا میکند ولی رابطهٔ این پدیده ها نمی تواند در هر لحظه استوار با ذهن او باشد بدینصورت ضرورت او را وا میداردتابه‌آنچیزی بیاندیشد که با او در شرایط معین وزمان معین ارتباط دارد . در همین جریان است که ذهن انسان بنابر ضرورت در جستجوی آنست‌تاپدیده های دور وپیش خود را تصویرکند وبرای خود باکیفیت تر منسجم تر وتپیك تر از واقعیت سازد. تلا ش درین راه ونیازبدین‌راه اوراوامیدارد تا آمادگی پیدا کند که پدیده های نوین را در ذهن خود بپذیرد همین آمادگی در مقابل پدیده های بیرون وانعکاس آن موجب میشود که در لحظات خاصی انعکاس مشروط ویا غیر مشروط هر پدیده در ذهن او (ظاهرا بصورت تصادفی) چیزی‌تازه وراه تازه در مقابل انسان باز کند این انعکاس الها م است‌ممکن‌نیست کسی که‌جایی راند یده باشد ویااز آن چیزی نشنیده باشد بطریق‌الهام ازآنجا معلوماتی حاصل‌کند.

نتیجه می گیریم . الها م انعکاس غیر مشروط پدیده های بیرون در ذهن ماست شعر چیست ؟ نوعی بیان هنری است .نثر نیست‌بخاطر آنکه آهنگ دارد موسیقی نیست بخاطر آنکه آهنگ آن انسجا م آن

اصوات را که ضربه ها وارتعا ش موسیقی تولید میکند ودر بیا ن احساس از موسیقی عقب میما ند نقاشی نیست بخاطر آ نکه ر نگ ندارد وتصویر آن ازیك دیدگا ه صورت نمی گیرد .

ولی باآنهم دربیان تصور از نقاشی عقب می ماند .پس شعر نوعی بیان هنری است که انعکاسات وواقعیت بیرون را از ذهن شاعر به بیرو ن انتقال می‌دهد . شعر با آنکه نه موسیقی است و نه نقاشی ولی تاثیرات هردو را در خود دارد. بیان احساس و بیان تصویر را در هم‌می آمیزد وحتی با کلماتی که مفاهیم غیر از مفاهیم خود کلمه در آن راه می یابد تصویر ذهن شاعر رابیرون می ریزد . شاعر نقطهٔ وصل بین شعر وواقعیت بیرون است‌وبهمین صورت میتوان فهمید که فلان‌شعر چرا سروده شده ؟بخاطر آنکه شاعر آن درهمان موقعیت‌قرارداشته است .

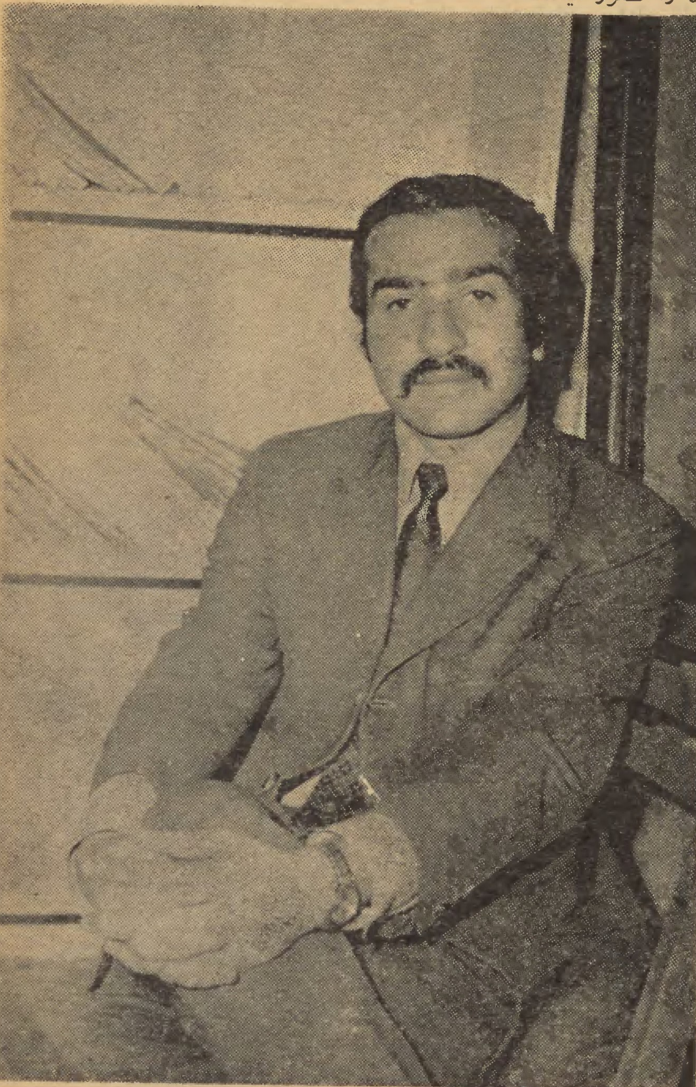
نتیجه می گیریم . شعر در واقع نوعی از انعکاس محیط در ذهن انسان است انعکاس که لطیف تر وتپیك تر واقعیت را نجلی می‌دهد. حال می‌آئیم بر آنکه جواب دهیم پرسش شمارا .

اگر قبول کنم که شاعر هستم‌باید تذکر دهم که من نیز نقطهٔ و صلی بین شعر خود وواقعیت محیط خود می باشم و بدینصورت معلوم است که الها م بخش من چه است. الها م بخش‌من شعر دیوان های زمان‌زدهٔ شاعران قدیم نیست دیوان‌های‌مرده ومتحجر که فقط میتوان آنرا سنگ گور های شاعرانش دانست الها م بخش من شعر طاعون زدهٔ شعر سازان وشعر بازان به اصطلاح نو پرداز نیز نیست آنانیکه بجای‌حساب ابجد قدیمی طول قد وکمرهرجا یی ها را تصور میکنند .

الها م بخش من واقعیت ومحیط زنده وتپشگر زندگی من است بدانچه ضرورت دارم وداریم‌بدانچه باید داشته باشم و داشته باشیم بدانچه باید به آن برسم و برسیم در مورد سبك خود باید بنویسم که من ازین ایسم ها وسبك های‌قدیمی (وخصوصا آنکه بدین سبك هاپابند گردم)بیزار م البته این بدان معنی نیست که من هیچگونه قواعد تعهد والتزا م را نمی پذیرم بلکه من میترسم چنان در این تشریفات گیر شوم که‌آنچه باید بیان گردد د ر درجه دو م قرارگیرد .

من همان طوریکه توضیح داد م فقط ریالیسم را مکتب وسبك‌اصولی ودرست میدانم و اگرچه میدانم بعضی ها آثار ریالیستی را قالبی ضد هنری وشعاری میدانند و لی

بقیه درصفحه ۵۹



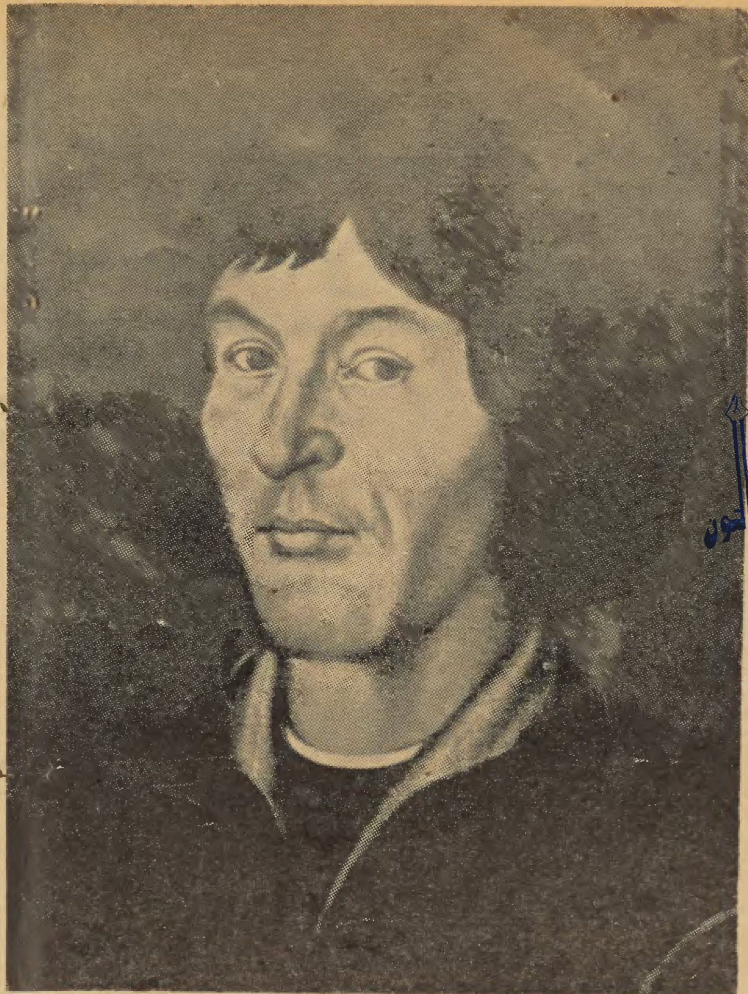
بیرنگ : شعر را به نظر من بایداز کلاسیک بودن وآزاد بودن آزادکرد

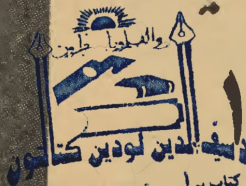
ترجمهٔ ص رهپو

به مناسبت سال بین المللی کپر نیک

نیکو لاس کپر نیک

۱۹۷۳-۱۴۷۳





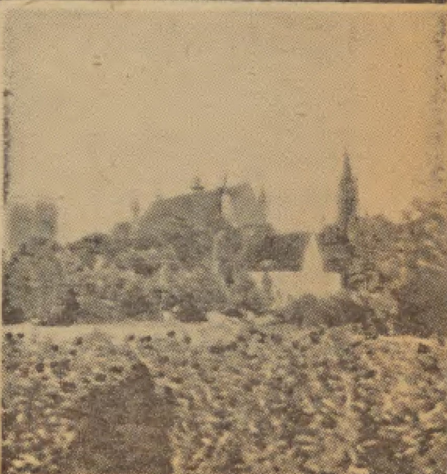
تمام بشریت علاقمند به دانش ، امسال محا فلی بخاطر بزر گداشت پنجصد مین سالگرد تولد نیکولا س کپرنیك ، ستاره شناس سترگ پولند ، کاشف و بنیان گذار دانش هیئت جدید ، ایجادگر نظریه «خورشید مرکزی» ، برپا میکنند . وی با ژرف نگری خاصی که داشت نظریه «زمین مرکزی» بتلیموس را، که به اثر آن زمین بحیث مر کزنظام کیهانی بحساب رفته وهمه‌موجودات کیهان دور، برگرد آن می‌چرخید به موزیم تاریخ سپرده و زمین رابجای که در خود آن بود، یعنی سیاره گردنده بدور آفتاب، قرار داد. این بذات خود نظریه تحولی بود که‌تمام اساسات ستاره شناسی قبلی را ، درهم ریخت ،

نظریه نوین کپرنیك ، نقطه چرخشی را در تاریخ پر تلاطم‌دانش ساخته و شاهراه طولانی انکشا ف های جدید را ، نشان داد ، این حادثه از جمله پدیده های نادر و شازی است که در طی قرون‌متمادی فقط یکبار بوقوع می پیوندد .امروز که‌بشریت با گام های فراخی راه کیهان را در پیش گرفته است ،اثر نظریه تحولی کپرنیك، این‌غول‌دانش ستاره شناسی را ، در جای پای آن دیده می توانیم .

نیکولاس کپرنیك ، بتاریخ نزدهم فروری سال ۱۴۷۳، در شهرتورن، کنار دریای خروشان وستولا دریك خانواده شهر نشین پا به عرصه وجود گذاشت .

درسال ۱۴۹۱ کپرنیك برای ادامه تحصیلات راه شهر سراکورا که در مصب دریای وستولاموقعیت داشت ،پیش گرفت. درزمان کپرنیك شهر سراکو نه تنهاحیثیت پایتخت پولند را داشت بلکه آنجا مرکز تجارت صنعت‌و دانش‌بحساب می رفت . در همین وقت، کراکو مرکز روشنفکران پولند بوده ودر آن‌به شدت صدای ناقوس آواز ه کاروان تند رنسانس، بگوش‌میرسید که‌خود خبری ازفرارسی دنیای‌جدید بهمراه داشت .

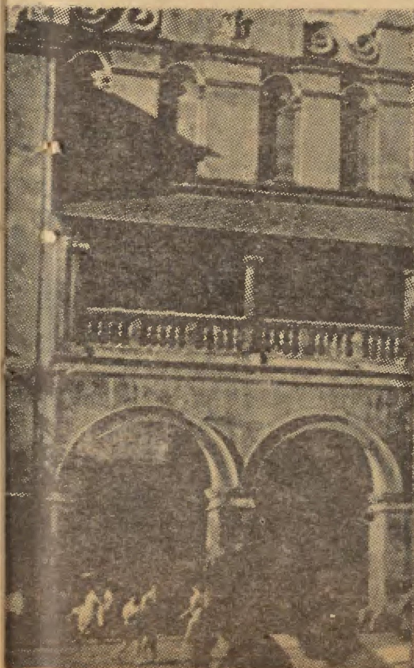




نمای از پوهنتون کیراکو و تپه کلیسای فر مبورگ

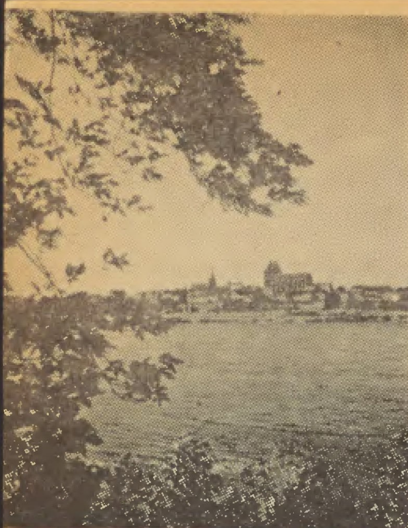
سر آغاز رنسانس این دور ه تجدد دانش ، با خود فلسفه نوینی را بهمراه آورد که با اثرناکی آن ، سرنوشت دربسته انسان که مانند قلعه های‌هر برج‌وبارو قرون‌وسطایی بیرون راه نداشت ، درمسیرجدیدی افتاده وبا خود روح نقادانه‌ای را بهمراه آورد که بر همه آنچه‌که‌قبلا درمحدوده نقدش قرار داشت ،محك زند .

گهواره این تازه آوریها ایتا لیه بود. ولی هنگا میکه افکار مدرسه وار شمال آلپ، هنوز با قدرت‌هرچه بیشتر تسلط داشت ، نور تجدید ونوگری از ورای کوه های آلپ بر زادگاه کپرنیك با درخشش هر چه بیشتر تابید .با وجود یکه ا فکا ر مدرسه یی قرون وسطی با همه دیرپایی شان بر آنجا تسلط داشت ولی صدای جرس کاروان‌نوگرایی وایده های انسانی از دور جان‌گوش های شیفته دانش را، نوازش‌میداد ابن آهنگ‌بخوبی از نظریه ها ی سیاسی جان استرو روگ ، از معماری نوو پیکر تراشی جدید شنیده میشد . قربانگاه معروفی که اززیر پنجه های پیکر تراش نا می ویت ستوز ، در کلیسای سنت‌ماری در کراکو ،بیرون آمد نمایا ننده آن بود که ، نور جدیدی در دل‌شب ظلمانی قرون تاریك، راه یافته ودر آن تصویر زنده انسان این





قر بانگاه سا خته شده تو سطمعمار مصروف و یت شتوس



نمای ازشهر سورن زادگاهی کپرنیک

موجود در بند گذشته ، پر ر نگ تر می گردد .

در نظر کپرنیک آ هسته آهسته دانش زیبای ستاره شناسی، مقا ارشمندی بدست آورد. او به اثر مطالعات ژرف در آثار تحقیقی گذشتگان دانش ستاره شنا سی، با هسته تیوری « خورشید مرکزی رسید . ولی گذشتگان مساله را ازدیدگاه د یگری غیرازکپرنیك، می نگریستند .

در سال ۱۵۰۳ کپرنیك به پولند باز گشت . در اوایل با مامایش اسقف و اتزاد در قلعه لیدزبارك بحیث منشی و طبیب شروع بکار نمود. اینکار دروازه های سیاست وامور اداری را بروی او باز نموده ودر مسایل مهم شهر وارمیا، که‌در آنوقت بحیث پایگاه مسحکم شهزاده نشینان تیو تونیك، بحساب‌میرفت، داخل شد .

بعد از مرگ مامایش درسال ۱۵۱۲ به جانب فرامبورگ رخت سفربسته وتا آخر عمر در آنجا اقامت گز ید.

کپرنیك تمام حیاتش را برای‌حل مشکلات کشورش وقف نموده واز آن جمله سعی می نمود که انرژی بیشترش را برای بسط و گستر ش دانش بکار ببرد . ولی با وجود درگیری با حواد ث نا خوش آیند. لحظه ای از عمرش را در خارج از دنیای دانش نمی گذراند .

با این همه سرگردانی هاواشتغال به‌وظایف متعددی که‌داشت، توانست تا خطوط روشن تیوری « خورشید مرکزی» اش را در اوقات فرا غت در شهر لیدز بارك، در ابتدا تحت عنوان رساله « تفسیر نامه»وسپس «تحول عمیق» ترسیم نماید . او فرصت زیاد لازم داشت تا طرح جدیدش را توجیه پذیر سازد زیرا آنچه که وی بدان دست یافته بود برضد تما م‌عقاید موجود جامعه‌بوده وحتی خلاف « ادراك عمومی» بود. زیرا هرکس شاهد این پدیده بودکه آفتاب هر روز از مشرق می برآ مد ودر غروب می نشست . ولی حالا مردی ظهور نموده بود که خلاف‌این حقیقت روشن ادعا نموده ومی‌گفت که آفتاب ساکن، و زمین این بار بر صبور انسان ، حرکت می نماید !

رساله تحقیقاتی کپرنیك، این نقطه چرخشی دردانش‌ستاره‌شناسی در سال ۱۵۳۰ همراه با تیوری متحول اش بپایان رسید. خبررساله جدید کپرنیك بخارج مرز های‌پولند درز نموده و علاقمندان زیاد، منتظر چاپ آن بود تاببینند که وی‌چگونه ادعایش را بر کرسی ثبوت نشانده است .

برای سالیان زیاد کپر نیك‌ازترس کلیسا جرائت چاپ رساله اش را ننمود . حتی در نا مه‌ای که در مورد کتابش به پاپ پاول سوم نوشت‌ودر آن کتابش را بنا م او هدیه کرده بود چنین نوشت : « ترس ناشی از عدم درك نظریه جدید ستاره شناسی ا م ، جرات چاپ و نشر این رساله را ازمن سلب نموده است».

ولی بالاخره اصرار دوستان و دانشمندان علاقمند به دانش ستاره شناسی ،مخصوصا تشویق های رهتیکوس وتاید من گیپی ، اسقف شلمنواو را جرات بخشید تا دست به چاپ و نشر رساله اش بزند . چاپ رساله « تحول عمیق» به‌سال ۱۵٤۲ در نورمبرگ شروع شد . ناشر کتاب، اندرس اوسندر ازترس علمای مذهبی ملانقطی بر آن پیشر گفتار نرمی نوشته و حتی تذکارداد که نظریه تحولی جدید کپرنیك یك نظریه خیلی واقعی وژرف تما م کاسناف نبوده و می‌توانند دربعضی مواردشانه‌به شانه‌علم هیت‌بتلیموس حرکت کند. به این ترتیب اندرس اوسندر کوشید تا بر آتش تعصب روحانیون خشك مغز کلیسا، آب سردی زده‌واز اثرناکی‌تیوری‌انقلابی کپرنیك در ساحه دانش ستاره شناسی ، بکاهد . کپرنیك موفق شد . تا چاپ مکمل رساله اش را قبل از ترك این دنیا بدست آورد ولی در مورد پیش گفتاری که اوسندر بر آن نوشته بود، خیلی نا را ضی و غضبناك معلوم میشد.

با وجود این پیش گفتار نرم و ملایم ، روزبروز شعله های غضب مخالفین تند تر زبانه کشید . جای تعجب این است که بسیاری‌ازجداول

بقیه در صفحه ٦١



کلیسای فر مو برك



بازار عمومی و کلیسای سنت ماری در قر ن چهار دهم

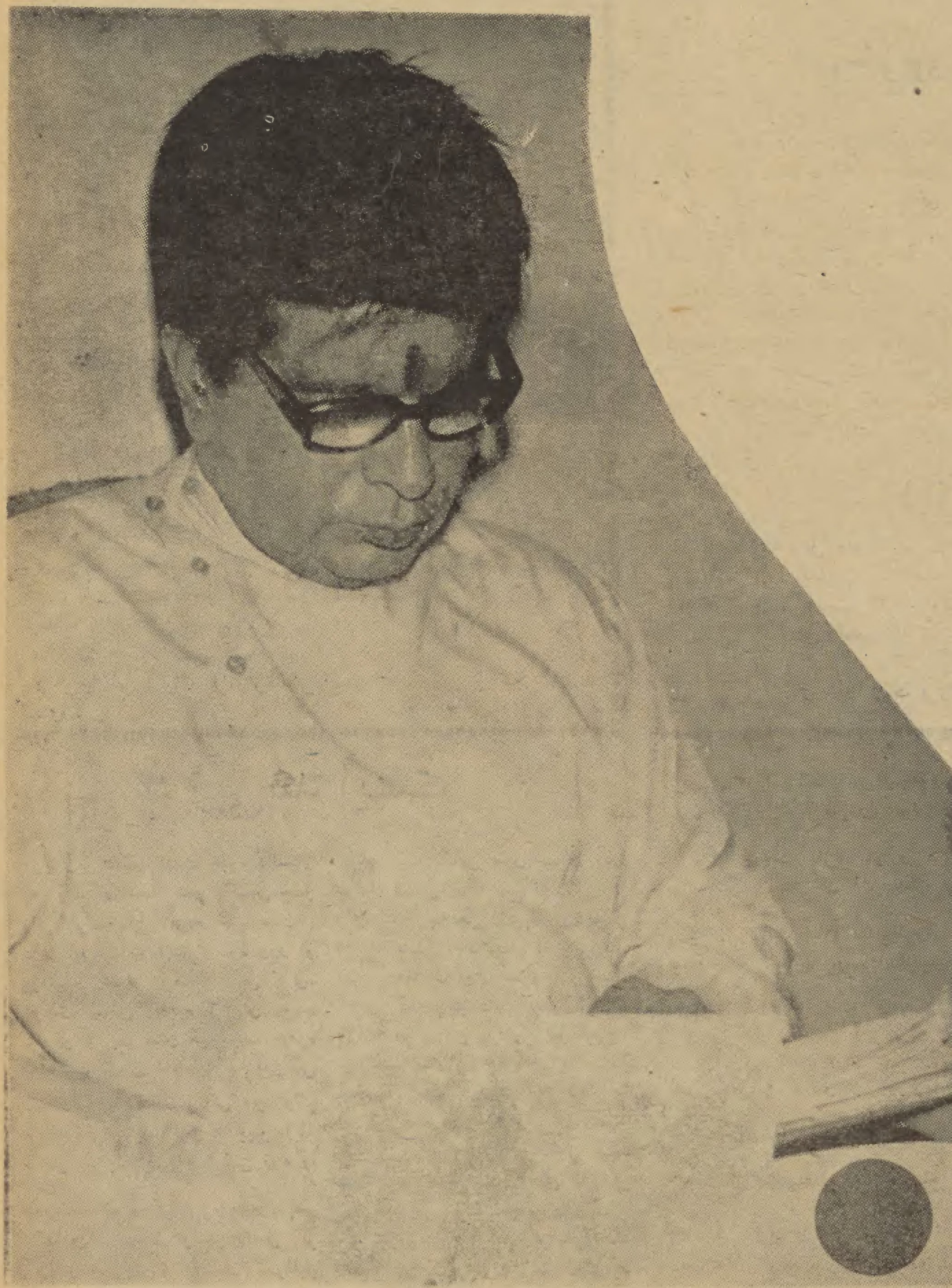
بعد از دلیپ کمار

کی؟



دلیپ کمار هنر مند ور زیده هند میخواهد برای همیشه از عالم هنر کناره گیری کرده ور هسپار امریکا گردد دراین روز ها بسیاری‌ازمردم ازخود این سوال رامی کنند چرا دلیپ کمار میخواهد هند را تـــرک

دلیپ کمار هنرسندتوانای هندسیخو اهد ازعالم‌سینما گنا ره گیری نماید



گفته عازم‌امریکاشوداگر این‌موضوع به حقیقت بپیوندد دراینصورت‌کدام یك ازهنرمند سینما جای دلیپ‌کمار

راخواهد گر فت؟ وهمپایه دلیپ‌کمار خواهد بود ؟جواب این سوالا ت‌را آنوقت داده می توانیم که راجع بـه

هنرمندان معروف ورزیده اطلا عا ت کافی حاصل نمائیم اینك در بار ه چهار چهره معروف سینمای هنـد مطالبی تقدیم می کنیم .

اشوك کمار، راج کپور، دیوا نند

وهمین دلیپ‌کمار این چهار هنرمند توانا هر کدام باهنرمندی خاص‌خود دردل مردم جای دارند وهر کـــدام

هزاران خاطره‌خواه در داخل وخارج هند دارند اشوك کمار تصادفا بـه

عالم سینما کشیده شد ازآنجا ئیکه اشوك کمار از استعداد خارق العاده برخور دار بودو فلم هـای دو ران جوانی اوکه درآن هارول هیروی‌فلم

راایفا کرده‌عبارت‌انداز گنگن، بندهن جهولا، قسمت، گل بکاولی، کهلاری همایون محل، سما دهی، وسنگرام

می‌باشند امروز در نقش های دوم وسوم ظاهر شده درفلم دیداراشوك کمار در مقابل دلیپ کمار به حیث

هیرو ظاهر شده که رول داکترچشم وشوهر نرگس راداشت لیکن دلیپ کمار نقش یك نوجوان وفقیر را ایفا می کرد این فلم وقتیکه برروی پرده

سینما آمد همه دیدند که اشـــوك کمار باآنکه نقششن رابا مهارت اجرا می‌کرد لیکن مقابل دلیپ کمار ناچیز معلوم می شود .

بقیه درصفحه ۵۸

د بوډی تال

د ویاند (ناطق) فلم هنر!

د هغو کسانو لپاره چه دگونگی«صامت» فلم وختونه ورپیا دیږی دغه ټکی ته‌تو جه ډیره داریانی وړده‌چه اوس ویاند فلم دگونگ فلم په اندازی عمر کړی دی سره لدی‌چه ویاند فلم له‌پیدا کیدو څخه لا دیرش کاله ندی تیرشوی داسی ترنظر راځی چه پخوا هم د غه ډول فلمو . حال داچه گونگ فلم د تیروخت په‌لړو کی ورك شویدی او د عتیقه او لرغونو شیانو په ډلـــــه‌کی شمیرل شویدی. ویاندو فلمونو په دوه دری کلونو کی گونگ‌فلمونه‌له ډگر نه وشړل‌اوهم‌هغه‌مخالفتونه

چه دویاند فلم په‌مخامخ پراته وو،ژر ترژره له منځه ولاړل و یاندفلم په‌کال ۱۹۲۹کی پـــه‌خپـل ځـــای ،ځای په ځای شو او له هغه وخته تراوسه له ویاند فلم سره یو نسل‌روزل شویدی .

دویاند فلم بشپړ تیا او تکامل‌ترگونگ فلم چټك و. ویاند فلم پـــه حقیقت کی دځو ډوله هنرونو یوه‌گډوله ده .

او داسی د غه ډله فلمونوگونگ‌فلمونه تر اغیزی لاندی نیو لی دی چه هېو د چانه پیاد کیږی او اوس‌اوس هسی یو تصور قدری ترینه لری او بس خو په هر حال صا مت‌او گونگ فلمونه هم چه‌دسینـــما د هنر د پلار گریفث له‌خواجوړشویدی‌دومره ستر ارزښت لری چه‌هیڅوك ترینه انکار نشی کولی .

که څه هم چه ویاند فلمونه‌خورازیات دود یدلی دی او نن دنړی‌په سویه یوا ځی دگونگو فلمونونسخی‌په‌سینمایی موزیمونو کی ساتلـــی کیږی .

یوځونوی‌فلمونه!

دادی یوځونوی‌فلمونه په‌لویدیځوملکونو کی جوړ شوی چه دخـــو را زیاتی پا ملرنی وړدی. یولدغوفلمونو نه‌دانگر یزی‌هنر مند الر دی چه د «هیلتر دژوند وروستی لس ور ځی» نومیږی دغه فلم‌چه انیود کونچنی جوړ کړیدی خورا دزیاتی پاملرنـــی‌وړ گر ځیدلی دی. پدغه فلم‌کـــی دانگریزی لوبغاړی لك‌گینس دهیتلرړول لوبولی دی .

په‌زړه پوری خوداده‌چه الك‌گینس په‌فوق العاده‌توگه داوار دهیتلرنقش لوبولی دی. الك گینس پخوا تردی‌د«عربستان دلارنس» او «یتیم» نومی فلمونو کی برخه اخیستی ده.

ددغه ستر هنرمند په‌خوا کـــی‌دایتالوی هنرمند آدلفو چلی نوم هم ځلیږی. دهغه هنرمند نوم‌چه‌په ډیروپولیسی فلمو نو کی ځر گندشویدی.

پورتنی فلم دننداری لپاره چمتـــوشوی اوخو رازیات دپا ملرنـــی وړ گرځیدلی دی .

• • •

یوبل فلم‌چه پدی وختو کـــــی‌امریکا ئیانو جوړ کړیدی ډیره‌پاملرنه یی‌جلبه کړیده دغه فلم‌چه گلداستون‌جوړ کړیدی ،«هغوی یواځی خپـل ملکان وژنی»نومیږی‌جمیز گلداستون‌ددغه فلم په جوړښت کی خورازیاتی ستونځی گاللی دی. جمیز گارنـــر،پیترلا فورد اوکا ترین راس ددغه‌فلم ځلانده خیری دی . دادی دافلم‌اوس‌اوس دننداری لپاره ایښودل شوی اولکه چه‌ویل کیږی خورا زیات بری‌ورپه برخی شویدی .

د ژبی پید ایښت

د ژبی دپیدا یښت خبره دانسان په ژوند کی سمه نشو تاکـلی خـو وگړ پیژندونکی (مردم شنا سان) دژبی پیدایښت دپنځه سوه زرو او یوملیون کلونو ترمنځه اټکل کوی. نوپدی اساس ژبه‌یوه لرغونی پدیده ده خو د ژبی نقش هیڅوخت دومره له‌اهمیت نه ډك نه‌و لکه چه پدی‌لس

زره راوروستو کلونو کی دی. وگړ پیژندونکی عقیده لری‌چه بیلو ژیك تکامل او بشپړتیا پـه لس زره را

وروسته کلونو کی ډیره پخه‌وه، خو بالعکس د انسان ټولنیز تکامل ډیر گړندی او چټکۀ دانسان تـولنیز تکامل ترزیاته حده پوری دهـغه د بیولوژ یك تکامل ځای نیولی دی. خودغه تکامل څنگه منځ ته راغی؟ دا ددی لپاره چه‌دهر ژوی‌بقا اوپایښت له هغه جملی نه دانسان له چاپیریال سره دهغه دانډول سره تـــر سره کیږی، دغه پایښت او انډول له‌دوه لارونه ممکن دی یوداچه بیو لوژیك جوړښت بدلون ومومی او بل داچه چاپیریال بدلون وموی اود هغه‌ژوی له جوړښت سره انډول او سمون پیدا کړی، خود ټولنیز تکامل یــوه ښیگڼه داوه چه انسان دی ته‌اړنه‌و چه خپل جوړښت دچاپیریال لــــه شرایطو سره متناسبوگر ځوی‌بلکه داهغه یی‌وکړه چه دچاپیریال‌شرایط د ځان له جوړ ښت سره منـــا سب

وگر ځوی اودادټولینز تکامل‌نتیجه‌وه دانسان بیولوژیك تکامل را تلونکو

نسلونوته دوراثت سره صو ر ت مومی. یعنی دانسان‌ځان دغړوبدلون

چه‌دهغه د پایښت لپاره متناسبوی دژنو او د ځان‌ته‌ورته موجود دتولید

او پیدایښت سره ترسره کیږی .

او ژبه‌پدی‌لړ کی راځی. اودانسان ټولنیز تکامل هم راتلونکو نسلونوته

دژبی پـــه وسیله ترسره کیږی. او

پدی حساب هغه څه‌چه مونږیی نن

دتمدن او پوهنی په نامه لرو هغه د

میلیون هاو کلونو مبارزی نتیجه‌ده چه انسان کړیده .

او ټولنی دغه پانگه مونږ ته‌دپوهنی له‌لاری راکړیده. او انسان له‌پخوا

زمانو څخه دژبی په ارزښت پـوه

شوی‌اوپدی‌لاره کی‌یی مطالعه کړیده اوهڅه کړیده چه‌دغه پدیده وپیژنی.

اوله لرغونو ژب پـوهانـو سره د

اوسنیو ژب‌پوهانو توپیر دادی چه

هغوی به ژبه‌یوا ځی دادبی‌اوفرهنگی

اومذهبی کتنو له پلوه ځیړله. خـو نوی ژب پوهان هڅه کوی چه ژبه‌د

علایمو اوغړونو دیوی‌منظمی دستگاه په حیث وپیژنی اود ټولنی او غړو

ترمنځه دتړ اود یوی وسیلی په‌حیث هغه وځیړی



ماتي خټې

نور بـه مخ پـه آینه برابـر نـکړم
نه‌به دواړه سترگې تورې په رانجه کړم
نه به سپین لاسونه سره کړم به نکریزو
نـه بـه نور په رمنځ سازدسر وینبته کړم
نـه بـه ماتې ماتې خټې په مخ پرېږدم
نـه به لاندې باندې لب په‌پا نو سـره کـړ م
چه دمینې یارې نشته چه ئې گـورې
دصورت سینگار و کوم یوه ته وکړم
درست صورت مې سرې لمبې شې‌شنې ډوزې
چه دخپل‌مین دمینـې راز پـه زړه کـړم
که ژوندون ترهر څه خوږدې به‌جهان کښې
اوس بې‌یـاره په ماتریخ شه زه‌ئې څه کړم
هغه یارچه چیرته‌دې خوشحال‌دې اوسې
دې دې‌خپله خوشحالې کاغم به‌ز ه کړ م
(خوشحال ختټك)

درباب نغمې

هر مطرب چه غوږې تاو کا درباب
په داناو کې زمازړه کاندې کـبا ب
چه سامع‌ئې په نغمه په ترانه‌شم
دیوانه‌شم گریوان‌څیرې مست خراب
هم ئې تار هم‌ئې گفتار هسې‌اثر کـا
چـه‌هیڅوك‌ئې نه‌طاقت لرې‌نه تاب
یو ئې ساز بل ئـې اوازوې دلبنتیو
دریـــم‌شعر پرې آغاز کړې انتخا ب
څلورم ئې یو ساقې لـه څنگه کښېنې
چه مخې ئـې نه آفتاب وې نـه مهتاب
دا څلور واړه فتنې پـه څلور کـنجه
او پنځم‌صـــرا حـــې د میې نــا ب
شپږم وخت دبهار اووم ځوانې‌وې
اتـم‌شغل د کتا ب نهـم ربـا ب
چه دا هومره افتونه سره ټول‌شې
نوڅوك څرنگ ځینې کاندې اجتناب
چه دا هسې دلبران پرې اثر نـه کـا
یـا بـه‌دیو یابه دیوار وې‌یادوا ب
را څرگند به شې پرهیز دپرهیز گارو
که قـادرشې پـه شاهـدو پـه‌شراب
دریـا زهد عذاب دې هـم عتاب
زه رحمان له‌ریا زهده پناه‌غواړم
رحمان بابا

خوښ یم

هسې رنگ له دې عالمه تنهاخوښ یم
چې مدام‌لکه وحشې په‌صحرا خوښ یم
ترهغه چې‌خشك‌تینت دساحل‌وینم
لـکه‌موج آواره په در یا خوښ یم
چه شړه ئـې لـه لقـمـې و بزې‌مگس شې
کـله زه‌دهغه چا پـه صلا خوښ یـم
چه په‌شان دآفتاب نه‌وې گـر م‌رویه
ستا په‌سترگه په‌سایه دهما خوښ‌یم
چه‌په قیدئې دنفـس کړم لکــه‌زرکـه
تر داهسې خندازه په ژړا خوښ‌یم
که بیدار لکه تصویر له خوابه نه‌شو
په داحال له خپله بخته (شیدا) خوښ یم



در مذاکرات قاهره «روبرت‌منزیس» ازروی‌میز به سوی ناصرخم‌شدهٔ ابروهای‌انبوهش‌بلندرفت‌و غرید : «آقای رئیس جمهور، سرباززدن شمااز پذیرفتن‌یك‌ادارهٔ بین‌المللی‌برای کانال‌سویز، آغاز دشواریها خواهد بود »ناصربیدرنگ دوسیه‌اش راکه روی میزبود ، بست وگفت«شما مراتهدید میکنیدبسیارخو بمن کا رم‌تمام شده‌است . دیگرمذاکرهٔیی‌وجودنخواهد داشت‌همه چیز به‌پایان‌رسید. » «منزیس» بسپارسرخ شدو وزیر خارجهٔ حبشه کوشیدو ضعیت‌راآرام‌بسازد.

سیمای جمال عبدالناصر

مرا میتر سانید .

روز پنجم سپتمبر، رییس جمهور دربانیال پالا سس دعوت شا مـــی ترتیب داد. این کاخ ، **پیش‌از انقلاب** به‌کاکای ملك‌فاروق‌وولیهد مصرمحمد علی تعلق داشت این کاخ تــو سط درختهای بسیار شکو همند کهنـــه احاطه شده است. متریس هنگـــام صرف شام دربارهٔ‌شماره این‌درختها وزیبایی آنها سخن گفت. وی تمام افسو نش رابه کار بـــردو رییس جمهور را سر گرم ســاخت . اواز ناصر پرسید :

«شما گاهی چرچیل را مــلا قات کرده اید ؟ »

ناصر جواب داد :

«نی، ولی برای من مـــردی قا بـــل ستایشس است .»

«متریس» پر سید :

«گاهی سخنرا نیش راشنیده اید ؟»

ناصر بار دیگر جواب داد :

«نی.»

متریس گفت :

«میفهمید من به حیث‌بهترین مقلد چرچیل شهرت دارم.»

درطول صرف غذا متریس‌درگوش ناصر نجوا میکردو همه میپنداشتند که در باره مسایل مهم مربوط بـــه کانال صحبت میکنند، اما در حقیقت متریس یکی از سخنرا نیهای‌چرچیل راتقلید میکرد. او همچنان از برنارد شاو وجنرال اشموت تقلید کرد.او درباره مسایل جدی گپ نمیزد فقط برآن بودتا ناصر را افسون کنـدو رییس جمهور وی را مردی دو ست داشتنی یافته بود .

«ناصر» و«روبرت منزیس»سومین دور مذاکرات‌شان را به‌روزپنجشنبه ششم سپتمبـــر ، انـــجا م دادنـــد. «متریس» برین استدلال ایستادگی میکرد که برای به‌کار انداختن‌کانال سویز یك اداره بین المللی به‌میان آید . اما ناصر برین مبنی که ایـــن امر شکل دیگری از امپریا لیزم‌است از پذیرش نـــظر وی سربـــاز زد . «متریس» از ناصر پرسیدکه چگونه این اداره بین المللی شکل دیگری‌از امپریا لیزم خواهد بود. نا صرجواب داد که هرگاه پس از ملی ساختـــن کانال ، یك اداره بین المللی را به کار بگمارد ، این اداره بـــه‌حمایـــت نیازمندخواهدبواد. واین‌نیروی‌حمایتی ازبیرون می‌آید . بدینصورت ، مصر بار دیگر به دست سربازان خار جی میافتد .

«متریـــس» استـــدلال ناصـــر را نپذیرفت و اصرار داشت که یـــك ادارهٔ بین المللی همه دشواریها را از میان بر میدارد . پاسخ ناصر به این گفته ها این بود : « شما فکـــر میکنید که یك اداره بین المللی‌همه دشواریها را ازمیان خواهدبرداشت، ولی به نظر من یك اداره بین المللی آغاز دشواریها خواهد بود.»

« متریس» از روی میز به سوی ناصر خم شد . ابرو های انبو هش بلند رفت وغریـــد :« آقـــای رئیس جمهور ، سرباز زدن شما ازپذیرفتن یك اداره بین المللی، آغازدشواریها خواهد بود .»

ناصر بیدرنگ دوسیه اش را که روی میز بود ، بست و گفت :«شما مراتهدید میکنید. خیلی خوب ،من کارم تما م شده است . دیگرمذاکره یی و جود نخواهد داشت . همه‌چیز به پایان رسید . »

« متریس» بسیار ســرخ شـــد . وزیر خارجهٔ حبشه کوشید وضعیت را آرا م سازد. او گفت که آقـــای «متریس» فکر خودش را به شکـــل بدی ارائـــه کرده‌ولی به هیچ‌صورت منظور وی تهدید نبوده است.وزیر خارجهٔ سویدن نیزکوشیدتاآرا مشی ایجاد کند. نماینده امریکا نیـــز استدلال کرد که گفته های«متریس» معنای تهدید را ندارد . « متریس» که سخت نا راحت‌شده بود ، پوزش خواست :«من متاسف هستم.منظورم تهدید نبود .»

اما رئیس جمهور نرم نمیشـــد وبسیار خشمگین بود : «گفتن ایـــن سخن کـــه نپـــذیرفتـــن یـــك اداره بین المللی از طرف من، آغازدشوار ها خواهد بود ، واضحا تهدیداست. ومن تحت شرایط تهدید آمیزمذاکره نخواهم کرد .»

واین پایان ما موریت« منزیس » بود. ما موریتی که‌نا کام بـــه سر رسید . این ما موریت محکوم بـــه نکا می بود . پایه گذار این‌ماموریت یعنی دالس آن‌رامحکوم به‌ناکامـــی ساخته بود. دالس روزبیست وچارم آگست ، دریك کنفرانس مطبوعاتی در واشنگتن گفت :« کانال سو یز از مسایل درجه اول مورد علاقـــه اضلاع متحده نیست .» بدینصورت وی « منزیس» را ناتوان ساخت و رئیس جمهور ایزنهاور شکســـت «منزیس» را مسلم تر گردانید. چه وی به روز چارم سپتمبر ، یك روز بعد از نخستین دور مذاکرات‌ناصر و«منزیس» دریك‌کنفرانس مطبوعاتی گفت: « ماسخت دلبستهٔ راه حـــل صلح آمیز قضیه هستیم و چیـــز دیگری نمیخواهیم . » وقتی ناصـــر این گفته ایزنهاور را شنید، گفت: «این مرد مرا سر گیچه میـــسازد . آخر او طرفدار کیست؟»

روشن بود که امریکا پیان رو ی گردانیده بودند و« ایدن» با خشـــم خودش تنها به میدان مانده بود . ناصرنه ترکتازی پرداخت .

تما م کوششهایی که به مـــنظور آوردن فشار بر ناصر صورت گرفت به ناکامی انجامید . بعد، دو میـــن کنفرانس لندن برگزار شد. ایـــن کنفرانس ، «اتحادیهٔ استعما ل‌کنند گان کانال سویـــز» S. C. UA . را بنیاد نهاد.

نهاد . این سازمان ، سازمانی‌بی‌پایه بود و خیلی به جا ار طرف نا صر

By Mohammad Heikal

کوبیده شد . دالس نیز آن راردکرد وی در کنفرانس مطبوعاتی دیگر ی گفت که وی هرگز تصور نمیکندکه «اتحادیهٔ استعمال کنندگان کانال سویز» راه خودش را در کانال باز کند . چند روز بعد، اصلا منکر این شدکه «اتحا دیهٔ استعمال کنندگان کانال سویز» قدرتی در اختیار داشته باشد .

سر انجا م، به روز پنجم اکتوبر، مساله کانال سویز در شورای‌امنیت ملل متحد مطرح شد. شورای‌امنیت نه روز به شکل خصوصی تشکیل جلسه داد و بعد جلسه های آن به صورت علنی دنباله یافت. درفرجا م شش اصلی که بر راساس آنها حل قضیه بنا میتوانست یافت ، به‌اتفاق آراء پذیرفته شد .

این شش اصل که از طرف وزیران خارجهٔ فرانسه‌بریتانیاومصر تأیید گشت ،عبارت بود از:

۱ــ عبور از کانال سویز باید آزادانه وبدون تبعیض صورت‌گیرد.

۲ــ خود مختاری مصر باید احترام شود .

۳ــسیاست هیچ کشوری نبا ید درکار کانال مداخله کند .

٤ــ پولی که لازم است هنگا م عبور از کانال پرداخته شود، باید توسط مصر و استعمال کنندگان کانال تعیین گردد .

۵ــ یك بخش عادلانه درامدکانال باید برای توسعه آن به کاررود .

٦ــ هرگاه منازعه یی پیش آید، این منازعه باید از راه حکمیت حل گردد .

چار روز پیش از آنکه ناصر کانال سویز راملی‌سازد،«همرشیولد» سرمنشی ملل متحد، ناصر راملاقات کرده بود . در آن هنگا م اگرچه همر شیولد در قاهره بود، ولی‌هیچ کدام ازین دو مردنمیخوا ستند که همدگر را ملاقات کنند. هر شیولد نمیخواست ناصر را ببیند ، زیرا احساس میکرد که پس از واپس گرفتن اهانت آمیز پیشنهاد کمك به ساختمان بند اسوان از طرف دالس ، حادثه یی در شرف و قوع است . ناصر نمیخواست‌سرمنشی ملل متحد را ببیند، زیرا میترسید مبادا نقشه های خودش را بااو در میان گذارد .

با اینهمه ، «فوزی» ملاقاتی برای آندو ترتیب داد . شرط ملاقات این بود که کاملا دوستانه باشد ودرطی آن مسایل روز مطرح نشود .

واکنون ، پس از ملی شدن کانال سویز ، همر شیولد ، در قلب مذاکرات در ملل متحد جا داشت . وی کوشید تا از دیپلوماسی سرد خودش برای رسیدن به راه‌حل‌صلح آمیزی کار گیرد ودر گفتگو های‌بین «سلوین لوید» ،«پینو»و «فوزی» نقشی بزرگ بازی کرد . همین‌نقش اوبود که به پذیرفته شدن شش اصل انجامید .

فوزی سو ید نیست و فو زی یك همر شیولد مصری. »

وقتی فوزی و همر شیو لدشنیدند که کر شنا مینون رو انهٔ لندن است، ناله‌را سر دادند .

فوزی خبر های زیادی در باره جریان مذاکرات به ناصرمیفرستاد. یکی ازین خبر ها که به روز چارم اکتوبر ۱۹۵٦ به قاهره رسید، از گفتگویی گزارش میداد که وی با همرشیولد انجا م داده بود و دران سر منشی ملل متحد حکومت مصر را نا گزیر میساخت‌که‌به مصالحه‌یی تن‌در دهد. فوزی از زبان همر شیولد نوشته بود :« من سلوین لوید را میشنا سم ومیدانم کهوی علی‌الرغم ظاهر، آرزومند رسیدن‌به یك‌موافقت

همرشیولد گفت که وی همین نکته را از سلوین لوید ، پینو وشپیلوف نیز شنیده است .»

سر انجا م همرشیولد پیشنهاد های مینون را درباره فرو نشانیدن بحرانات رد کرد. او به فوزی‌گفت: «این پیشنهاد ها رامغشوش‌واخلالگر یافتم . این پیشنهاد ها راه را برای تعبیر گوناگون و متضاد باز میکرد ... »



گفتگوی ناصرو متریس باخنده آغاز یافت، وباخشم به‌پایان رسید .

این گفتگو ها، گفتگو های بسیار جدی بود و همرشیولد کو شش‌به کار برد تا گفتگو ها در فضای‌آرامی صورت گیرد . از همین جهت بود که از روش کرشنا مینون دل‌خوشی نداشت . مینون خودش را ستارهٔ نخستین کنفرانس لندن تلقی‌میکرد. مینون ، در واقع، در مساله دفاع‌از مصر، در کنفرانس لندن خوب درخشید و هنگامی که موضوع به ملل متحد کشانیده شد ، مینون کوشید تا این حیثیت ستاره‌بودنش را همچنان نگهدارد. شیوهٔ عملیات وی‌که پر سرو صدا بود، باروشهای خونسردانه ملکی همرشیولدوفوزی فرق داشت . او در بارهٔ هرشیولدو فوزی میگفت : « همرشیولد یك

است.»

فوزی ادامه داده بود:«همرشیولد موضوع احتمال کار برد قوه را ا ز طرف بریتانیا رد میکند ، ولی در بارهٔ فرانسه مطمئن نیست ، زیرا فرانسویان با اشکالات داخلی روبه رو هستند . »

به روز نهم اکتوبر ، فوزی‌ازگفت وشنود دیگر خودش با سر منشی ملل متحد گزارش داد :« همرشیولد دربارهٔ رسیدن کرشنا مینون‌پریشان بود . به نظر او آمدن مینون ایجاد اخلال میکرد و افزود که با آمدن مینون دیگر نه خوشبین است ونی بدبین .

«من احساس کردم‌که همه ازدست مینون جان به سیر آمده اند .

فرانسوی مرد پر ادعا

گفت وشنود هایی چند میان‌فوزی سلوین لوید و پینو در اپارتمان نیویارك همر شیولد صورت گرفت. آنان در بارهٔ اقرار ها و کار مندان کانال و حقوق« اتحادیهٔ استعمال کنندگان کانال» سخن زدند و درین باره‌که آیا اسرائیلیان اجازت‌خواهند داشت از کانال بگذرد ، صحبت کردند.

درونمایهٔ یکی از پیامهای فو زی اعتقاد همرشیولد بود برین که سلوین لوید اصلا آرزو داردبه‌موافقه برسد ، ولی پینو چنین آرزو یی ندارد .

او گفت: « پینو با نظر داشت شورای امنیت احساس میکند که به دا م افتاده است و میخواهد به هر شیوه یی که باشد، ازین دا م‌رهایی یابد و همرشیولد میگوید که مانباید وی را بگذاریم از دا م بیرون رهد.» همر شیو لد به‌فوزی گفت: « ازین رفتار پینو متاسفم. به نظر من وی پر ادعا ونا صادق است .»

همرشیولد در بارهٔ سلوین لوید نیز صریح صحبت میکرد . فوزی‌به ناصر گزارش داد که همرشیولد فکر میکند که وزیر خارجهٔ بریتانیا «آدم خوب و احساساتیست . به آسانی بر انگیخته میشود و اثری ندارد .»

بقیه‌در صفحه ٦۳

فرشندهٔ شادمانی

از: اگاتا کریستی

سرو صدا هایی بر خاست‌وآواز خشمناکی پرسیدکه چرا آدم‌رالحظه آرام نمیگذارند .بعد در واز ه بهم خوردو آقای« پاکنگتون» از خانــه بیرون رفت تابه ترن ساعت هشت وچل وپنج دقیقه برسد. خانـــم پاکنگتون سرمیز صبحانه نشستــه بود. لبهایش بهم فشرده بودوچهره اش برافروخته به‌نظر میرسید یگانه علتی که اورا از گریستن باز داشته بود، آن بود که‌در آخرین دقیقه‌خشم جای غصه راگرفته بود .

خانم« پاکنگتون» گفت :

ـتحملش نخواهم کرد!.. غیرقابل تحمل است !...

لختی خا موش شدو سپس زمزمه کرد :

ـدختر هرزه! چوچه سگ! چــرا «جیورج» اینقدر احمق شود ؟

خشمش کم‌کم‌کا هش یافت‌وغصه به‌سرا غش آمد. دید گانش پر آب شدو قطره های‌اشك بر رخسارهای میانه سالش‌سرازیر گشت.باخودش گفت:

ـخیلی آسان است که بگویــم تحملش نخواهم کرد. ولی،از دستم چه کاری بر میاید ؟

ناگهان خو دش راتنها، نا تــوان وبسیار نومید احساس کرد. بعــد روز نامه صبحانه رابه آهستگـــی برداشت و به خوا ندن شروع کرد. اعلانی رادر صفحه اول خواند:

«آیاخو شحال هستید؟اگر نیستید باآقای «پار کرپاین»، در اپار تمان شماره ۱۷ واقع ریچ موند استریت، مشوره کنید .»

خانم «پا کنگتون» گفت :

ـمضحك!... خیلی مضحك !..

بعد، باخودشس اند یشید:

ـولی، یك باربايد امتحان كنم..

برین اساس، ساعت یازده، خانــم «پاکنگتون» باحالت اند کی‌عصبی،به دفتر خصو صی آقای«پارکر پا ین» وارد شد.

چنانکه گفته شدخانم «پاکنگتون» عصبانی بود، ولی بادیدن سیمــای آقای «پارکر پاین»احساس نــو عی اطمینان کرد. آقای«پارکر پاین»مردی عظیم الجثه‌یی بود- اگرچه نمیشــد گفت‌که چاق است- او کله یی بیمــو وعینکهای ضخیمی داشت. چشمهای کوچکش دایم بازو بسته میشد .

اوگفت :

ـلطفا بنشینید .

سپس افزود :

ـآمدن شما براساس اعلا نیست که‌در روز نامه داده ام ؟

خانم «پاکنگتون» گفت :

ـبلی .

وهمانجا ایستاد .

آقای «پارکرپاین»باآواز وجد آلود ومصممی گفت :

ـ و شمـــا خـــو شحـا ل نیستند. اصــلا عده بسیار کم مردم خوشحال هستند .شما واقعا تعجب خواهید کردو قتی دریابید کـــه خوشحالی این عدهٔ کم بر چه گــونه است .

خانم «پا کنگتون»احساس کردکه برای اومهم نیست مردم دیگـــر خوشحال هستند یا اندو هگیــن.و پرسید :

ـراستی ؟

آقای «پارکر پاین» گفت :

ـمیدانم که برای شما چنــدان دلچسپ نیست . اما برای خود من بسیار دلچسپ است . ببینید، من سی وپنج سال زندگی خودم را در يك دفتر حکو متی‌به گـــرد آوردن احصائیه ها سپری کردم. حالا کــه باز نشسته شده ام، میخواهــم از تجارب که‌اندو خته‌ام، به‌شیوهٔ تازیی بهر برداری کنم .

همه چیز خیلی ساده است .عدم خو شحالی رامیتوان بر پنج دستــه تقسیم کرد. بیشتر ازین نمیشود، مطمئن باشید و قتی شما علت دردی رادر یابید ، علاجش ناممکن نیست.

آقای «پارکر پاین»ادامه داد :

ـمن اکنون در موقف يك طبيــب قرار دارم‌طبیب‌بیش ازهمه،دردبمیار راتشخیص میدهــد و سـپس راه درمان رادر پیش میگیرد موار د ی وجود دارد که‌درمانی ذرد ستر س طبیب نیست . هر وقت من به چنین موردی بربخورم، صا دقانه میگو یم که کاری ازدستم سا خته نیست.اما



خانم«پاکنگتون» به‌شمااطمینان‌میدهم که‌وقتی قضیه یی‌را به عهده گیرم، عــلا جش هم ضمانت شده است.

خانم «پاکنگتون» امیدوارانه به‌او خیره شدو از خودش پرسید :

ـممکن است اینطور باشد؟ آیـا آنچه این مرد گفت، چرند بو د یـا واقعیت داشت ؟

آقای «پاکنگتون» درحالی که‌لبخند میزد، گفت :

حـالا ممکن است به تشخیـــص قضیه شما بپردازیم ؟

بعد، به‌عقب چوکی تـــکیه دادو انگشتها یش راگره کرد. در ینحال ادامه داد :

ـمسأله مربوط به‌شوهرتان است شما به حیث يك‌كل، حیات‌زناشویی خوبی داشته اید. فکر میکنم کـــه شوهر تان ثرو تمند شده، بازهم‌فکر میکنم که‌زن جوانی پایش درمیـان آمده است .فکر میکنم این زن جوان دردفتر شوهر تان کار میکند .

خانم «پاکنگتون» گفت :

ـدرست است. این زن که‌بـــه گربهٔ پلیدی میماند ،تا پیست است همه اش لبسرین استو مو هـــای تابدار دارد .

آقای «پارکر پاین» آرامانه سرش راتکان داد:

ـو مطمئن هستم که شوهر تان میگوید این رابطه اصـلا خطـــری ندارد .

خانم «پاکنگتون» گفت:

ـکاملا درست است .

آقای «پارکر پاین»گفت :

ـدر ینصورت ، چرا رابطه‌محض دوستانه یی با اوبر قرار نمیسازدتا زندگی این زن را روشنایی داده‌باشد زن بیچاره خیلی کم‌سر گــرمی در اختیار دارد .

خانم «پاکنگتون»باخشم‌سری‌تکان داد :

ـشرم آور است. کاملا شرم آور است. شوهرم این زن رابا خودش به‌کنار دریا میبرد. من خیلی عــلاقه دارم که کنار دریا بروم. ولی پنــج شش سال‌پیش‌شوهرم گفت‌که‌اگر به کنار دریا برویم، وی از بازی گلف باز خواهد ماند.ولی حالابه خاطراین زن بازی گلف رارهامیکند. من‌خیلی به‌تیاتر عــلاقه دارم و جیورج‌همیشه میگفت که شبها ازفرط خستگـــی نمیتواند بیرون برود و حالا این زن رابرای رقص میبرد بــرای رقص‌و ساعت سه صبح به‌خانه بر میگردد من .... من ....

آقای «پارکر پاین» پرسید:

ـوبه یقین که‌در میابد زنان‌خیلی حسود هستند. حتی در مواردی که حسادت لازم نباشد، باز هم حسود هستند ؟

خانم «پاکنگتون» بازهم سرش را تکان‌داد:

ـمن همیشه برای‌جیورج‌زن خوبی



بوده‌ام‌در آغاز تاحد توان کارمیکردم
کمکش کردم که پیش‌برود هر گز
به‌مرد دیگری نظر نداشته‌ام همواره
غذای خوب میخورده ولبا سهایش
مرتب بوده است. خانه باو صفـــی
درست تنظیم میشده است. حالا که
زندگی راحتی به دست آورده‌ایـــم
ولازم است بیشتر به همدگر برسیم
می‌بینیم که این ...
خانم «پا کنگتون» نتوانست‌به‌سخنش
ادامه دهدو آقای «پارکر پاین» بـــا
دلسوزی واندوه سر تکان داد:
ــمطمئن باشیدکه‌قضیه رادرست
فهمیدم .
خانم«پا کنگتون »تقریبا بصو رت
نجوا مانندی پرسید :
ــچیز ی‌کرده میتوانید ؟
ــیقینا، خانم عزیز ... یقینا.حتما
عــلاجی وجود دارد.حتماوجود دارد.
خانم «پاکنگتون» چشمها یش را
گشتاندو منتظر انه به‌او چشـــم
دو خت :
ــ این علاج چیست ؟
آقای «پارکرپاین»باآرامی به‌سخن
شروع کرد :
ــشما خود تان رادر اختیار مــن
قرار بدهیدو مزد من‌ازین کاردوصد
پوند میشود .
ــدوصد پو ند !
ــبلی، دوصد پوند. البته شماز
عهده پرداخت‌این‌پول‌برامده‌میتوانید
شمادر واقع این پول‌رابرای تمویل
يك سلسله عملیات میپر دازید. در
نظر داشته باشیدکه‌خو شحالی‌برابر
به‌تند رستی اهمیت‌دارد .
ــمیتوانیم این پول رادرانجام کار
بپر دازم ؟
ــبرعکس، باید در آغاز بپردازید.
خانم «پاکنگتون» بر خا ست :
ــفکر میکنم این کار از دستـــم
ساخته نیست که ...
ــکه‌اینهمه پول رابه خاطر هیـــچ
بپردازند ؟ خوب، شاید شما درست
بگویید .دوصد پوند پول زیادتست
ولی شما باید به‌من اعتماد کنیـــد،
میدانید ؟ شما باید در بدل چانس
برد تان، این پول رابپر دازید.اینها
شرایط من است.
خونم «پاکنگتون» تکرار کرد :
ــدو صد پوند !
آقای «پارکر پاین»گفت :
ــ کاملا درست است. دوصد پوند
پول زیا دیست .صبح بخیر خا نم
«پاکنگتون» هروقت‌تصمیم تان‌راتغیر
دادید، لطفا مراهم باخبر سازید.
بعد، در حالی که لبخندی بر لب
داشت، باخانم «پاکنگتون» دست‌داد.
وقتی خانم«پاکنگتون» بیرون‌شد،
آقای«پارکر پاین» زنگی رافشار داد.
رن جوانی پاسخ داد. آقای «پا ر کر
پاین »گفت :
ــدوشیزه «لیمون»لطفايك دوسیه
بیاورید.وبه «کـلا ود» هـم بگو یید
که ممکن است به زو دی ببینمش.
ــمشتری تازه یی آمده ؟
ــبلی يك مشتری تازه در حـال
حاضر شرایط ما را رد کرده است،
ولی بر خواهد گشت . شا ید هـم
امروز در حدود ساعت چار بیایـد.
ادرینصورت،بگذاریدشس‌داخل شود.
حالا دوسیه راخانه پری کنید.
ــورق اول رابگیرم ؟
ــالبته که ورق‌اول. دلچسپ‌است
که‌هر کس میپندارد قضیه اوواحدو
بینظیر است «کلاود» گرم‌و صمیمی
باشد بگویید که زیاد هیجان‌نینگیزد
عطری هم نزند وبهتر است‌موهایش
راکو تاه سازد .

* * *

پانزده دقیقه از چار گذشته بود
که‌خانم «پاکنگتون» بار دیگر به‌دفتر
آقای «پارکر پاین»داخل‌شد. کتابچهٔ
چکش رابیرون کشید چکی نوشت
وبه آقای «پاین»داد.درمقابل رسیدی
دریافت نمود .
بعد درحالی که‌امید وارانه بـــه
آقای «پارکر پاین» مینگر یست .
پرسید :
ــحالا چه باید کرد ؟
آقای«پارکر پاین» لبخند ز نا ن
جواب داد :
ــحالا دیگر به خانه تان بروید‌فردا
صبح وقت نامه‌یی برایتان خوا هــد
رسید وشما دران نامه هدا یتهـــای
لازم‌را خواهیدیافت. بسیارخوشحال
خواهم شد اگر بر اساس ایـــن
هدایتها رفتار کیند .
خانم «پاکنگتون» بانوعی‌از خوشحالی
به‌خانه رفت آقای «پاکنگتون» بايك
حالت دفاعی به خانه آمدو حاضـــر
بودهر گاه صحنه صبح دوباره آغاز
شود، از خودش دفاع کند. و قتی
دریافت که زنش سر حمله راندارد،
احساس آرامش‌کرد. زنش‌به‌صورت
غیر عادی متفکر به‌نظر میرسید.
(جیورج) در حالی که به رادیـــو
گـــو ش میدا د از خـــو د ش
میپر سید که‌آیا«نانسی» این‌کودك
ناز دانه، اجازه خواهد داد که‌اويك
بالا پوش پوستی برایش بخـــرد.
میدانست‌که «نانسی» خیلی مغرو ر
است. نمیخوا ست. بـه‌او آزاری
برساند، ولی او خودش ازسر مـا
شکایت کرده بود بالاپوش که‌به تن
داشت، بالا پوش ارزان قیمتی‌بودو
ازنفوذ سرما جلو گیری کـــرده
نمیتوانست .در ینصورت ،اعترا ض
نخوا هــد کرد . شا ید بـه
زودی شب دیگری را باهم در بیرون
به‌سر برند. چه لذتبخش است کـه
آدم در رستورانی باچنین د ختــری
غذا بخورد .
میفهمید که‌چند تا از جوانان به
اوحسد میورزید . نانسی بسیـــار
زیبا بودو از وی خو شش میامـدو

بقیه در صفحه ٦٣

که‌چیری ماد «ماشا»سرگذشت تړل لیکلی وای نو یوازی به‌له هغه څخه لوی کتاب جوړ شوی وای .
البته «ماشا» مرکزته ور سید له اوخپل زوی‌یې‌چه میتا نومیدی پیدا کړ. ددی زوی یوازی په جګړه کی تپی شوی نه‌وو بلکه دډیرو سړو څخه‌یې دواړی پښې اولاسونه‌منجمد شوی وو.
دمیتا په‌لیدلو سره یې موروپوهیدله چه‌زوی یې دمرګ پرحال دی .
مورد خپل زوی وځنګ ته کښینستله . یوی مورته داسخته نه‌ده چه‌په وروستی‌وختو کی دخپل زوی ترخوا یوه، دوی، دری، شل شپې ترسبا ره پوری رڼې کړی .
راپه دی خواشیدی نه پیدا کیږی.
له‌همدی کبله ماشا دی ته اړیږی چه دشیدود پیدا کولو لپاره بیر ته خپل کلی ته ولاړه شی. ما شا کلی ته‌درا ستنیدلواو ښارته دشیدوسره دورتګ ټولی پښې بیان کړی. که چیری دشیدو دخرا بیدلو ویره نه وای نو ماشابه‌دزوی‌لپاره‌ډیر ی‌راوړی وای مګر داکار ځکه ممکن نه‌وچه دیوی خوا خپل کلی اوښار ترمنځ ډیره مسافه وه‌اوله بلی خواد جنګ له‌کبله هیڅ ډول‌ترانسپور تی‌وسایل نه‌وو دپورتنی جملی ترادا کولو وروسته دښځی بیان بس کړه شو مایی افکاردی له‌خیری څخه‌وویلای شوی اوپه نرمی سره می پوښتنه
داښځه یوازی اوس دمیړه او زوی څخه محرومه‌شوی نه‌وه بلکه د ژوند ترپایه پوری بیوزلی شوی وه ددی ښځی دژو ندانه بیړی به‌دتل لپاره په‌دغه کوټه کی‌په ځانګړی ډول دتبرو خاطراتو سره‌بی‌پایانه حرکت کاوه. که چیری ماددی کلی دبل‌کور وزور ټکولی وای ممکن‌چه بلی‌ښځی وززما پرمخ راخلاص کړیوای‌اوهغی به‌هم حتما غم درلودی، ددی کلی ښځی ممکن چه‌په نامه او څیره‌فرق ولری مګر یوشی چه په دوی ټولو کی‌به حتما موجود وهغه غم‌ویوازی ددغه کلی اوسیدو نکی په‌غم نه‌وه لړلی بلکه په‌هر ګوټ کی سړی دمشابه منظری سره مخامخ کیدی.
شولم اوسخته ناروغی را با ندی راغله په دغه وخت کی هیڅ شی‌پرما تاثیرنه کاوه ماته دخپل چاپیر یال ټول شیان بی ارزښته ښکار یدل او معلومیدل ما نه غوښتل‌چه پرا‌تلونکی
دوبی کی دلامبولپاره دسمندر غاړی ته‌ولاړ شم، یاداچه دکبانو په‌ښکار پسی ووځم دکمپ داورو لګول می دخیاله ووتل دکتاب‌لوستل اودسینما ننداره می هیره شوه، دشیریخ‌دبیا خوړلو څخه‌می زړه تور شو، پرما باندی په دغه‌وخت‌کی دټولګی‌دډیری ښکلی نجلی زړه وړونکو سترګو هم‌کوم اثرنه شوای کو لای.زه پوشولم چه‌زه ولی دژوند څخه بیزاره

ژباړونکی: شیراحمد

وروستی برخه

په‌سړه‌هواکښی‌مزل

ماشا دخپل زوی ترڅنګ ځکه دډیرو خت لپاره پاته‌نه شوله چه هغه به‌تل دخپلی‌مورڅخه دغوادشیدو غوښتنه کوله اوپه دی غوښتنی‌کی دده دټینګار علت داوو چه میتا دسولی په‌وخت کی‌تر هرڅه شید ی ډیری چښلی، ده به دلو او کودو دټولولو په‌وخت کی‌به‌هره پلا یو ه کاسه شیدی چښلی میتا دوړ کتوب په‌وخت کی هم‌تل شیدی چښلی ده دځان لپاره مخصوصه المو نیمی کاسه درلوده . داچه ماشا په هغو سختو ورځو کی خپل ځان دزوی دلیدلو لپاره ښار ته‌ورساوه او د دلاری سختی‌یې پرځان تیری کړی، اوس که‌په ټول ښار کی په‌یوه ځای کی‌هم شیدی وای دی‌به حتما دخپل زوی دپاره پیدا کړی وای مګرداسی معلو میدل چه‌په ټول ښارکی دپخوا
ځینی وکړه:
آیابیرته پرخپل‌وخت‌وروسیدلی؟
دی ځواب راکړی پرخپل وخت وروسید لم .
دکور میرمنی دبخاری وخواته‌یوه بستره زما لپاره جوړه کړه،دبخاری حرارت او وړنیوکمپلوزراثر راباندی وکړی. بر بستر پروت وم‌او دځانه سره‌می فکر کاوه. په کلی کی وګر ځیدلم ، ټول کورونه راته یو شان ښکار یدل، نه‌پو هیدلم چه دغو دیوالو په‌منځ کی‌څه جریان لری، دانه وه راته معلومه چه ددغو کورو په‌منځ کی‌څه ډول خلك ژوند کوی اوددوی په فکر کی‌څه ډول خیالات مو جود دی. کله‌چه ددی کورو دړلی‌څخه‌دیوه کور ورزماپرمخ باندی دماشا له‌خوا خلاص شوماپه هغه‌کی یو ویرلړلی انسان و لید
سبا سهار بیله کومی جالبی پیښی څخه خپل کورته ورسید لم مورمی یوه خورا غټه،پنډه خوږه پتیره راپخه کړه. چه دیوی شپی هوسایی وروسته خپله راته ګرانه ډوډی په دسمال کی ټینګه وتړله‌او دخپلو وړو، منتظرو ملګرو پر لور رارهی شولم. په‌دغه وخت‌کی می‌خپل ځان یوستر قهرمان ګڼی ځکه چه‌هد ف‌ته رسید لی وم .
دطو فانی شپی تشی ګیډ ی زه‌ډیر کمزوری کړی وم ځکه چه‌په هغه طوفانی اوسړه شپه کی ۴۵کیلو متره مزل کول یو اسانه کارنه‌و دراتګ په وخت کی دلاری پرسر دومره سخت ستومانه شولم که چیری موټر نه وای راغلی نوزه به دتل لپاره ددغی لاری مسافر شوی وای. ددغه مزله په اوږدو کی زکام
یم‌او له‌هر شی‌سره‌می علاقه لږشوی ده‌ددی لومړنی او اصلی عا مل قوی رنځ‌وچه پرما باندی راغلو .
کله‌چه یو کلو مترولاړم حال می ډیربد شو په‌دی وخت کی به‌می هر موټر ته‌لاس نور کاوه اوداسی به‌می ورښودل چه ماد ځانه سره واخلی، کله‌چه نور دری کلومتره ولاړم‌اووم موټر څوګامه مخ‌کی ودر یدی او سیټ څخه یې‌یوه‌سړی سر راوکښی ویې پو ښتل .
چیری ځی ؟
آیا الکول لری ؟
یا! په‌دی په‌خت کی‌الکهو ل له کومه کیږی؟
سګریټ؟ تنبا کو ؟
«یا »
غوښی لری؟

ددی ډول ځوانانو څخه به څه حاصل شي .
تردغې وینا وروسته، دسړي سربیرته‌ورك شه اوموټر چالان‌شو.
په‌دې وخت کې ما ناري کړي .
ای‌ښاغلیه !مایوازې مه پرېږده‌زما سره ډوډۍ ده، پنډ، خوږه اوتوده ډوډۍ ده، دغه ډوډۍ زمامور پخه کړې ده .
ماشین بیرته‌ودر یدی .
راوړه چه‌ویې گورم.
ماډوډۍ ددسمال څخه **راوکښله‌او** ورښکاره مې کړه مافکر کاوه چه موټر وان به دډوډۍ دیوې ټوټې په مقابل کې‌ماتر ښاره پورې ورسوي.
«دابله خبره ده پورته شه.»
ډوډۍ اوموټر چلوو نکي په‌سیټ کې‌ورك شول اوماتر پایه پورې بیا خپله گرانه اوخوږه ډوډۍ ونه لیدله زه‌ډیر سخت رنځور وم‌او داسې‌قوي رنځ‌را باندې راغلی وچه ماهغه‌گرانه ډوډۍ هیره کړه دکومې دحصول په نتیجه کې‌چه همدغه شدید رنځ رابا ندې راغلی .

کله‌چه دښو ونځي دخوب خوني ته‌را ورسیدلم ومې لیدل‌چه هر څه دپخوا په شان‌وه، په‌دغودو ورځوکې هیڅ ډول بدلون نه‌و راغلی او ماته داسې ښکار یدل چه‌زه ددې ځای څخه محض‌دوې‌دقیق لیرې شوی‌وم.
وزې اومنتظر ملگرې په لومړي سرکې زماله لیدلو سره خوښ‌شول مگرژر پوه‌شول چه‌پر ما کو مه بلا راغلې ده ماپه ډیره سختۍ خپل‌کالي وکښل او خپلې سړې بستر ی ته ننوتلم، دملگرو څخه‌مې غو ښتنه وکړه چه‌یو ځل دغه بخاري توده کړي اویو گلاس تودې اوبه‌راکړي.
دوی وویل زمونږ دتوده بختـه تحویلدار میزونه قفل کړیدی اوس زمونږ لاس هغه‌ته‌نه‌رسیږ ی‌اوتودې اوبه چه‌هر څومره وغواړې شته ،په دغه وخت کې دیخنۍ اورنځ له کبله زماټول هډو کې خوږ یدل .
یوه هلك دبې صبرې په حال کې وویل .

داوایه چه دخوړلو لپاره دې کوم شی راوړی دی که نه؟

ماد ډوډۍ ټول نکل ورته وکړ.
دملگرو دډلې څخه یوه پوښتنه وکړه چه دغه ظالم اوبیر حمه‌ډریور دزامه له‌کبله زمونږ دممسك او بې عاطفې ملگري میشا سره څه اړیکې نه‌در لودې ؟

هوکې، ستا دسوال په مقابل کې باید ووایم چه شباهت‌و، هغه هم سور گردې مخ‌درلودې اوستر گې‌یې هم‌تکې شنې‌وې ته خو نارو غه وې ودې شی ته دې څنگه پام شو .

ماځواب ور کړې زه خو ټوکې کوم مگر دومره ویلای شم چه‌ټول‌ممسك نامرده انسا نان په‌یوه گروپ کې راځي .

یوبل ملگري پو ښتنه وکړه.ستا دخبرو څخه ښکاري چه تاد سهار څخه‌تر اوسه پورې ډوډۍ نه‌ده خوړلې. تاکولای شوای چه دپترې یوه ټوټه دې خوړلې وای .

هغه پتره ماستا سو لپاره راوړه اوغو ښتل مې‌چه په‌گډه میله‌پرجوړه کړو که چیرې هغه ومشې یږ او بې رحمه ځناور نه‌وای وړې اوس به‌مو په‌خوهره خوند خوړلې وای!

په‌همدغه وخت کې زمونږ ممسك ملگرې گوټې ته‌راننوتی،هغه **زمایوبل** ملگري وویل .

غوږ ونیسه ، دې ناروغه دی،ته هغه‌نه وینې؟ څه‌د خوړلو شی‌ورکړه ته‌به دلوږې څخه‌نه مړ کیږې .
هیڅا فکرنه کاوه چه‌دې به‌په دغه وخت کې هم دمرستې څخه ځان وژغورې ده‌و نورو هلکانو ته‌په ځیر ځیر مگربه قهرو کتل. دده دغه‌ډول کتل ترټولو پرمابانده بداثر وکړي ممسك هلك وویل .

آیاتا سوز ما الماري نه‌ده لید لې زه دغذایي موادو کوم ډیپو لرم.زما اوستاسو څه‌فرق دی .

لاهم ستاسوپه‌شان دورځې ٤٠٠ گرامه ډوډۍ استحقاق لرم، داچه تاسې دخپل ملگرې والماري ته ستر گې نیولې دی‌آیا داکار داخلاقو څخه لیرې نه‌دی تاسې به زما په الماري کې هیڅ شی پیدا نه‌کړی هروخت چه وغواړې هغه معاینه کولای شی .

کله‌چه دمیشا خبرې‌پای‌ته‌ورسیدلې مادد موالمار ی‌او دالماري وقفل ته وکتل په‌دغه وخت کې دتیرودو ورځو ستوماني، دلاري دملگري نامردي، دموټرانو بې پروا تیریدنه دماشا دویرنه ډك ژوند، دمور هغه دزړه خوږچه ډوډۍ یې راپخه کړه دبې وجدانه دریور دډوډ ی اخستل ،او منتظر وملگر و ته تش لا س را تلل د ملگرو د غه

شان اخلاص چه اوس زما دډوډۍ‌په غم کې دی، ټول‌هغه‌څه وه‌چه‌دپسرلني طوفاني وریځو په دود زماپه بدن‌کې

راغونډ شول اوپه ډیر و حشتناك حال کې واقع شولم، په ډیر قهراو غضب دبسترې څخه راپور ته‌شولم اوومې ویل .

زه‌به ستا الماري معاینه کړم .
تردغې وینا وروسته په ارامۍ سره بخاري ته ورنژدې شولم اوداوسپنې ټوټه مې راوا خستله راغلم اودممسك هلك‌و الماري ته‌مې ځان جوړ کړی په‌لو مړی سرکې‌د غه هلك غو ښتل چه‌زما مانع شي مگر کله‌چه یې زما قهراو غضب ولیدې دمخ څخه‌مې لیرې شو اوزه والماري یې سره پرېښو دلو .

ډیر ښه‌مې په‌زړه دي چه تردغه وروسته څه پیښې شول.
مادغه دنعمتو څخه ډکه الماري راوا خستله اود ماتولو لپاره مې تیاره کړه .دغه الماري‌دظاهري **شکل** له‌کبله یو شان وه‌مگر دروند والی یې دنوروسره تو پیر در لودې‌یعنې ډیره درنده وه .

سمدستي مې دالماري پر حساس ځای باندې یو قوي گذار حواله‌کړي دگذار په‌اثر الماري دړې وړې شوه اودممسك روزي پر میدان ،کوټه‌شوه دالماري څخه یودکوچو مر **تبا** ولغړید دقند و ټوټې پاش‌پاش **شوی** خوپنډې ډوډۍ راگیل شوی،یوشمیر لوی‌او کوچنی بستې وپاشل شوې.
پخواله دې چه‌خپلې بسترې ته ولاړشم خپلو ملگرو ته‌مې **وویل** .

زه‌امر کوم چه‌ټول نعمتو نه وخوری او الماري په بخاري کې وسوځې زه دومره ناروغه‌وم چه‌دهغو نعمتو دخوړلو واك مې‌هم نه‌در لودې کومو ته چه ډیر وخت په انتظار وم .

رنځ‌مې وارپه وار شدت پیدا کاوه خوپه پای کې‌مې ټول حواس‌له لاسه ورکړل او بیسده شوم میشا هیڅ داجرئت ونه کړای شوای چه زما دملگرو څخه دواقع سو ی‌پیښې په باب کې پوښتنه وکړي. نوریې ونه کړای شوای چه زمونږ سره په یوه کوټه کې ژوند وکړي مجبور شو چه بلې کوټې ته‌ځان تبدیل کړي. دد ه دډیپو لوی اودروندقفل تر هغه‌وخت پورې په‌یوه مخ دسره انگار په‌منځ کې‌ځړ یدی څوچه‌چپراسي راغلی‌اود بخاري ایرې یې لیرې کړی .

پای



زن امروز

ف،ع شهرزاد

بهار نو..سال نو..

ورود سال نو، بهار نو رابـرای خواننده گان ارجمند تبریك میگویم واز خدا وند توانا نیاز مینمایم که این سال، سالی پربرکت، پرسعادت وپر مسرت برای‌همگان باشدومقدم این سال‌رابرای همه میمون‌گرداند.

ازآنجا که بهار فصل زیبایـی، طراوت، صفا، وتازه‌گی است،دراین صفحه چند مشوره دوستانه بـرای زیبایی، طراوت، صفا وشادابی‌شما دوستان گرامی تقدیم میداریم،امید واریم که با درنظر گرفتن، ویـا پرداختن به‌این **مشوره‌های دوستانه** مانند فصل بهار، گل های بهـاری شاداب وخوشرنگ وبا طـراوت باشید ..

میدانید که‌رازسعادت ومحبوبیت در چیست ؟.. در زیبایی ؟ دراندام کشیده ومتناسب .. در پول وثروت در لباس های‌گران قیمت وزروزیور دربرق فریبنده الماس وزمرد ؟.. نه کلید این راز در دسترس هر زن قرار دارد .

وحالا شما که‌زن هستید بگذارید باتمام وجود . رفتار، حرکات،زن باشید زن در پهلوی دیگروظایف ومسوولیت های سنگین، و ظیفـه مهمتری بدوش دارد، یعنی باید به خویشتن متوجه باشد، **به پوست** چهره ، تناسب اندام، خو یـش بیاند یشدونگذارد که با اندك،اندك غفلت سر مایه شادابی، **طـراوت** وزیبایی اش از دست برود، **بلکـه** زن‌درهر امری به‌خود بیاند یشد،به لباس ، به روی وموی خودتوجـه کند. همواره لباسی بپوشد که به اندامش تناسب‌داشته باشد،همیشه موی‌و روی خود را طوری بیارایدکه باساختمان طبیعی چهره واندامش توافق وهم آهنگی داشته باشد.

نمیدانم درکجا خوانده بودم کـه زن‌از زیبا بودن، وتوصیف وتمجید دیگران لذت میبرد ،.. زن‌دوست دارد که زیبا باشد .. از اینرولباس خوب می پوشد ، چهره وموی‌خودرا می آراید، تادرانظار دوست‌داشتنی وتحسین انگیز جلوه کند.. زن بـا این احساس بدنیا می آید،**ونمیتوان** اورا از داشتن وپر وردن این حس ملامت کرد.. زن درهر جاکه باشد زن است ، ومیخواهدکه موردتحسین وتمجید قرار بگیرد .

برانگیختن تحسین « دیگران»تا اندازه، ای که‌دور ازافراط‌وتقلیـد نباشد، میلی نا مشروع ودور از اخلاق وعفت نیست .

این «دیگران» که‌تمجید و تحسیـن شان به زن‌احساس‌غرور وسربلندی میدهدبیش ازهمه‌شوهر، فر زندان ونزد یکان خـانواده انـد، پس همچنانکه یك زن نمیخواهد باسرو روی نامر تب، لباس نا موزون، در کوچه وبازار بر آید، یا به مهمانی ودعوت برود، باید در خانه ودرچشم شوهر وخا نواده خویش نیز ایـن اصل رادر نظر بگیرد، یعنی‌درخانه نیزاز هنگام بیدار شدن واز بستر برخا ستن فکر کند که تاچه کند، چه‌بپو شد که‌در چشم شوهر زیبـا وآراسته جلوه کند .

منظور از زیبایی وآرا ستگی‌این نیست که لباس گرا نقیمت بپوشد ویا آرایش بسیار غلیظ کند،یااینکه همه وقت رادر آرا یشگاه ها، ویـا رسیدن به سروموی خود سپری‌کند به‌بهانه مرتب بودن ونظر تحسیـن شوهر واطرا فیان رابر انگیختن،به اصطلاح به آب گرم و سرد دسـت نزند، بلکه منظور از زیبایی‌وشادابی اینست که زن در طول روز، عـلاوه برانجام دادن ور سیده گی به کار های مربوط خویش این نکات را در نظر بگیرد،، وبا پیروی ازاین نکات مورد توجه وعلاقه‌نزد یکان خو یش ودیگران قرار بگیرد :

صفای قلب، لطف وملاحت ،خوش بینی

صفا و سا د گـی سر چشـمه تمام زیبایی ها است صبح کـه از خواب بر میخزید بکوشید نارا حتی ها و عوا ملیراکه‌نارا حتی‌وعصبانیت به‌بار میاورد ازخود دور کنید، بـا قیافه خندان، بادلی‌سرشار ازامیدو آرزو نخستین لحظه هـای روز را آغاز نمایید ، بکو شید هر گونـه عصبیت، نارا حتی و کج خلقی‌راکه بروی صورت وچهره خطوط اثرهای ناگواری به و جود میاورد، ازخـود دور کنید، باچهره شا داب وخو ش روز را شروع کنید تا اطرا فیان‌تان ازدیدن چهره شا داب وحر کات‌پر ازلطف وملاحت تان وجود شما را نعمت بزر گی پنداشته و همکان در آرزوی مصا حبت شما باشند وبدین ترتیب مورد تحسین دیگران قـرار بگیرید ...

بکوشید که قلب تان منزلگه‌صفاو مهرو محبت باشد، صفای این قلب پراز مهرو محبت به چهره نوری می تاباند که هر کس بدیدن آن چهره پراز صفاو آرامش، مجذوب گردید. وصاحب آن چهره بشاش وپر مهر رامی ستاید وتحسین میکند.

همیشه بزندگی خو شبین باشید بکوشید بد بینی، مایوسی، حسرت ونا شکیبایی راازآینه دلوا حساس خودبز دایید ، کسیکه شب وروزاز زند گی مینالد، جز شکوه وشکایت وایراد وبهانه جویی کاری نـدارد، ونسبت بهمه بدگمان‌استهر گز از زیبایی وصفای راستین چهره و دل بهره یی ندارد، به جای شکایت از زند گی وبد گمانی وآهو ناله سعی نمایید که‌خوشبینی، رضایت‌واعتماد بهمگان را شیوه خود بسازید..تا مردم بادیدن چهره عبوس، عصبی ونا راحت ازشما گر یزان نشوند.

صفا وساد گی نیز دردلهـارا بروی شمامی گشاید ومردم شما را دوست میدارند از تقلید کار هـاو حرکات دیگران بپرهیزید، تاباتقلید بیجا شخصیت تانرا از دست‌ندهید بکوشید که قلب تان درهر امـری شمارا راه بنماید .. قلبی که پـاك منزلگه صفا و آرا مش باشـد، دلهای دیگران رابه سوی خود جلب میکند ،پس برای اینکه **در زندگی** همیشه موفق باشید ودیگران‌پیوسته شمارا بستایند، این نکته هارا در نظر بگیرید ویکی از روانشنا سان مینو یسد که :

احسا سات نیکو، عواطف عالی، چهره رازیبا می سازد وآنرا جوان‌و شا داب میدارد. این زیبایی روحی وصفای قلب است‌که انسان راجوان وبا طراوت میدارد ..

نظر شما خواننده گان گرا می‌در مورد این زیبایی ها چیست ؟



دردی از صدها درد



سال نورا بهمه دوستان‌ارجمند تبریك میگویم، امید وارم که‌این‌سال برخوا نند گان گرامی ودوستداران وهمگان توام با خوشی وشادمانی بوده واز درد های دیرین نشانی نباشد ....

روز ها، شب ها، هفته ها وماه‌ها شادمانی توام بوده‌و دلهای حساس ازدردو غم بدورباشد .

... ولی دراین هفته باز نامه‌هایی داریم، نامه هایی بیان کننده‌غم های دیرین ، واندوه های پیشین ..

دختر جوانی که شانزده سال‌بیش ازعمرش نگذ شته، حکایت تلخ‌وغم انگیزی را ... شمه ای از **زندگی** پراز دردو محنت‌خودرابه‌ما مینویسد نامه‌یی که دراین بهار، یاد تند باد بیمهر پاییزی رابه خاطر هازنده میکند.. ولی امید ماازخدای بزرگ اینست که این دوست جوان ما را ازتند باد های خزانی وار هاند، در امید واری برویش بگشاید، و نسیم پرمهر بهاری گل های شاداب امید آرزو وار در سرای هستی اش شکوفا ننما ید. ودست‌اذیت ظالمان رااز گلشن جمالش بدور بدارد.

خوا هرم شهر زاد :

مقدم گرا می بهار رابرایت شاد باش میگویم .. کاش میتوا نستم‌در این سر آغاز بهار برایت حکا یت دلنشینی که مانند صبح های بهاری باصفا وپر شکوه باشد، بنویسم ... برایت از شادمانی ها، شا دابی ها ازروز های خوش زندگی که بسان گل های عطربیز بهاری مشام جان رامعطر میسازد، حکایت ها بگویم وافسانه ها بپر دازم.. ولی افسوس که‌در سرای زندگی من زمستان سردو غم انگیز ویکنواخت سخت حکمرا نی دارد .

خوب تقدیر من اینست ... سر- نوشت برای من چنین خواسته .... ورنه من هم آرزو دارم که مانند دیگران از شا دابی .. طراوت،صفا ومهر سهمی مید اشتم‌هم خودرا دوست میدا شتم بد یگران مهر میو رزیدم ..

ولی افسوس .. افسوس خواهرم که‌من در شا نزده ساله گی باغم‌ها، دردها و محرو میت های مرد مان هفتاد ساله، آشنایی دارم.

چه‌میتوان کرد، تقد یر من، سرنوشت من اینست ...

خوب بسیار پر گفتم ولحظه های خوش بهار تودویگران رابااین‌دردها بارنج ودرد آمیختم . .

قصه کوتاه زندگی من اینست :

من شا نزده سال پیش به‌این دنیای عجیب که برای من جزبدبختی ومحنت ارمغانی نداد، دیده بروی هستی گشودم ..

من در آوان تولد از بز رگترین نعمت های‌خداوندی‌یعنی مادرمحروم گشتم دیگران‌مرا طفل بدقدم‌ونحس می‌پندا شتند، کسی نبودکه دست مهر برسرم کشد ومرا از این گناه یعنی نحس بودن، مبرا بدارد. ولی افسوس که‌من بیگناه باوجودناتوان این بار گران رابدوش کشیدم..یعنی مرا ودا شتند که‌این بار جورواذیت رابا خود ببر م .

من‌مو جودی منفور بودم... خانواده مادرم مرابه‌جرم بد قدمی ازدا مان خودطر دکردند وخانوا ده‌پدر هم نمیخوا ستند که دست مهربر سر موجودی بد قدم بکشند ودر آغوش گرم وپر محبت جادهند .. پدرم که مرا مقصر مرگ همسر غمخوارخود میدانست ، از من نفرت داشت.... مرا دشمن خو شبختی خود ربانیده سعادت خود میدا نست .. دریکساله گی، دوساله گی ... که‌هر کودك به آغوش گرم به‌لب خند پر مهر به نوازش ،محبت،مهر،وبناز نیازداود

ازهمه این نعمت هابه جرم گنا هیکه هیچ تقصیر نداشتم ، محروم‌گشتم.

واین محرومیت ازاین همه‌مواهب ونعمت هاکه‌روح‌من،قلب‌من، احساس من بدان نیاز داشت چقدر برمن گران تمام شد... ا ین‌درد مراکسی درك میکند که مزه تلخ بدبختی ومحرو میت را چشیده باشد ..

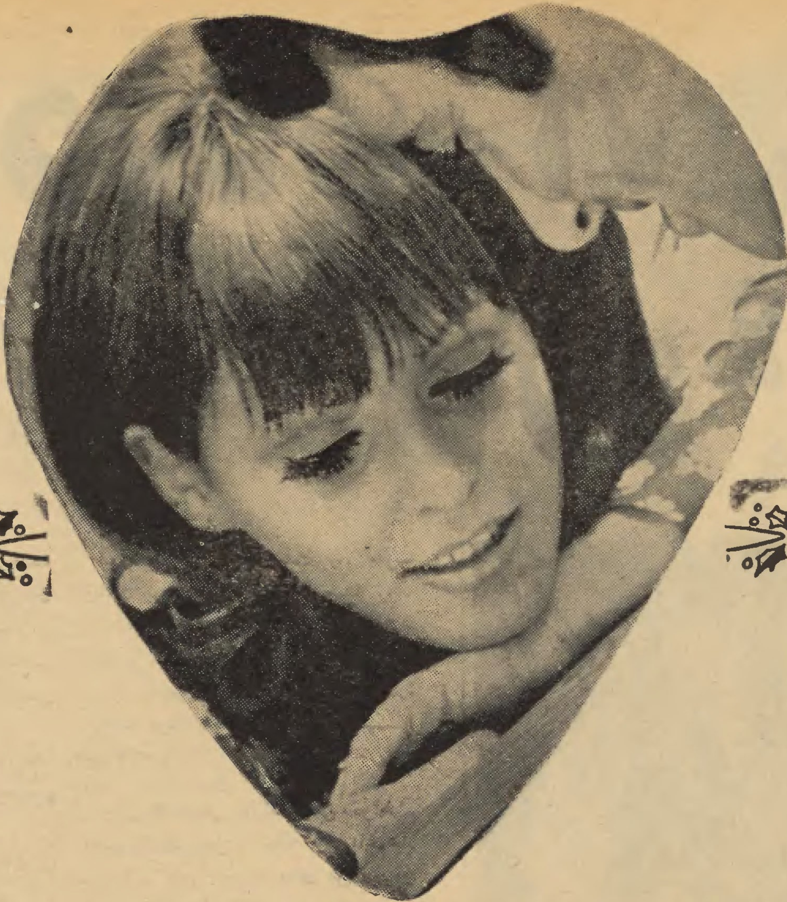
بقیه در صفحه ۵۹



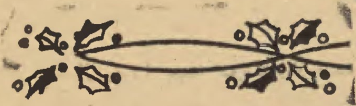
دومودل قشنگ پیراهن برای بهار

از مجله ترو

متر جم: عبدالظاهر ،آشو ب



آشیانه قلب من





شب پیش‌ازکرسمس درشفاخانه اطفال اس تی‌تریسا ،بعداز آ نکه بالای وظیفهٔ خودحاضر شدم، به مجرد بازنمودن دربزرگ آن یک حالت هیجانی انگیزی رادر فضای آن احساس کردم . یك درخت کرسمس درپیش روی عمارت جلب نظر میکرد، وتمام دهلیز ها وراهرو ها بابالون ها،فیته وزنگ‌هامزین بود. بخش هانیزرویاآمیز بنظرمیخوردند تابلو های سانتاو گوزنش وقیافهٔ پیکره های مطبوع شیرخوارگاه هر یك ازین بخش هارا مبدل به سر زمین اسرار آمیز جن وپری نموده

فکرکردم بعداز آنچه اتفاق‌افتاد، همه چیز برایم‌تمام شده وزندگی دیگر برایم مفهومی ندارد. . . اما دریافتم که. . .



بود. کارکنان اشیرخوارگاه همه خودرا وقف آن کرده بودند تاهمه این چیزهارا به موقع ودرست انجام دهند . وهمانطوریکه من از زینه ها بالامیرفتم بدو پرستار جوان که تازه ازوظیفه مرخص شده وبا یك بسته ازدرختان کاج در دستان شان میدویدند ، برخوردم .

لبخندی نثارشان نمودم ، لبخند نیمه ، روشن وکوتاه ولی دردرون سینهٔ خود فشار سختی را احساس نمودم که لحظه به لحظه فشرده تر شد تاجائیکه به‌مشکل نفس‌کشیدم. گاهی به‌شوخی ومزاح پناه میبردم، بساعات غیررسمی خودرا به کمك صرف میکردم تااز هر دقیقهٔ آن‌لذت برده یاحداقل رنج نبرم. ولی درین روزها کاج کرسمس برایم خاطره های بدی رابجاگذاشت، بوی برگ های نوك تیز کاج تماشای چشمك زدن چراغها وپو قا نه هامصیبت‌مرا حساس تروواقعی‌ترمیساخت‌چین‌خود





راپیش‌ازآنکه ببخش‌کودکان سربزنم کشیده وبه‌کوت بند آویزان‌کردم . حینیکه به میزکار همشیرهٔ مینیارد نزدیك شدم، بطرف من دید وتبسم نمود .

وازینکه من‌جایش رااشغال‌میکردم واومرخص میشد خیلی خوش بود بیاددارم که اوامسال روز های‌عید کرسمس رانزدخواهرش میرفت .

همشیرهٔ مینیارد محتاطانه سوا ل کرد ؟

« شب به خیر همکار ! آیا به‌خوشی تشریف آوردید ؟» باسر به‌او اشاره کردم . خیلی خوب بود که برای چندی بخانه میرفتم ، مگرمادرم طبق معمول درباره ام پر از سوال هاو کنا یه ها؛زاینکه چه وقت میخواهم جوان قشنگی را به چنگ آورده وعروسی نمایم، بود. برایم راحت تربنظر میرسید که به لارچستر برگردم . زیرا اینجا حداقل شغل من ازخودم بود و هیچکس کوشش نمیکرد که به چیزیکه علاقه ندارم مراوادارسازد.

به قطار های تختخواب اطفال وشیشه هاوچارکنج وکنار هر یك آنها نظر کرد م .

ازهمشیره مینیارد پرسیدم : «یان ریم کوچك چه شد؟ آیا آقای پوریتون مرخصش کرد؟» او سرش



رابعلامهٔ مثبت شور داد :

– «بلی! وطفل بری. من‌میترسم. ولی توراحت نخواهی بود، ما تازه طفل یك خانم راكه بمرض ذات‌الریه مبتلااست ازستی جنرال وبروز چار شنبه یك طفل هشت هفتهٔ را كه مبتلابه مرض مینگیتس بود بدرمان گاه اجازه دادیم .»

ابروهای خودرابسویش بالاكردم ویك چین دررخساره اش گره‌خورد. همشیرهٔ مینیارد افزود :

اوبه هیچوجه خوب نیست . آنجاست ، میتوانی تحت نظرش داشته باشی .»

من همشیره رادر راهرو باریكی كه ازمیزش شروع میشد وتاجائیكه همان طفل مریض درگازش خوابیده بودتعقیب كردم .

ازهمشیره پرسیدم ،واوسرش را تكانداد . «درجهٔ حرارتش هنوز بلند است ؟»

– «بلی ! طفلك بینوا. مادرش الان خواهد آمد. او روزانه یك یادو باربه دیدنش میآید، همچنان من فكر نمیكنم كه آمدن به اینجابرایش آسان باشد ....»

دورخوردم تابه جدولیكه بالای گازش نصب بود ببینم : اندریو جیمزموزگان بكنگتن، جاده ـ ۲

به چابكی جواب دادم . «خوب . من مواظبش هستم .» عالی است



تاهمیشه چابك وفعال بود. همیشه بخود گفته ام :عادت داشتن به‌نازك طبعی ونازدانه گی به هیچ كس كمك‌كرده نمیتواند، وخصوصابرای كسانی كه میخواهند به اطفال رسیدگی والفت پیداكنند ، بیشتر ازدیگران ضروری است .

زمانی بودكه من برای اولین بار بحیث یك شاگرد پرستار درستی تریسیا شروع به كار كردم و هر طفل ونوزادی راچون مال خودم مواظبت میكردم . وبعضی اوقات خصوصا درهنگام وظیفهٔ شبانه در تاریكی شب نشسته درفكراطفالیكه تحت پرستاری من بودند،مردمانیكه درخانه های خودنشسته ، مضطرب وپریشان، جزاینكه به من امیدكنند

بقیه د ر صفحه ٦١

زاری کوم

گرانی ! غمزوته‌دی زاری کومه

په‌ناز کتو ته دی زاری کومه

نه‌ری‌دی زما په ځیگرنه‌بنخیږی
وروځو، بڼو تـه‌دی زاری کومه

دازما زړه دی دومره نه پسخوی
دی شونډو سرو ته‌دی زاری‌کومه

زما په سترگو دی شپه نه راولی
تورو ویښتوته دی زاری کو مه

داکړوی او ځوروی می‌خوشی
ډیرو بانو ته‌دی زاری کومه

چه‌دوفا پر ځای جفا تری خیژ ی
هسی‌وعدو ته‌دی زاری کو مه

دا زیاتوی چه می دژوند غمو نه
دی مسیدو ته دی زاری کومه

چه رازقی نو میدوی لـه ژونده
نن دی گیلو ته‌دی زاری کومـه

رازقی نړی وال

ستاسو په خوښه

راغلی یم

بیادی نن درگاه ته‌په ژړا راغلی یـم
لکه یتیم داوښکوډکی سترگی بیا راغلی‌یم
په امیدی دی دکتلو یاره زه‌به‌لیونی شمه
درکی دی ملنگ‌یـم دهرچا نور خندنی شمه
لږ رحم په ماوکړه بـی وفـا راغلی یم
دروازه کی‌دی ولاړیم ستاکتلو ته لیواله
لکه‌یتیم په طمع‌ناست‌یم شپی اوور ځی‌زه لیلی له
نـه ځم خدا یږونه‌ځم بینوا راغلی یـم
خاندی خوشحالی چه‌کړی‌هیڅ‌خبره له‌مانه‌ئی
سوزم دی په‌اور د عشق تل چه ته‌پخلانه‌ئی
ومینډ ارزو ننواچه آشناراغلی‌یم
یو دی قبول نه کړو اشناخه‌چه می سوالونه وو
پوه شه (رحیمی) تـه چه‌عبس دی‌فریا دونه وو
بیزار دی دیاری نه‌په رښتیا راغلی یم

محمد حسین (رحیمی)

نوی کال نوی خیال

نوی شو قانون نوی بهار چه‌نوی کال راغی
نوی پسرلـی‌دطبعیت پـه ښه منوال راغی
تکی شنی نی پانی سره غوټی‌دسره گلاب گوره
ځغلی ابشارو نه له‌مستی نه‌په شتاب گوره
عشق په نخیدو شو نوی‌مینه‌نوی حال راغی

* * *

نوی‌شو ساقی‌نوی شراب دنوی خیال سره
نوی شول گلان دباغ وبڼد نو ی کال سره
نوی شو محفل‌نوی سازونه سروتـال را غـی
نوی بلبلان نوی نغمی نـوی گلزار وینم
نـو ی شـوی جامی‌نن‌دلیلا نوی‌سینگار وینم
دادی لیونی مجنون ته وگوری‌خوشحال راغی

* * *

نوی شوه صحرا نوی فیشن نوی‌جمال راغی
نوی خو شبو یی‌داوږدو زلفو د سنبل نو ی
نوی ترانی‌نـوی نغمی د هـر بلبل نـوی
نوی رواجو نـه نوی دود نوی کمال راغی

* * *

نو پورته شه بزگره نوی کر نوی تخمونه دی
وشینده‌پټو کی چه تیار نوی کورو نه دی
نوی شو ممالا نـوی‌دسپاره نوی‌نوی فال راغی .

* * *

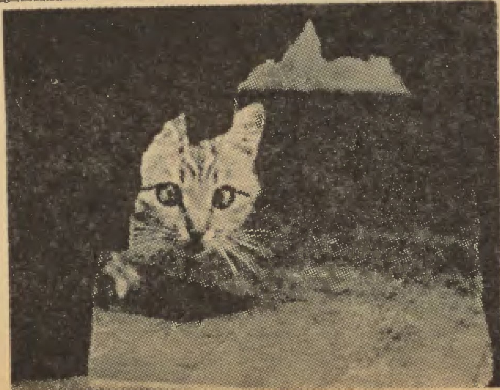
نوی ورشـوگانی نوی شې ښکلی چمن نوی
تازه نوی رمه شوه دچوپان په تن‌چکمن نوی
دکار نوی‌موسم دی نوی وخت نوی‌مجال راغی
خو هرڅه نوی شوی هریخوا ته چه نظر کوی
شاوخوا تـه گوره هریخواته چه بصر کوی
قاصددپسرلی‌ستړکل ته‌ښـه سنـبال را غـی

(متوکل)

رشونډو ښکلا

دشوخ نظر طاقت دی مـاکښی نشته
ځـکـه ستا حسن په هیڅا کښی نشته
سترگی دی تل‌مدام ویشتل کړی گرانی
ښکـلا دشونډو دی دنیـا کښی نشتـه
دنـاز ډکه می نـازو نـه کـړی تـل
داسی زمـزو نـه پـه لیلا کښی نشته
ستا محبت کـړ مـه رسوا پـه جهان
دا رسوائـی پـه هیڅ رسوا کښی نشته
مینی د ستا کړمـه بیمار پـه دنـیا
بیله تاگرانی روح پـه مـا کښی نشته

محمد کاظم (بیمار)



په‌زړه پوری عکس .

دومین شکست محمدعلی کلی

یاخاتمهٔ دوره بوکس قهرمان سابق جهان

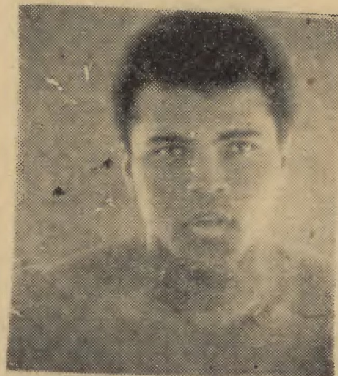
شکست غیر مترقبه محمد علی کلی در مسابقه هفته اخیر بانارتسن بوکسر کشور چیلی یك خبر تکا ن دهنده برطر فدارا ن کلی وآنا نی بود که آرزو داشتند قهرمان سا بق جهان بو کس بار دیگر با شکست دادن جورج فور من قرمان جد ید سنگین وزن بو کس جهان نقب قهرما نی بکسی را حا صل کند .

کلی تاقبل از شکست در برابر جو فرایزر قهر مان سابق بوکس خودشی را بزرگترین وسلطان‌حقیقی جهان بوکسی میخوا ند در رو ند های آخری‌به نمره در مقابل‌کین نورتن بوکسر غیر مشهوری مغلوب شد ویك الاشه وی نیز درین‌مسابقه شکست .

حلقه هی بوکسی جهان شکست کلی را که دومین شکست فا حشی در دره بوکسی وی‌بود در واقع خاتمه کارعلی در ساحه بو کسی دانسته وگفتند کلی .باید اکنو ن‌از حرفه بوکسی دست بر دارد .

کلی که بعد از مسابقه سنتیاگو بانورتن‌بالاشه شکسته دا خل شفاخانه شد تاحال راجع با ینکه به بوکس ادامه خواهد داد یاخیر چیزی‌نگفت .عملیات الاشه کلی نه دقیقه رادربر گرفت .

کلی در مسابقه‌با نورتن سرعت قبلی رانداشت‌و خلاف توقع نمی



علی کلی

توانست ضربات لازمه رابر حر یف وارد کند.

هیات منصفه با دادن هفت نمره بانورتن وپنج نمره با علی ،کلی رامغلوب اعلام نمودند.

قهر مان‌سابق سی‌ویك ساله بوکسی جهان در روند ها ی‌آخر ی نمیتوا نست ازخود دفاع کند د ر حالیکه درسال هـای ۱۹۶۰ وی پیوسته درحال تعرض قرار داشت وما هرانه ازخود دفاع میکرد .

در روند یازدهم تقریبا همه قوای علی‌باخر رسیده بود ونمی توانست برحریف مشت بزند .

کلی که بر خلاف جو فرا زیر ناك اوت شد بمشکل توانست تا اخیر بازی خو دش نگهدارد بناء در روند های آخری‌بیشتر بریسمان هاپناه میبرد .

بهرترتیب خبر شکست مجددکلی اسباب تاثر واندوه کسا نی‌راکه میخواست علی به بو کس ادا مه دهد فراهم کرد .

به گمان غالب علی بعد ازدوازده سال بکسی بالاخره مجبورخوا هد شد تا ازاین‌حرفه‌دست بکشد وصحنه رابرای بو کسر های جوان چون جورج فور من وکین نورتسن بگذارد .

بوسه ازنظر ملل جهان

هنگام بو سیدن بعضی زنهاازشرم سرخ میشوند. برخی پیش رابکمك میطلبند. بعضی سوگند میخورند بالا خره عده ای‌سیلی می زنند،ولی بدترین زن ها آنهایی هستند که میخندند !

«الما نی»

گریه زن رافقط یك بوسه قطع میکند .

«رومانی»

بوسه همیشه خوب است ،بجز وقتی که «آنفلو آنزا» شایع باشد .

«امریکایی»

نخستین کسیکه بوسه‌را اختراع کرد، عجب آدم احمقی بود .

« انگلستان»

بوسه دزدکی شرین ترین بوسه ها است .

« ترکیه»

زنها از دادن یك بوسه دریغ میورزند ولی همینکه آنرا از آنها گرفتند، دیگر آدم رارها نمیکنند.

«یو نانی»

لذت اولین وآخرین بوسه بیش‌از بوسه های دیگر در خاطر میماند .

«سو یدنی»

فشار یك بوسه معمولی ۱۰پوند وزن داردو فشار بوسه عا شقانه۲۵ پو ند وزن .

«نروژ»

بوسه طولانی علامت جوانی‌وعشق است .

«لردبا یرون شاعر انگلیسی»

به‌هنگام معاشقه فاصله میان عصمت وخطا فقط یك بو سه است.

«سویس»

بوسه دزدی‌عجب بوسه‌پرمنفعتی است که اگر باز ستانند دو چندان گردد .

بوسه نجوای عاشقانه ای است که بجای گوش به لب ها گفته میشود .

« فرانسه»

فرستنده گان : ازشهر نوگردیز عالیه «نسیم» وپیغله‌ثریا« پو پل»

افکار بزرگان

ترك گناه‌بهتراز درك ثواب‌است.

حریص اگر همه دنیا را مالك شود ازتنگ دستی نرهد .

حسد درد بی درمانی است که ذایل نمیشود جزبه مرگ .

حسد زندان روح است .

حسد تن رامی گدازد.

فرستنده عزیز الر حمن (رحمان) متعلم صنف نهم لیسه حبیبیه

از منابع فرانسوی
ترجمه وتنظیم ازم. قاسم . صیقل

آوازی درشب

در شماره های گذشته خوا ندید

«اولیور» هنر پیشه جوانیست که با«هیگو»هنرپیشه تازه‌کار درصحنه فلمی‌نقشی رابازی میکند، بعداز ختم فلمبرداری اوبادو همکارش‌جهت‌صرف غذای چاشت جانب رستورانی براه می‌افتند ،در نصف‌راه «اولیور» از دوستانش‌اجازه‌گرفته، میرود بخانه تادوایش راکه‌دکتور خوردن آنرا قبل ازصرف غذا برای اوتوصیه‌کرده بیاورد ، همینکه بخانه میرسد ،تیلفون زنگ میزند . او گوشك را بر داشته وباسراسیمگی جواب میدهد .

بعداً اوبه‌عجله درآن خانه‌یی میرودکه‌ازآنجابرایش تیلفون شده‌بود . وی درآن خانه «روبرت» سکرترش رامرده می‌یابد ،بادیدن‌این‌صحنه اوفوراً به اداره پولیس تیلفون میکند . پولیس درزمینه تحقیقات خودراشروع میکند واینك بقیه داستان .











اولیود بنام قاتل زندانی میشود، وکیل مدافع اوهنوز موفق نشده‌که اورا از زندان آزاد سازد .





طوریکه قبلا برای شما گفتم، من روبرت رابقتل نرسانیده‌ام. دیگر چیزی گفتنی ندارم.
۵۸
من‌مطمئن هستم که شما میتوانید بعضی چیز های اصلی واساسی را بمن اعتماد کنید البته چیز یکه از روی‌آن‌من متکی به‌دفاع ازشما شوم



وقت دعوی نزدیك میشود . آخر بمادر خود بی اندیشید. آیا ممکن است که‌شما از درد ورنج او چیزی ندانید ؟
۵۹



من‌دیگر هیچ چیزی گفتنی ندارم خواهش میکنم مرا تنها بگذارید
۶۰



وکیل مدافع میخواهد مادراولیور رادلداری بدهد .
خانم! میخواهم برای شما امیدواری بدهم...
۶۰
میخواهید بگوئیدکه پسرم‌زندانی شده ؟



برای من چاره‌یی به غیراز مردن باقی نمانده .
صفحه دوم
۶۲



چراو دفاع ازخودش رارد میکند؟
۶۳



۶۴- «سلوی» دکتور «ماندر» «اولیور» در گفتار وکیل مدافع مداخله میکند.
ببخشید آقا، مریض من به استراحت و آرامش احتیاج دارد.
شما حق بجانب هستید خانم، اما نا راحتی من بیشتر ازآنست که . . .



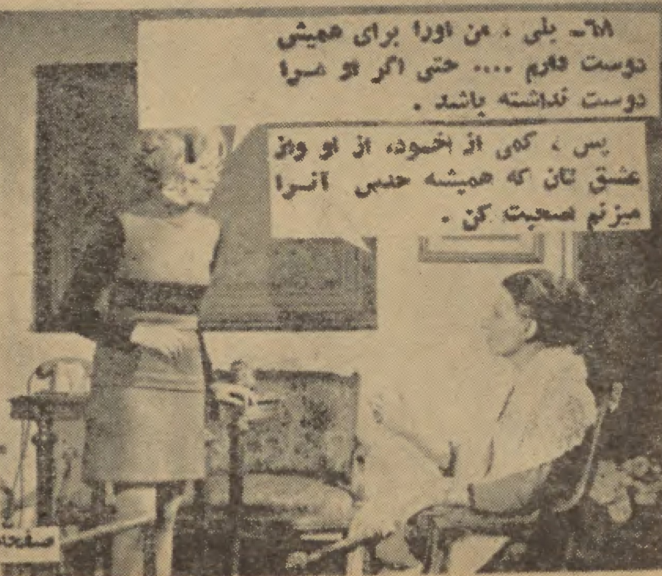
۶۵- اینرا بنوشید.
متشکرم.



۶۶- «سلوی» عزیز، نزدیک است دیوانه شوم.
میدانم خانم. اما ما باید آنقدر دلاور باشیم تااز «اولیور» دفاع کنیم. او غیر از من وتو دیگر یاورندارد.



۶۷- «سلوی، تو او را دوست داری؟



۶۸- بلی، من اورا برای همیش دوست دارم .... حتی اگر او مرا دوست نداشته باشد.
پس، کمی از خود، از او واز عشق تان که همیشه حدس آنرا میزنم صحبت کن.



۶۹- اگرچه از این موضوع دیر وقت میگذرد، اماهنوز همه چیزدر دل من زنده است.







«اولیور» ، همیشه برای «سلوی» ، نامه نوشته میکرد و در ضمن آن، از انتظار زیاد در زندگی با او صحبت میشود . نامه های «اولیور» مملو از عشق و محبت بود. اوحقیقتاً «سلوی» را دوست داشت و «سلوی» هم بایست از انتظار زیاد کسل نمیشد.

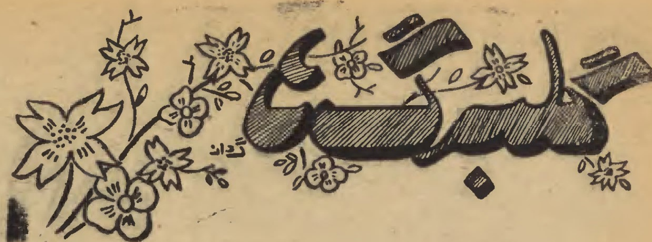






«اولیور» ، اترزا را در زندگیش برای ترجیح داد . مادرش در اثر سکته قلبی از جهان گذشت ، اکنون او کشته هایش را بیاد می آورد . چرا او دیگر برای «سلوی» ومادرش نامه نمینوشت؟...بخاطریکه موضوعات دیگری افکار اورا پریشان ساخت .





از الهام

صورت دوست

کس نمیداند ودر خاطر من
نقش ر خسار کسی میگذرد
این‌نه سو داست ـ نه سحرو نه جنون
نه فسونی که زراهم ببرد
نیست هم وهم و خیال

* * *

صورتی بینم و نتوا نم گفت
صفتش نی به قلم‌نی به زبان
این قدر هست‌که چون‌وی‌دیگری
نیست اندر همه‌رو ی‌جهان
باچنان غنج ود لال

* * *

همچو عشق است ووصال است عزیز
همچو شعر است وسرود است بدیع
همچو صبح‌است وبهار است‌فرح
همچو سوراست‌ونشاط است‌منیع
همه حسن است وجمال

* * *

گاه چون دوست به‌من دل سوز د
گه چو دشمن به‌سرم بستیزد
گاه چون روح کند زنده مرا
گاه چون عمر زمن بگریزد
سر کند خشم وجدال

* * *

وی نمیگوید ومن میدانم
که‌مرا عاشق خود وی کردست
من نمیگویم ووی میداند
که چنین‌ـازچه‌سبب‌ـ کی‌کردست

غنچه نورسیده

غنچه‌نور سیـــده ام‌باز بـهـارمیر سد
زودبیابدیـ ده ام باز بهار میر ســد
باد صباست عنبرین کـوه ودمن‌زمردین
لاله قدح‌درآستین باز بهار میـــر ســد
لشکر برف کنده شد غنچه‌گل‌بخنده شد
بلبل‌مرده‌زنده شد بازبهار میــر ســد
شاخ درخت خوش ثمرمانده کلاه‌گل‌به سر
غنچـــه‌کشیده مشت زرباز‌بهارمیرسد
شاهد گل به کبرو ناز، بلبل‌زار در نیاز
ســـروستاده سرفرا ز، بازبهار میر سد
نخل حدیقه مراد، سبزه‌باغ اتحاد
داد مـراغم تو داد باز بهار میر ســد
ای گل خوش‌جمال من دلبربی‌مثال من
رحم نـمابحـال مـن باز بهار مـیر سـد
بسکه کشیدم آه سرد بیتو شدم گلاب‌زرد
سوده شداستخوا ن‌بدرد بازبهار میرسد
جهد بکن بخدمتی بهـرو طــن‌صد اقتی
یا بنمـازرا عتی بازبهار میر ســـد
(شایق) دلفگارتو بنده دا غــدار تـــو
میکشد انتظا ر تـــوبا ز بها ر میر سـد

«شجاع الملك»

«سوزعشق»

چو گل ازپرده‌بیرون شدجنون‌من‌فزون گردد
بهار فصل‌گل سر مایه‌ای شوروجنون‌گردد
بیاد آن رخ گلگون ز بس بگریست چشم من
سرشك دیـده‌من بعد ازین‌همرنگ خون‌گردد
بکاری عاشقی شاگر دمجنو نم‌توانم کرد
بصحرای محبت‌گر جنو نم ر هنمو ن گــر دد
دمد صبح و صال از دا منـی‌شبهای تاری من
اگر یکروزبرکام دلم گردون دو ن گـر دد
بخلوت خانه دل تانشته خسروی‌عشقش
نمی مانم‌زمانی‌کز درو نی دل بـ یرون گر دد
عجب حالی که من دارم ز چشم‌ناوك اندازش
که‌هردم ازجفای اودل من غرق خون گردد
شجاع الملك سراز خاك زلت‌برنمیدارد
الهی‌گنبدگردون گر دان سرنگون گردد



عکس آفتاب

خیال روی تو، از دیده بوده‌خواب امشب
چگونه‌بیتو ببینم بما هتا ب ا مشب ؟

بیا به پر تو مه ، سو ی من، نگاهی کن
ـکه مست‌گردم‌زین نشاء بی شراب ا مشب

به پخته سو زی مـر غ دل،التفا ت نما
مسوززآتش هجر خوداین کباب امشب

بیاکه سا ختم از اشك، چشمه‌شفا ف
دران، نگه‌کن وبین عکس آفتاب ا مشب

زشوق روی تو، دل ، چون‌حباب، می باله
ببین‌به‌چشمه‌چشم من این حبا ب ا مشب

به سیل گریه، تنم را بدین‌امیددهم
ـکه تا مرابرسا ند بکو یت آب، ا مشب

« طهور ی» از نـفس‌افتاد، بسکه‌نام تو برد
بیا صدا ی د لش رابده جو اب امشب

اثر ـ مصدق

برای تو

اندر بهار عیشــس
در زیر گلبنــی
نزدیك جو یبار
آنجا که سبزه ها همگی سـر کشیده انـد

* * *

برلاله زار ها
وان دشتها ی دو ر
پهلوی صخره ای
آنجا که آهوان دمن زار میطپند

* * *

در قله های کــوه
برسنگ زار هــا

نزدیك چشمه ا ی
آنجا که ازغوان و گلش با زمی شــو نــد

* * *

بربوستان سرا
درپــا ی نستر ن
زیرشگوفه‌ها
آنجاکه بلبلان چمن ناله سـر دهند

* * *

شعر ی ســرو د ه ام
شعر ی بــرا یتو
در شامگـــاه تــار
آری بــرا یتــو

از ـ محمد عزیز «ندرت» کوهدامنی

بهار آمد

بهار آمد که زیباتر شده‌رخسارزیبا یت
به‌نر گس همسری دارد دوچشم مست‌شهلایت

بهار آمد که رشك گل شده‌رخسار گلگو نت
بود زیبا ترازگلشن گـل روی دلا را یـت

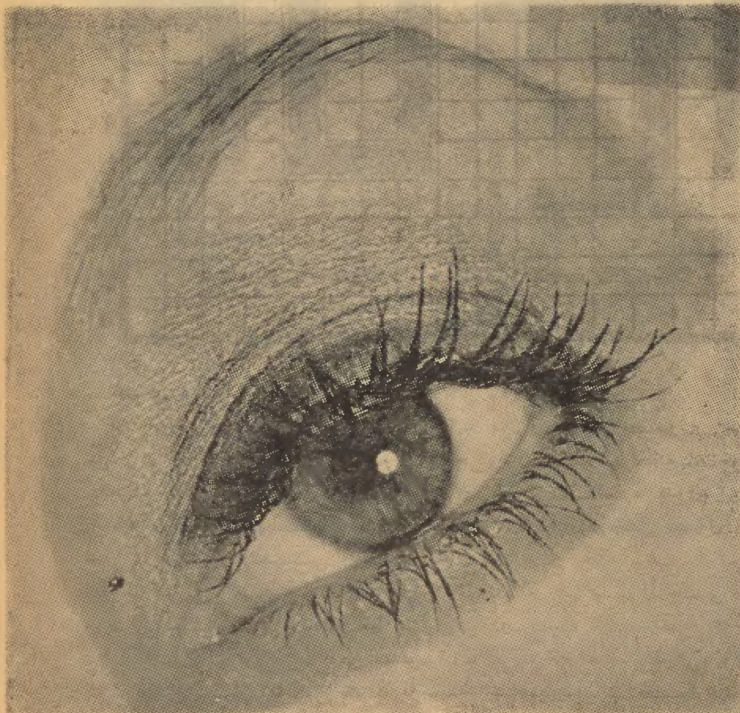
بهار آمد شده گلهارقیب‌روی‌خوشر نگت
کجا، باشدگل‌وسنبل چوآن موی سمنسایت

بهار آمد شو م قر بان آن لعل‌دلا را یت
به‌نرگس‌مست و قد ز یبا ور عنا یـت

بهار آمد بیا ای دلبر گلپیرهن‌امشب
که سـا زم‌جان شیرین رافدای قدو با لایت

بگیسو ی پر یشا نت ببندم‌قلب‌غمگین را
که خوشبوترزعطر یاسمن شدبوی موهایت

دل «ندرت» اسیر ز لف‌مشکین تو میبا شد
کجاباشد گــل‌و سنبــل‌چوآن موی سمنسا یت



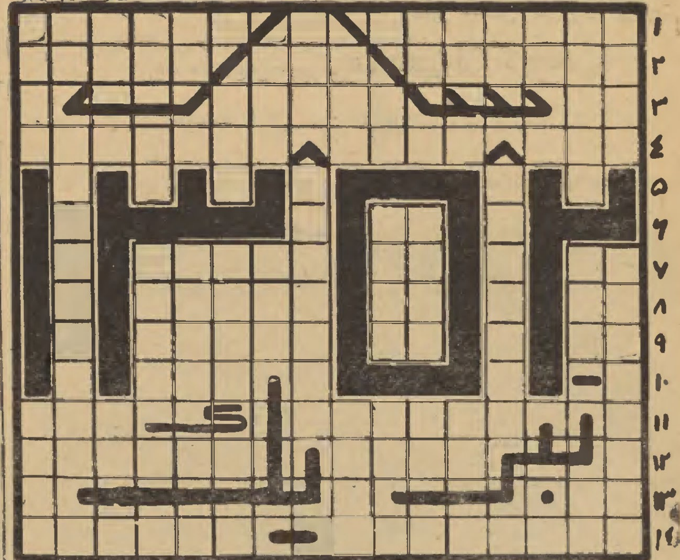
چشم تو چشمهٔ ناز



جدول کلمات متقاطع شماره ((۱))

افقی :

۱ـ نام یك وزارت ـ دانشمند وکیمیا دان فرانسوی ـ۲ـ پیش نظر تان است ـ اگر چه معمولا بـه فلز باریک میگویند ولی رفیق زر میباشـد ـ غالمـغال ـ۳ـ دروازه کوچك ـ نویسنده بوف کور ـ٤ـ یك مملکت آسیایی ـ راه حل ـ منطقه ترك نشین ـ٥ـ ٦ـ فلزیست ـ۷ـ یك نوع غذایی که ازخمیر درست میشود ، گیاه موسیقی ـ آخر و پایان ـ۸ـ یك حرف از الفبا ـ کسب و پیشه ـ اولین روز سال ـ۹ـ وحشی و درنـده ـ کوچك ـ آسمان ـ۱۰ـ برای من ـ۱۱ـ اوایل بهار ـ اگر چوبهٔ اعدامش نخوانید حتما خانه معنی میدهـد ـ۱۲ـ میوه ایکه دل پرخون دارد ـ وطن ما قبل از اسلام ـ۱۳ـ یکی ازأشیاء ـ۱٤ـ نواحی تخار ـ نویسنده کتاب آشتی ناپذیر .



طرح از : عبدالرزاق قیومی

عمودی :

۱ـ خوش خبری ـ ماه دوم سـال ۲ـ امر از خوردن بصورت جمع غایب ـ خوشحال و مسـرور ـ آب در حرارت منفی ـ۳ـ لحظه ـ٤ـ خوب نیست ـ ماه اول ـ٥ـ چهره وصورت ، حرف تعجب ـ٦ـ اشاره بدور ـ جدا ریشه ومرکز حکومت یك کشوراروپایی ـ۷ـ افاده معنی شمول و عموم میکنـد ـ قسمتـی ازبـدن ـ حرفیست برای جمع ـ۸ـ صد سال بعد نامش را چنین میگذارند ـ یکی از حبوبات و هم سمبول خـوردی وزیزگی ـ۹ـ عوام فریبی ، نام سابق ولایتی در جنوب غرب کشور ما ـ ۱۰ـ انسان بی روح ـ اسم پښتو ـ۱۱ـ هراس وواهمه ـ نوعی پاپوش ۱۲ـ وقتی انسان مایوس شد ازسینه اش میبراید ـ تخمهٔ ماده ـ ۱۳ـ یك عدد دور قمی ـ یك مرض ساری و خطرناك ـ زینت شـده ۱٤ـ انی ـ این پښتو ـ۱٥ـ حرف تحسین ـ یکی از جمهوریتهای روسیه ـ۱٦ـ متحرك است ـ رودی در اروپا .

برندگان جایزه شماره

کسانیکه جواب صحیح داده انـدعبارتند از :

محمد همایون طاهری ، نذیراحمد فاضل ، فضل احمد هدایت ، غلام یحیی احمد پوشنگی ، ثریا فـضیلتـی ، معصومه محمدی ، عبدالحلیم فریـد پور ، حمیرا غوث ، محمد کامـل پروانی ، عبدالمتین نیکزاد ، محمد کبیر وردك غـلام غـوث افسانـه ، محمد اکبر بدر ، محمدطاهر صفدری کریمه الیاس محمد ناصر متعلـم لیسه حبیبیه ، محمد مطمل وردك ، غلام سخی عطایی باختری ، عبدالواسع نیازی ، نسرین متعلمه صنف هشتم لیسه سلطان رضیه مزار شریف ، عبدالقیوم محصل پوهنځی علـوم ، زینب متعلمه صنف نهم لیسه سلطان رضیه مزار شریف ، عایشه الیاس ، محمد ظاهر خورسند ، گلالی خوږیانی محمد شریف پویان ، شهناز الیاس گل احمد قلعه نوی ، فرزانه فرزاد ، عبدالله جا غوری ، ثریـا الـیاس ، عبدالبصیـر محصـل صنـف دوم پوهنځی زراعت ،.

حل جدول شمار ٥

	۱	۲	۳	٤	٥	٦	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	ت	م	ا	ن	ه		م	ی	ت	ا	ع	ر	
۲	ر	ا	ع	ی		ج	ک	ل	ن	د	ن		د
۳	م	د	د		ی	ا		م	و	م		ی	ا
٤	پ	ر		ی	ا	ز	ک	ا	ر		ک	ل	ن
٥	ت		ا	ا		ب	ر	ن		ر	ا	م	ک
٦		ک	ب	ی	ک		ط		د	ا	ن	ا	
۷	ک	ن	ر	ل		ه	ن	ر		ی	ت		م
۸	ن	د	ا		ا	و	ت	ا	ن	ت		ا	ر
۹	د	ی		ا	م	ی		ک	ی		ج	ر	ا
۱۰	ز		ج	م	ا	د	ا	ت		و	ر	د	ک
۱۱		ت	ی	ر	م	ا	ه		و	ا	ک	ن	ک

قرار قرعه بنا غلی عبدالحلیم فرید پور و محمد شریف پویان بترتیـب برنده یك سیت جوراب اسپ نشان ، پنج جوره بوت پلاستیکی وطـن شناخته شدند خواهشمندیم هر کدام با یك قطعه عکس خود به اداره ایـن مجله تشریف بیاورند وجایزه خودرا دریافت نمایند .

جدول کلمات شماره (۲)

افقی :

۱ـ یك شهر آسیایی ـ شهری درهند ـ مرکز یك ولایت شمالی کشور ـ۲ـ انداختن ـ لقب یکی ازخلفای راشدین دریایی در افریقا ۳ـ حرف نفی عربی ـ خزنده خطرناك ـ همیشگی ـ ماه جدی ـ٤ـ واحد پول رومانیا ـ سر گیچه ـ٥ـ روزعربی ـ تحف ـ از وسایل اعدا م ـ٦ـ روش و متود ـ وابستگی ـ۷ـ حرف نفی در عربی ـ ازآن طرف به معنی توجه داشتن به امری ـ دروازه ـ نوشته میشود ـ۸ـ از جملهٔ حیوانات غیر فقاریه است ـ کشور کو چکی درساحل مدیترانه ـ از نو شیدنی ها ـ۹ـ در هرات به لچ میگو یند ـ دربند کردن ـ منسوب به یکی از مراتب .

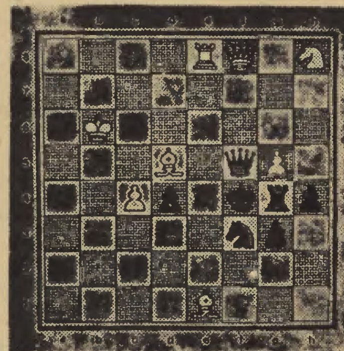


طرح از: عبدالظاهر فارغ التحصیل لیسهٔ جامی هرات

عمودی :

۱ـ ستاره شناس المانی ـ عرق چوب ـ۲ـ نا م باغ شداد ـ منسوب به طرف چپ ـ۳ـ بعضی هامیپرستند ـ دولت ها ـ فلز سرخ ـ٤ـ ازحرو ف الفبا ـ مرگ عربی ـ٥ـ پرندگان دارند ـ از لوازم زرع ـ٦ـ عضوی از جهاز تنفسی ـ سه حرف مسلسل از الفبای عربی ـ۷ـ رفیق جنگ ـ مرتبش یکی از مجلات معتبر کشوراست ـ۸ـ سرکش نیست ـ او لا د سرکش را چنین میکنند ـ۹ـ پادشاهی از خاندان ساسانی ـ گیا هیست مجوف ـ۱۰ـ به معنی جدا ـ مقابل ازل ـ ۱۱ـ ماهی از سال ـ جهت ۱۲ـ طبقهٔ مذکر ـ میوزد ـ۱۳ـ پول رایج جاپان ـ از پرندگان ـ جدید ـ۱٤ـ خواب نیست ـ تما م وانجا م ـ۱٥ـ شاعری از کاشان ـ مر تبش لباس دوز است .

مساله شطرنج



در این مساله سفید بازی را شروع میکند ودر دو حرکت سیاه را مات مینماید کلید حل این مساله رابرای ما بنویسید !



بدوستان خود بگویید که میتوانید تخم مرغ را در هوا معلق نگاه دارید ودر مقابل تعجب و حیرت آنهـا چنین عمل نمایید :

تخم مرغی را از دو طرف باسوزن سوراخ و محتویات آنرا با مکیدن خارج کنید بعد آنرا از میان تاریکه قبلا چند بار در محلول غلیظ آب نمك غوطه کرده و خشك نموده اید بگذرانید وسر تار رابه دو نقطه وصل کنید آنگاه دو سرتار را باگوگرد آتش بزنید تا بسوزد وخواهید دید پس ازآنکه تار سو خت تخم مر غ در هوا معلق میماند .

کلاهها و لباسها



در این تصویر هفت دست لباس وهفت دانه کلاه دیده میشود که هر یك از کلاهها بایکی از لباسها یکجا استعمال میشود برای شرکت در قرعه کشی کافی است که شماره چهار کلاه با شماره چهار لباس متمم آن را برای ما بنوسید !

این شخص کیست؟

نویسنده فرانسوی متولد ۱۸۹۲ در خانواده سرشناسی چشم به جهان کشود و بعد از تعلیمات مقد ماتی فا کولته طب را به پایان رسانید ودر جنگ اول و دوم جهانی شرکت کرد پس از چندی از طبابت دست کشید و به هنر و ادبیات روی آورد وی در بیو گرافی نو یسی بلند آوازه شدو بعدا به عضو یت فرهنگستان بر گزیده شد، سبك اودر بررسی وکاوشهای ادبی وتاریخی یك شیوه علمی وشیرین است بیو گرافی های او نیز همه شیرین و مستنداست و از آنجمله میتوان سرگذشت دیزرائیلی ولرد بایرن را نا م بردو از کتابهای تاریخی او بیانات دکتر دو گرادی و تاریخ انگلستان شهرت بیشتری دارند ! اگر با این نشانیها به شناختن او موفق شدید کا فی است که نا م او را برای ما بنویسید!

یادداشت

برای یك نفر از کسانیکه د ومسابقه های این شماره شرکت کنندو پاسخ صحیح حد اقل یکی ازسوالات رابفر ستند یك سیت جوراب اسمی نشان وبرای یك نفر دیگر یکجوره بوت پلاستیکی وطن بحکم قر عه داده میشود.

آهنگ شباویز

تا اینجای داستان

زهره زن بادیه نشین بعدازآنکه‌شوهرش بقتل میرسد با دو د ختر خود آمنه وهنادی بیکی ازشهرهای‌کوچك مصر پناه میبرد ودر آنجا هرسه بحیث خلمه‌استخدام‌میگردندزهره پس ازدو سال ناگهان تصمیم میگیرد تاآن شهر شوم راترك‌بگویدوهرسه یکجاپای پیاده ازشهرخارج گردیده، شا مگا هان بیکی ازدهات‌مجاور میرسند چندروز بعد ناصر برادر زهره ازبادیه میرسد وآنهارا‌باخود میبرد، اما در طول راه نیمه شبی دریك صحرای و سیع ناگهان برهنادی حمله میبرد واورا بشکل فجیعی بقتل میرساند.

آمنه بامادر خود دربین خانواده‌بسر میبرد وبعد ازآنکه یك دوره رنجوری شدید وکشنده را ازسرمیگذراند تصمیم میگیرد از بادیه فرار کندو خود را بشهر برساند.

آمنه یکه وتنهابدون‌آنکه خطرات‌راه رادر نظر بگیرد، بحکم نیرویی شکست ناپذ یر پس از چند روزطی‌طریق خود رابشهر واز آنجا بمنزل مامور مرکزمیرساند وصحنه‌برخوردوجالبی بین او واعضای خا نواده مذکور دست میدهد .

اماز ترس اینکه‌دخترها از مشاهده این صحنه حزن آنگیز شدیدا تحت تاثیرقرار نگیرد،اورا از نزد من‌دور میسازد وآنگاه از من میخواهد اورا تعقیب نمایم .. به آرامشم فرا میخواند، سخنان‌پراز لطف وشفقت نثارم مینماید واز چگونگی حالم جویا میشود ،امامن‌باوپاسخ نمیگویم ویااینکه نمیتوانم پاسخ بگویم،فقط جملات بریده بریده ای دربین اشك وآه برزبانم جاری میگردد وطی آن اجمالی از آنچه برما وارد آمده باز میگویم : از سفر بیموقع وناگهانی. ازاهل قریه ودیدارآنان، از مصیبت بزرگ‌غیر منتظره ای‌که بر ماوارد آمد وخواهر خودرا از دست‌دادیم.. از دشواری زندگی‌در دهکده‌واشتیاق شدید بدید ار آقایانم که جز نیکی واحسان برمن روا نداشته اند. .واز باز گشت متهورانه خود که‌به‌تنهایی راه دور ودراز وپراز مخا طرات را پیمودم . مطالبی بیان میدارم وازپی آن سیل سر شك سر میدهم وبر دست وپای خانم می افتم وآنها را غرق بوسه میسازم..از ترس اینکه مبادا خوا هشم‌رارد نمایدو یاازخانه بیرونم براند. مگراو برمن مهر بان است .. اظهار دلسوزی میکند. از زمینم بر میدارد واستاده ام میکندو دستور میدهد تابجا یگاه سابق‌خود برگردم وکار خودرا در خانه ازسر بگیرم.. گویی‌من‌مدت چندماه‌ازینجا دور نشده‌ام وبطور ناگهانی وبدون اجازه اوخانه راترك نگفته ام...... درست مثل اینست‌که دوریم‌ازمنزل بیش از چند روزی‌طول نکشیده است .

بطرف اطاق خود میروم، وضع آن‌طوری است که‌هنگام رفتنم بو د کسی آنرا اشغال نکرده هیچ یك ازخدمه در آن اقامت ننموده، لباسهایم ووسایلم هما نطوری جا گذاشته شده که خودم گذاشته‌بودم گویی کو چکترین چیزی هم از آن بیجا نگردیده است .

لحظه ای‌بعد باسایرخد متگا ران مواجه میشوم، آنها باکمی د هشت وتعجب بمن مینگرند وسوا لاتی از من مینمایند.. اما بزودی متو جه میشوم که‌هر چیز بحال عادی خود برمیگردد ومن بحیث یکی ازاهل خانه دربین آنان قرار دارم، گویی این فاصلهٔ زمانی بین من وآنهاهرگز واقع نشده است .

بعدا اطلاع یافتم که خدیجه‌بارفتن من چقدر غمگین میشود وچقدر اشتیاق دارد تادو باره مراببیند وچطور پیشنهاد پدر ومادرش رادر مورد اینکه خدمتگذاری غیراز من برای وی‌استخدام‌نمایند رومینماید. باین ترتیب زندگی رابا اهل خانواده مانند سابق ازسر گر فتم. اماقبل از آن چه حوادث مهیبی را ازسر گذرا ندم، چه آلام جانکا هی رامتحمل شدم وچه ماههای دورو درازی را دور ازین خانه بسربردم! درجر یان آن ماههای معدود چقدر رنج کشیدم ، وچه ناملا یماتـی را مواجه گردیدم.. طی آن بامرگ‌دست وپنجه نرم کردم، از درد رنجوری آب شدم، بجنون ویا حالتی شبیه به‌جنون دچار گردیدم .. مختصر اینکه تمام انواع رنج وعذاب ،دلهره وهراس ،تشویش واضطراب را ا ز سر گذراندم ..

اماهل منزل ازین چیز ها اطلاع ندارند واز همین رهگذر احساس نمینمایند که من مدت مدیدی‌ازنزد آنان دور بوده‌ام، ولی من که تمام این مصایب رااز سر گذرانده ام احساس مینمایم که مدتی طو لانی‌از آنان جدا بودم، طو لانی تر از آنچه آنان گمان میبرند وطو لانی تراز آنچه خودم می پندارم...

باآنهم من هیچ گوشه این حقایق رافرا موش نکرده‌ام .. بلکه احساس عجیبی برایم‌دست‌داده استو‌تصور میکنم دختری را ازین خانه باخود برده دریکی از دهکده های دوردست جایی که از یکطرف بریگهای بیابان پیوسته ،دفن کرده‌ام وبجای‌او دختر دیگری را برای شان آورده‌ام که هیچ نوع آشنایی باوی ندارندواورا نمی شنا سند. آمنه ای‌راکه اکثرا اوقات خندان بودو غالبا تبسم از لبانش جدا نمیشد از نزد آنها برده ام،آمنه ای‌راکه باکر کتر ساده خود بیش ازهر چیزبازی وتفریح‌رادوست میداشت وجز بازی‌در زندگی چیزی نمیدید وکار کردن ودر س خواندن در نظرش بازی بیش نبود آمنه‌ای راکه اندوه وتاثر رانمی شنا خت وهیچگاه تصور نمیکرد زندگی مشکلات ومصا ئبی هم‌داشته باشد وزندگی را جز تبسم دربرابر طلوع وغروب خور شید وخنده د ر برابر نشاط وحسرت‌روز ورو یاهای شب نمی پنداشت، آمنه ای‌را که چون نونها لان‌باغ‌میبالید ومیروئید وبتدریج رشد میکرد وروز تا روز بطراوت ونشا طش افزوده میشد.. ازآنها گر فتم ...

بلی چنین‌آمنه‌ای را از آنان‌گرفتم وهنگا میکه بسوی غرب روان‌بودم درطول طریق او را قطعه قطعه سا ختم .. قطعه ای‌را هنگا میکه سخنان خوا هرم وسخنان زنهارا میشنیدم در خانه ملك قریه‌گذاشتم. قطعه دیگرش را درنزد اشباح‌سرخی

گذاشتم که‌هنگام گفتگو با خواهرم برسطح بام ویا هنگام سفر تو سط شتر در صحرا درنظر مان مجسم میگر دیدند . قسمت بیشترش را

درآن صحرای عریض و طویل گذاشتم تابا خون‌سر خی که ازپیکر هنادی جاری گردید، جر یان نماید

وبا جسد بیجان اوبخاك سپر ده‌شود وآنگاه رویش خاك بریزد وباز مین

هموار نمایند ورویش آب بپاشند.. وبقیه را در معرض غارت مر ضی

قرار دادم که برمن هجوم آورده‌بود وفقط دربقیه بسیار ناچیز پیکرم‌بود که بتدریج خون زندگی دوید...آری این آمنه را ازآنها گرفتم ودر طول

راه قطعه قطعه سا ختم وهر قطعه‌ای رابدین سان در جایی گذاشتم‌وبجای آمنه دیگر ی راکه از نظر سیمای خود، ازنظر اعتدال قامت، طبیعت

صوت و بعض حر کات خویش‌باآن آمنه شباهت داردودر بسا چیزهای دیگر مخالف اوست ، برای آنها باز گردانیدم .

آمنه محزونی را برای آنها باز گردانیدم که اکثر اوقات غرق در تاثر وفرو رفته درخود است. آمنه ای‌را برای آنهابر گرداندم که‌شاهد

صحنه ای زشت کرهه .جر می عریان وگنا هی آشکار را برده‌ودر اثرآن نسبت بتمام انسا نها بدبین گردیده واز هر چیز واز هرانسانی

میهرا سد .. طلوع‌و غروب خورشید رابا چهره عبوس وگرفته استقبال مینماید وپاره ضخیم وتاریکی ا ز روشنایی وامید وتبسم فاصله‌گرفته است .

بلی، آمنه ای رابرای آنها بر گرداندم که نمیتواند جلو اشك‌خود رابگیرد ، نمیتواند همیشه شا دو

خندان باشد .. بازی در نظرش تکلیفی بیش نیست .. وکار ودرس درنظر ش بیش از رنج وز حمت ارزش‌ندارد.

وای براهل منل !آیا این‌دختری راکه برای آنها بر گردانده ام،ازمن خواهند پذ یرفت وبجای دختری که ازآنها ربوده ام قبول خواهند کرد

وای برمن اگر اهل منزل نشناسندم وهما نطور یکه باآن دخترا نش

گرفته بودند، با من انس نگیرند! امااینها مرد مانی شریف اند،برمن

سخت نخواهند گر فت واحساس تنفر نخوا هند کرد وجز لطف ومهر بانی از آنان سر نخوا هد زد. مگر آیامصیبت عظیمی راکه برما

وارد آمده ودلهای‌مارااز حزن‌واندوه مالا مال ساخته بود برای آنان با ز نگفتم؟ آنهابمن تسلی دادند وبر زخم دلم مرهم گذاشتند.. واکنو ن

چون خد متگذاری که باید بانجام امور محوله بپر دازد. بامن معا مله

نمیکنند، ویا چون دوستی که‌بایدبا دختر شان یاری رساند ودربازی

ودرس او شرکت جوید نمینگر ند بلکه چون دختری بامن رفتار دار ند

که‌از گزند روز گار باغوش آ نان پناهنده شده واز چنگال بدبختی

گریخته است . گرا میم میدارند،با لطف ودلسو زی احاطه ام میکنند، میکو شند وسایل راحت وآرا مم‌را فرا هم نمایند .

اما خدیجه .. وای بر خدیجه! تصورنمیکردم دختری چون‌اودرنازو نعمت پرورده شده وبا خوشی‌و سعادت بزر گ شده باشد، تصور نمیکردم او بتواند با عماق روح

محزون وقلب شکسته من بحکم غریزه خویش راه یابد، بدون آ نکه مراحل طولا نی رشد وتکامل عقلانی خویش ش را طی‌نموده باشد .

اما اوبدون آنکه بپرسد ، مرا درك میکند، بدون کو چکترین‌تکلف اظهار همد ردی ومهر بانی میکند،

بدون‌کمترین احساس غرور ونخوت تسلیم میدهد.. بخاطر من از سر

گرمی هاو باز یهای مسرت بخش خویشس منصرف‌میگردد وچون‌دیفتری رشد یافته‌و خردمند با من حرف میزند ... وبا باز گفتن حالت خود

درایام طولانی دروی من وقرائت درسهایی که در مدت غیاب من‌فرا گرفته ومن باوی اشتراك نداشته‌ام سر گرمم میدارد واز جهان اندوه

وتاثراتم بیرون میکشد، او باین ترتیب روز نه هایی رابرای من میگشاید که هرگز در ذهنم خطور نکرده است .

او خبر عجیبی رابمن میرسا ند ومیگوید اکنون مشغول ل‌فرا گرفتن زبانی است که‌من باآن آشنایی‌ندارم وبزحمت توانستم مطلبش رادر ك

نمایم. میگو ید این زبان فرانسوی نام دارد، چیزی که‌من نمیتوانم از

آن سردر بیاورم ... ز بان دیگر.. این چگونه خوا هد بود ؟

من بچند زبان آشنایی دارم: زبان دهاتی که خود مابان حرف میزدیم، زبان قاهره که‌خدیجه واهل خانواده

اوبدان تکلم مینمایند، سو مین‌زبان همان زبانی است که در کتا بها

میخوانیم ودرك آن چندان هم‌دشوار نیست ... غیر ازین ها چگونه میتواند زبان دیگری‌هم وجود داشته

باشد.! شاید هم موجود باشد، اما مردم آنرا چگونه‌فرا خواهندگرفت؟

اوکتا بهای رابمن نشان میدهد که گمان نمیکردم روزی چشمم‌بانها

بیفتد.. بدقت روی صفحات آن مینگرم، اماجز بعض تصا ویر نمیتوانم چیزی از آنها درك نمایم.

هرچه بحر فهایش چشم میدوزم، نمیتوانم از اول وآخرآن سردرآورم

اوآهسته میخندد واند کی احساس غرور برایش دست میدهد، زیرا چیزی راکه من نمیدانم اومیداند .. بعض مطالب کتاب را میخواندوبرای من بزبان عربی ترجمه‌میکند..مفهوم

ترجمه اش راپی میبرم اما سخت دچار حیرت وشگفتی میشوم ... استاد اوکه ازاهل سو یه است

می‌آید وبتدریس او مشغول میشود امامن چیزی‌ازگفتگوی آنان وجملاتی که تکرار میکنند نمیدانم.. باز هم به‌حیرت وتعجبم افزوده میشود ...

خدیجه نزدخود احساس بر تری میکند ومن نیز او رابر تر از خود

میدانم .. چون آموز گاری مرا بخواندن تشویق میکند حرو فی

راکه هرگز آشنایی باآنها نداشته‌ام برایم میخواندویادم میدهدوباموختن

زبانی بیگانه آغاز مینمایم. دیگرمن شاگرد اویم واو آموز گار من، صبح

وشام، شبو روز میکو شم ودرس میخوانم ... اومعلمی است‌شایسته

ولایق ومن شاگردی دارای استعداد وبهره مند از مقداری ذکاوت ....،

بدین سان این زندگی جدید با آنچه میخوانم ومی‌آموزم‌برایم تسلی‌بخش

است وجهان گذشته ام راتاحد ی ازیاد میبرد وآهسته آهسته پرده

فرا موشی‌بین من وآن گذشته‌نزدیك رنج آورم حایل میگردد وهر چیز

درلا بلای گذشته بتدریج محو ناپدید میشود،فقط دو انسان‌درمیان

آنهمه پدیده ها محو نمیگردندو بوضاحت هر چه‌بیشتر در برابر نظرم خود نمایی میکنند وپیهم در ذهنم مجسم میگردند، یکی از آنها

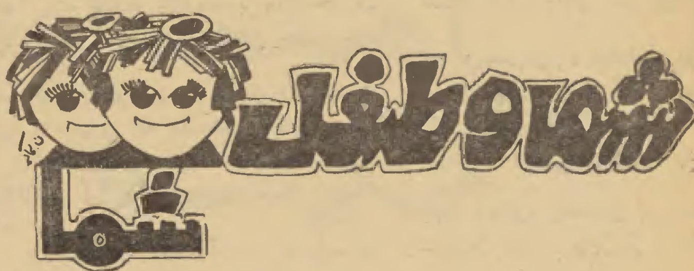
خواهرم هنادی است که با سینه چاك شده روی زمین افتاده و خون ازبدنش در صحرای‌عر یض وطویل فوران مینماید و کلمات نا مفهو می

برز بانش جاری میگردد، ودیگری همان انجنیر جوانی است‌که‌خواهرم

رافریب داد وسرانجام‌را هش‌رابدان قتلگاه چون صحرای عریض وطویل کشانید .

(باقیدارد)

مترجم محمد حکیم ناهض :





مجبور نیستید تا همه چیز را جوش دهید :

شما فارمول شیر وادوات مربوط به شیر طفل را تعقیم می نمائید تا جراثیم دربین تکثر نکند. شما آب نوشیدنی را جوش میدهید باین علت که چانس آن موجود است تا جراثیم خطرناك دربین ذخیرهٔآب ویا چاه داخل نشود وحتی پا یپ که بوسیله آن آب‌می‌گیریدطور صحی‌از بوسیله آن آب می‌گیریدطور صحی‌از گردد . بعضی اوقات مادران درمورد مراعات نظافت شیر طفل وظروف مربوط به آن بسیار هراس پیداکرده ودرین مورد از افراط کار می‌گیرند مثلا وقتی که فارمول شیر طفل را آماده می سازند چنین فکر می‌نمایند که‌هرآنچه راکه بدهن طفل بشکلی از اشکال تماس میداشته باشد باید تعقیم نمایند . درین مورد باید تذکر دادکه آنقدر خودرا پریشان‌ووارخطا نسازید و چنان نیست که هرچیزی راکه طفل بخورد یا بنو شد آن قسمی که شما تصور می نمائید باشد . شما مجبور نیستید تاپیاله ها و بشقاب ها را وقاشق های که بوسیله آن بطفل غذا میدهید جوش دهید زیرا مکروب چانس ندارد تادر ظروف که شسته وپاك بوده درعین حال خشك باشد نمو نماید . البته معقول است اگر مالته، نارنج را که از بازار می‌خریدویاکسی‌بشما میدهد قسمت خارجی آنرا خوب بشوئید تا مبادا کدا م آلودگی داشته باشد مگر ضرور نیست تاکار دی را که بوسیله آن مالته یا نارنج را قطع یاپوست می نمائید تعقیم گردد چه جراثیم در عصار هٔمالته وامثال آن‌که بعد از فشردن آن درظرف ده دقیقه به طفل خورانده شود تکثرنخواهند کرد اشپلاق سامان‌بازی وگدی های طفل را که بدهن خود می زند بعد ازان که از بازار خریداری کردید باصابون شستشو نمائید البته ضرور نیست تا این عمل را ادامه دهید تا آنکه روی فرش‌نه افتد هرگاه روی فرش اطاق یاروی‌زمین خارج اطاق افتد باید شستن با صابون تکرار شود .

« تبدیل پروگرا م غذائی‌طفل »

داکتری که‌وقتا فوقتا از و ضع صحی طفل شما مواظبت می نماید بلاشك‌کیفیت هاضمه طفل رادانسته وبلاشك تبدیل نمودن غذای طفل‌را بشما مشوره داده می‌تواند- ولی ما درین مبحث (عنوان) روی صحبت ما با مادرانی میباشد که روی‌بعضی عوامل وعلل نمیتوانند بطور منظم با داکتر مشوره وتماس برقرار نمایند :

علاوه کردن غذای غیرمایع :

کدا م سن مشخص برای آغاز غذا های غیرمانع برای طفل وجود ندارد . این اقدا م پنجاه سال قبل در حالیکه طفل یك ساله می‌شد آغاز گردید ولی بعد از سپری شدن سالها داکتران تجربه حاصل‌نمودند که قبل ازسن یکسالگی غذای غیر مایع را بطفل تجویز نموده دریافتند که طفل هم آنرا قبول کرده ودرعین حال مفید هم واقع شده است.برای شروع کردن غذای غیر مایع بطفل درنیمه سال اول سن طفل دوفائده معین دارد . اول ترطفل نسبت‌به‌آن که بزرگتر شود این مفکوره را به آسانی قبول می نماید ثانیا تنوع غذای غیر مایع مواد غذایی ای را که شیر فاقد آنست به غذای۲٤ساعته طفل اضافه می‌گردد مخصو صا آهن .

در حال حاضر داکتران معمولا اولین غذای غیر مایع رابعضی‌اوقات بین سن یك الی چار ماهگی توصیه میدارند البته ازین سن پیش‌ترکدا م مفادی متصورنیست . یك طفل معمولا تما م کالوری های را که ضرورت دارد درسن۲یا۳ ماهگی از شیر حاصل می‌نماید . گرسنگی وسیستم هاضمه طفل ممکن است بالای سنی که داکتر شروع غذای غیر مایع را سفارش نماید مؤثر باشد . یك طفلی شش هفته عمر داشته وشیر کافی از پستان مادر گرفته نمیتواند تاوی راسیر سازد ممکن است بخوبی به غذای‌غیرمایع شروع نماید این کار مخصوصا از جهت اجتناب از دادن شیر اضافی بوسیله بوتل صورت می‌گیرد. از طرف دیگر هرگاه طفلی که صرف بوسیله فار مول یعنی شیر ترکیبی بوسیله شیر چوشك تغذیه میگردد وتما م اوقات درشرف سستی (بی حالی) باشد شاید داکترترجیح دهد تا نسبت به وقت عادی بیشتر انتظار بکشد تا آنکه غذای غیرمایع را بطفل معرفی نماید واین تا خیر از ترس آنست که هاضمه اش را بیشتر منقلب نسازد .

یك فکتور بزرگ غرض وقت تر دادن غذای غیر مایع بطفل اشتیا ق وآرزوی ما دران است که نمیخواهند طفل شان نسبت به اطفال دیگرحتی یکروز بعد تر بکوچه بروند. آنها (مادران) فشارزیادی دابالای‌داکتران وارد می نمایند تا هرچه زودترغذای غیر مایع را هدایت دهند .

دادن غذا های غیر مایع قبل از شیر یا بعد ازان ؟

بیشتر اطفال که به غذا های غیر مایع عادی نمیباشند انتظار شیر را داشته وبنا بران در اوقات معینه شیر اولتر شیر خویش رامیخواهند هرگاه یك قاشق غذای مایع غیر از شیر برایشان عرضه گردد اوقات تلخ می‌شوند فلهذا اولتر قبل از غذای غیر مایع شیر طفل داده شود خواه شیر پستان مادر ویا شیر بوسیله بوتل (شیر چوشك) باشد. یك یا دو ماه بعد تر وقتی که یك طفل آموخت که غذای غیر مایع‌عینا مانند شیر دفع گرسنگی وی را می تواند ، آنوقت می توانید تا دادن غذای غیر مایع را در آغاز یا وسط غذای طفل مورد آزمایش قراردهید.

سیریل (حبوبات) :

ترتیبی که بوسیله آن غذا ها ی غیر مایع معرفی شود مهم نیست . بصورت عموم برای بار اول سیریل داده میشود . یگانه نقص آن‌اینست که ذایقه آن نزد داکتر اطفال بطور زیاد جالب توجه نیست . اطفال مختلف انواع مختلف آنرا ترجیح میدهند. البته بعضی‌مفاد آن اینست که یك طفل به تنوع غذا عادت می گیرد .

بطفل وقت دهید تا پسند کردن غذای غیر مایع را بیا موزد:

معمولا یك داکتر آغاز غذای غیر مایع را بایك قاشق چای ویا کمتر ازان توصیه می نماید در صورتیکه طفل هم بخواهد تدریجا به ۲ یا ۳ قاشق نان خوری با لابرده میشود. این افزایش تدریجی برای آنست‌تا طفل پسندیدن آنرا بیا موزد وضمنا هاضمه اش را برهم نزند . در آغاز فقط برای چند روز مزه آنرا بطفل بچشانید تا آنکه نشان دهد که از غذای غیر مایع لذت می‌برد ودرین کار شتاب لازم نیست .

بقیه در صفحه ۵۷



اثر محمد اعظم (حساس)

بهار

میرسد از سوی گلشن این زمان بوی بهار
مطلع صبح سعادت خوانده ام روی بهار
کوه و صحراه جلوه افزاد رلباس سبز رنگ
هر زمان تغیر صنعت میکند خوی بهار
باغ و بستان پایگاه سبزه و گل گشته است
سوسن و سنبل بود ز یب لب جوی بهار
نسترن باصد تجمل دلر بایی میکند
زند گی ر اکیف می بخشد هیا هوی بهار
فیض با دانش بعالم مید هد آب حیات
زنگ د ل صقیل کند نظار ه سوی بهار
اشك از چشمان شبنم میچکد بر برگ گل
میشو د بادصبا مشا طهٔ موی بهار
لاله درها مون بر نگ خو یشس دارد افتخار
میکند حساس انشا وصف نیکوی بهار

زیبا من

زیبا من! چرا ازقلب من فرار کردی مگر آنجا نقشس صورت زیبا و چشما ن سیاه جذابت نبو د.

من...

مگر ان عشق سوزان بی آلا یش نه میتوا نست ترا قانع سازد ای فسونکار! آیا تو بجز از محبت حقیقی سهو. خطا یی دیدی. هرگز نه! زیرا قلبم فقط بیاد تو می تپید چه بیر حمانه آنرا شکستی و لی من بودم که تنها بتو می اندیشیدم بلی من.

کاشبی نقشس صور ت زیبا یت را یکجا بارفتنت از قلب زارو خوش باورم محو میسا ختی تا دیگر بیادت نمی افتادم.

برو دیگر هر گز قلبم بیادت نه خواهد تپید.

اما اکنون فهمیدم که وعده ها و نوید هایت جز دروغ وفریب چیز ی نبود برو از یادم برو دیگر ترا پرستشس نخواهم کرد ... برو.

تجمل «عزت پنجشیری»

جشن های ارغوان

باز آمد نو بهار وجشن ها ی ارغوان
کوه وداما ن گشته یکسر زیر پای ار غو ن
روبسو ی ار غوا ن زار آوردهر شیخ وشاب
دلکش افتاده است آری جلوه های ار غو ان
گر همی خواهی که لذ ت ازحیات خود بر ی
روتماشا کن نگار خوشس ادای ارغوا ن
یکطر ف آن اوا ن سبز ه ها وگلر خا ن
یکطر ف آن خوشه های خو شنمایی ارغوان
خوشس بود آنگه که با یارروی اندر بهار
کیف گیری از نسیم واز لقای ار غوان
روتو (شیدندی) صفای نو بهاران را نگر
رو تو (شید ندی) صفای واز هوایی ار غوان

اثر حبیب الله پوپلزی (شیدند ی)

شهر عشق

دل بدام زلف او زنجیر به پاافتاده ام
بیکس و درمانده ام از یار جدا افتاده ام
من ندانم دوستان از مستی ودیوا نگی
تاکجابودم کجا رفتم کجا افتاد ه ام
جا میا ن آتشی ودرخون بود بستر مرا
با دل صدپاره بنگر من زپا افتاده ام
قیس مجنو نم میان دشت غم جایم بو د
یوسف مصرم به زندان جفا افتاده ام
آشنایان بامن مسیکن مداراکی کنند
بی زرو سیمم به شهر عشق گدا افتاده ام
چشم مست دلبری دلرابه مستیها ربود
بید ل وخاطر فسرده بینوا افتاده ام
عندلیب مست گلزار م درین فصل بهار
دور زیا ران گوشهٔ گلخن چرا افتا د ه ام
خو شس بود دلرا صفا یی از غز لهای ر هی
«بادل روشن درین ظلمت سرا افتاده ا م»
بخت بدهرگزندارد با من راهی وفا
در قطار بیوفایا ن باوفا افتاده ا م

«ازراهی سیاه سنگی»



به استقبال بهار

یاد هفتهٔ گذشته



درپروگرام (درد دل هفتهٔ)رادیو افغانستان‌شیرلالاوقدوس‌جان‌موضوعات خوب‌وارزنده را مورد نبصره قرار داده و بالای این وآن انگشت‌انتقاد میگذارند ، باز هم به همان تیپ خاص خودشان در ضمن اینکه بر موضوع اپور چو نیزم (ابن‌الوقتی) نبصره کردند ،میگفتند که‌در جوار یکی از بلاکهای نادرشاه مینه شخصی موتر خودرا بالای سبزه‌ها توقف داده و باآب گرم وصابون به شستن آن مصروف بود.

منکه این حرفها را از طریق امواج رادیو شنیدم گفتم بسیارخوب شد که رادیو به این‌موضوع‌انگشت انتقاد گذاشت تا دوباره کسی از باشندگان آنجا به این عمل دست نزنند .

اماچه بگویم ،روز شنبه فقط فردای همان روز حینکه از نزدیك یکی از بلاکهای نادرشاه مینه میگذشتم بچشم سر دیدم که‌سه‌نفر بالای سبزه ها موتر سرویسی را توقف داده و باآب وپودر به‌شستن آن مصروف هستند ، به آنهانزدیك شده همینقدر گفتم که آیا شما ها دیروز از رادیو چیزی نشنیدید یکی از آنها با تعجب گفت :

چی ـ چگفتی :

گفتم :

اینجا اصلا برای شستن موتر ها خوب نیست باز شما چطور به خود اجازه میدهید که موتر تانرا با پودر بالای سبزه هابشوئید؟

دیگرش گفت :

بروکاکا بان ماره

سومی اش صدا کرد !

رایته بگیرد وبرو هر کس میداند وکارش .



انسانها هم عجیب مخلوقی هستند ، یکی را میبینیم که‌همیش از زندگی شاکی بوده ، و آن دیگری آنقدر هااز خود راضی است‌که‌جز توصیف خود بیشتر حرفی بدماغ ندارد و سومی نه اینست ونه آن .

اتفاقا شام این روز در مجلسی‌از دوستان شرکت کردم، در آنجا از اینطرف وآن طرف‌بسیارحرفهابمیان آمد ، من سر پا گوش بودم و تا آخرین دقایق حکایه ها، غیبت ها، خود ستایی هاو بالاخره همه‌صحبت ها را شنیدم .

یکی میگفت مثلا احمد انسان‌خیلی موفق بود اما چرا مدت بیشتری در همان وظیفه‌ اش باقی نماند، دیگری میگفت نه برادر تواصلا او را نشناختی او چندان آدم خوبی‌نبود، در کار هاهم آنقدر ها وارد به نظر نمی رسید و به همین دلیل بود که از این وظیفه اش سبك دوش‌گردید واما سومی حرف هردو را تردید کرده میگفت :

نه‌شما نمی فهمید اگر من‌به عوض او می بودم باز میدیدید که چکار هایی را انجام میدادم .

ودرین جمع دیده میشد که‌آن‌یکی اصلا درینجا نبوده وغرق‌دنیای خود است .

وقتی از او پرسیدند توچه نظر داری ؟

تکانی خورده و گفت اصلا من تاحال اینجا نبودم وبه چیز دیگری فکر میکردم ـ منکه ازین بگو مگو های بیهوده خسته شده و دیدم که چیزی به اصطلاح ازان‌بور نمو شده بهانه ای بخود تراشیده و مجلس‌را ترك کردم .



نمیدانم این رستورانها و هوتلها چوقت اصلاح خواهد شد ؟

باید از همین حالاکه هواروبگرمی است ښاروالی و موسسات مربوط صحی مراقب باشند تا نظافت در هوتلها و رستورانها مراعات گردد ورنه تعداد مگس ها به تناسب‌تعداد مراجعین دوبالا خواهد شد.

دوستم که به گفته خودش بعداز از سالها خواسته به هوتلی خودرا مهمان سازد ، از عدم مراعات پاکی ونظافت در هوتلها حرفهایی‌رایی‌هم قطار کرده گفت. وقتیکه داخل‌هوتل شدم بشقاب نان همراه با پنجه وقاشق همه‌اش کثیف بود، من از شاگرد هو تل خواستم تا قا شق وپنجه را بشوید ، فورا صافی ای را از جیب بیرون آورده بپاك کردن‌آن شروع کرد، در حالیکه صافی اش خیلی کثیف تر ازآن بود که شما فکر میکنید .

گفتم تو بعد چه کردی ، نان خوردی یاچطور ؟

اوگفت :نه‌بابا به‌آن وضع چطور میشد که‌نان بخورم، دیدم که اگر بیشتر ازین باشاگرد هوتل چیزی بگویم شاید ازآن جوابهای دندان شکن نثارم کند، فقطچشمش را غلت داده واز آنجا پریدم.

هنوز هم



حینیکه صبح میخواستم دفتر بروم ، موتر دفتر با هارن های پیهمش اعصابم را تکان داده بود واز طرفی هم جاده ای که بایدآن‌را عبور کرده و جانب موتر بروم، باپائین شدن مریضی ازیك موتر دیگر، سرك بروی‌همه‌بندشده واز دحام عجیب و غریبی بمیان آمده‌بود که این کار بکلی اعصابم را از هم پاشید، تا که نزدیك آن موتر شده دیدم شخصی که معلوم میشد بیش ازحد تکلیف دارد ازیك موتر پائین شده به موتر دیگر میخواهد بالا شود .

تکلیفش را پرسیدم ؟

گفت :

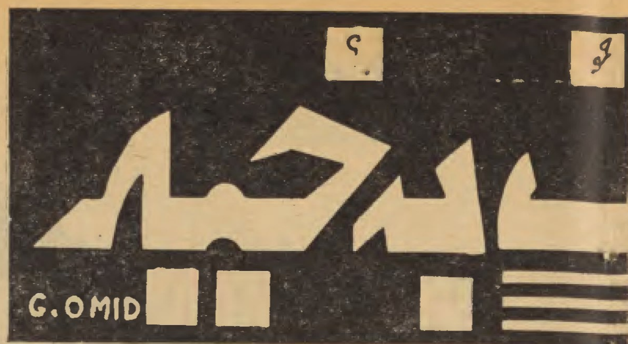
اصلا تکلیفی نداشتم فقط یك انفلنزای جزی داشتم خواستم‌جلوش را بگیرم نزد داکتری(داکترطب) رفتم ،اوبرایم نسخهٔ دوا داد.

نمیدا نم دوا بودیاچه بلا؟

به مجردی که آن را خوردم دچار این حال شدم که حالا تقریبا ۲٤ ساعت از آن میگذرد و هنوز هم بد حال‌دارم، حالامیخواهم بشفا خانه‌ای بروم ببینم که زنده پس میگردم یاخیر ؟

توکل ما باخدا ،

من هم توکل بخدا گفته راهی در میان انبوه مردم یافتم تا خود را به موتر رساندم .



همینکه دوا را خوردم حالم از بد بدتر شد

اگر من بجای او سیبو دم میدیدید که چکار هایی را انجام میدادم

همان آش است و همان کاسه !؟



نام خدا روز بروز به تعداد متخصصین ساعت ساز(!) در شهر ما افزوده میشود .

ساعتی داشتم که تقریبا مدت هفت سال بدستم بود وبه اصطلاح خوب تایم میداد از قضا روزی‌دربین موتر سرویس دیدم که کلی اشی فرار کرده ، و آنهم درنتیجهٔ فشار زیادی که‌ازمنتهای بیرو بار در سرویس بمیان آمده افتیده وگم شده بود، هر قدر پالیدم بیافتنش موفق نشدم ، بالاخره هزار دل را یکدل کرده نزد ساعت سازی که خیلی از خود تعریف میکرد بردمش واو بمن اطمینان داد که من‌برایش کلی می اندازم .

او این کار راکرد ، امافایده نکرد و بلکه از بدبد تر شد، هزارنواقص دیگر در آن پیدا شد وتا امروزگاهی یکساعت پیش میرود وگاهی هم چندین ساعت این حکایه را برفقای دفتر نمودم .

آنها گفتند :

چرا اینقدر تنگ چشم هستی ، بگذار که اقلا در ساعتت پیشر فت باشد .



میگویند وزن یك قرص نان کمتر از آنست که ښاروالی تعیین نموده .

بیکی از دکانهای خبازی رفتم، قرص نانی را گرفته وزن کردم، دیدم که راست میگویند زیرا این یك قرص نان ۲۴۰ گرام بیشتر وزن نداشت .

خباز که فکر کرده بود تفتیش ښاروالی هستم خیلی عذر و زاری کرد، من هم خودرا نباختم وباگفتن این جمله که خوب نمبر دکانته یادداشت کدم بعد همرایت میدانم دکانش را ترك گفته میخواستم که به تفتیش ښاروالی تیلفون کنم که متوجه شدم روز پنج شنبه‌وساعت سه بعد ازظهر است، طبعادرینوقت کسی را به آنجا نمی یافتم. اینبود که‌درد دل خود راباشما خواننده ها کرده وبایدبگویم که‌بازهم همان آش است وهمان کاسه.



بدامی افتیدم ، اما بچه دامی‌شاید

هیچ فکر شه نکنید، بعضا انسانهابی اراده بدامی گیرمی آیدکه گویا طپیدن مصلحت نیست. من هم همینطور بدامی افتیدم .

این آدمهای مزاحم ووقت ناشناس را میگویم ، بعد از ظهر روز جمعه قرار بود بدیدن یکی از دوستان بروم، با او وعده کرده بودم ، حینیکه میخواستم از جابر- خواسته بدانصوب روان شوم در همین اثنا بود که بدام مزاحمی‌گیر افتیدم .

منکه فکر کرده بودم او چون‌مرا آماده رفتن میبابد شاید بعد از لحظه ای مرا اجازه بدهد، اما نه اینطور نبود، او هرگز این کار را نکرد، واصلا نپرسید که او برادر کاری نداری، جایی‌نمیروی یاچطور؟

فقط نشسته پیهم چطور هستی وچه حال داری را تکرار میکند ومن کم مانده که از دستش‌فریاد بکشم،

اونه به‌کنایه می فهمیدونه به‌اشاره به‌هر صورت دوستم‌به‌انتظار ومن‌بی اختیار ، وبه این ترتیب به قطار انسانهای وعده خلاف یکی هم من حساب شدم (!)

پناه بخدا ازین انسانهای مزاحم.

پناه بخدا از این انسانهای مزاحم

... در حالیکه صافی اش کثیف تر از آن بود که شما فکر میکنید ؟

برای معلومات شما

شماسی توانید بامطالعه این صفحه معلومات

تانرا در زمینه های مختلف بالا ببرید

...

مطالعه این صفحه را به همه توصیه

می کنیم

سن اگزوپری

نویسنده که هم پیلوت طیاره بود در رشته پرواز استعداد خوبی از خودنشان داد. وی در سال یکهزارونهصد میلادی در شهر لیون کشور فرانسه چشم بجهان کشود.

هنوز چهار سال داشته که پدرش چشم از جهان بست وتربیه اورا مادرش گرفت در نه سالگی او رابمکتب فرستادند وبعد از پنج سال مکتب را ترک گفت واز ادامه درس صرف نظر نمود . ولی نظر به

شخصیت های برجسته تاریخ

استعدادی که داشت در همان سن به ترجمه کتابی از زبان لاتین بزبان فرانسوی دست زد این کتاب که درباره آلات جنگی رومی هامطالبی داشت برای وی خیلی دلچسپ بود . دردوره مکتب اکثرا ازدرس می گریخت وبه میدان هوایی می رفت تاپرواز وفرود آمدن طیاره هارامشاهده کند ونظربه همین علاقمندی بالاخره شامل یك مکتب هوانوردی شده ولیاقت خوبی ازخود نشان داد که بدریافت درجه نیز قایل گردیدند و یکی از پرواز های آزمایشی صدمهٔ باو رسید . درسال ۱۹۲٦ ــ اولین اثرش بچاپ رسید که صدها خوانندهٔ به آن علاقه مند بودند در همان سال بود که دریکی از کمپنی های هوائی بکار آغاز نمود در ین وقت بود که کتاب دیگری بنام پیك جنوب نوشت واز آن به بعد

آثار دیگری نیز ازخود بیاد گارگذاشت. آخرین اثرش کتابی است بنام پرواز شبانه که این رومان علاقمندان زیادی داشت وجایزه فیما نیز بدین جهت بوی تعلق گرفت .

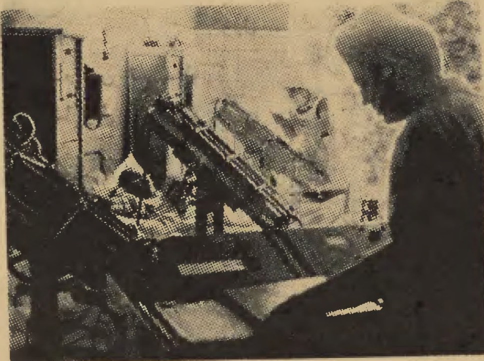
بالاخره درسال ۱۹٤٤ در یکی ازپرواز هایش که مواد سوخت طیاره اش خلاص شده بود دراثر حملات طیارات دشمن طیاره اش سقوط داده شد وچشم از جهان پوشید .

ژوندون

موفقیت ها در ساحه یورولوژی

دستگاه تعویض کلیه در تداوی های یورولوژی ساحه طبابت را به موفقیت های درخشانی نایل گردانیده است .

درین عکس دستگاه تعویض کلیه دریکی ازکلینیك های یورولوژی باکو بنظر می رسد که بعد از عمل تعویض ،کلیه مصنوعی رابا اورگانیزم مریض مطابقت داده ووظایف فیزیولوژیکی خودرا بصور عادی اجرا می دارد .



تقدیم کننـ: هیوادوال

یونان

کشور باستانی یو نان قسمـــت‌های جنوبی شهر جزیره با لقا ن را احتوا نموده وتا سوا حل بحیره‌مدیترانه امتداد دارد از طرف غرب به بحیره ایو نین و بطرف شر ق‌آن‌بحیره الجین قرار دارد. مساحت آن۵۰۹۴۴ مرب‌ع‌میل ونفو س آ ن‌تقریبا نه ملیون نفر است مرکـــز آن شهر آتن میباشد .

این کشور با ممالك البانیـــا،یوگو سلاو یا ، بلغاریا و تر کیـه همسر حد بوده وازیکتعداد جزا یرخورد وبزرگ تشکیل یافته که از جمله یکصدو شصت و ششـــــ‌جزیره آن مسکو نی است .

یونان یك کشور زراعتی بـود ه ویك بر چارم تمام مساحت آن قابل زرع‌عت می باشد تو لیدات‌زراعتی‌آنرا گندم ،جو ، جوار ی ،جو دri، پنبه، زیتون، تمباکو، برنج ،لیمو ،نارنج‌وغیره تشکیل‌می دهد .جنگلات نیز ساحه زیادی‌راتشکیل داده‌است.

صنایع تولید برق انکشا ف‌خوبی‌نموده و عمده ترین صنایع آنـــرا نساجی ،خوراکه های کانسرو شده‌مواد کیمیاوی وسمنت تشکیل‌میدهد



صنایع کشتی رانی نیز عایدات سرشاری را نصیب یونان می کند واز نظر توریزم نیز مفاد زیادی بدســت‌می آورند .

یونان بحیث یك کشو ر باستانی‌حتی درقرن پنج میلا دی به او ج ترقی وتعالی رسیده بود واز مد ت‌ها مهدتمدن هنر ، فرهنگ‌ریاضیات وعلوم وفلسفه بحساب می رود .

این کشور در قر ن اول و دو م‌میلادی تحت نفو ذ روم بوده ود ر قرن چارم میلا دی قسمت شر قی‌امپرا طوری بیزا نتین راتشکیل‌داده وسپس جزء امپراطور ی‌عثما نـی‌شد درسال ۱۸۲۹ از ترکیه آز اد شده ودرسال ۱۹۲۵ جمهوری شد .

بیرق: پنج قطعه افقی آبی وچا رقطعه افقی سفید با صلیب سفیــد برزمین آبی در حاشیه بالا .

واحد پول : درهم معادل یــك‌افغانی وپنجاه پول .

عینک های ز نگ دار برای را نندگان

رانندگی در شب مخصو صـــا فاصله‌زیاد برای رانندگا ن خستگی زیادی‌بار می آورد .



آوازماشین موترو انعکا س نو ر چراغها از عقب شیشه های مو تـر چشم های راننده‌را خسته سا خته‌و امکان دارد اورا خواب برده وباعث حوادث وتصاد ماتی گردد .

بمنظور جلو گیری ازین چنیـــن حوادثا ت انستیتوت فیزیولـو ژی اکادمی علوم چکو سلواکیا آله برقی ساخته است‌که همیشه حالت‌راننده را مراقبت نموده‌واورا باصدای‌زنگ بیدار می کند. این آله برقی د ر چوکات عینك نصب بوده وبمجردی که چشم های راننده دراثر خستگی بسته می شود زنگ بصدا در آمده وراننده را فورا ازخواب بیدار مـی کند. واگر تماس آله دو ثانیه دوام می‌کند در آنصورت‌آله های گو شی آن با آواز شدید تربصدا می آیـد وزنگ می زند.

اماچون شعاع یکنو اخت جا ده ونورچراغ‌ها اکثرا برای راننده یك حالت خواب بردگی تو لید می کند یعنی اکثرا در اثر این‌حالت‌در حالی که‌چشم راننده باز است باز هـــم حالت خواب‌بردگی می داشته باشد ازین لحاظ سازندگا ن این آلـــه موضو ع راپیش بینی نموده و در صورتیکه راننده در لحظات کمتر از یك‌دقیقه چشم نزند در آنصو ر ت آله بیدار کننده تماس خو یشر ا باوی‌برقرار نموده واورااز خـــواب بیدار می ســازد ایـن آله بیشـــر برای رانندگا ن زیل ها مـــورد استعمال قرار داده شده .

سرش بجای سوزن

درکلینیك جراحی شفا خا نــــه انستیتوی طبی اریوان برای دو ختن جلدپس‌از انجام عملیا ت جرا حی‌عوض سوزن از یکنوع سرش کــه توسط پرو فیسر ایوور کیان عضوطبی اکادیمی علوم‌ار منستان ساخته شده استفاده می‌شود .

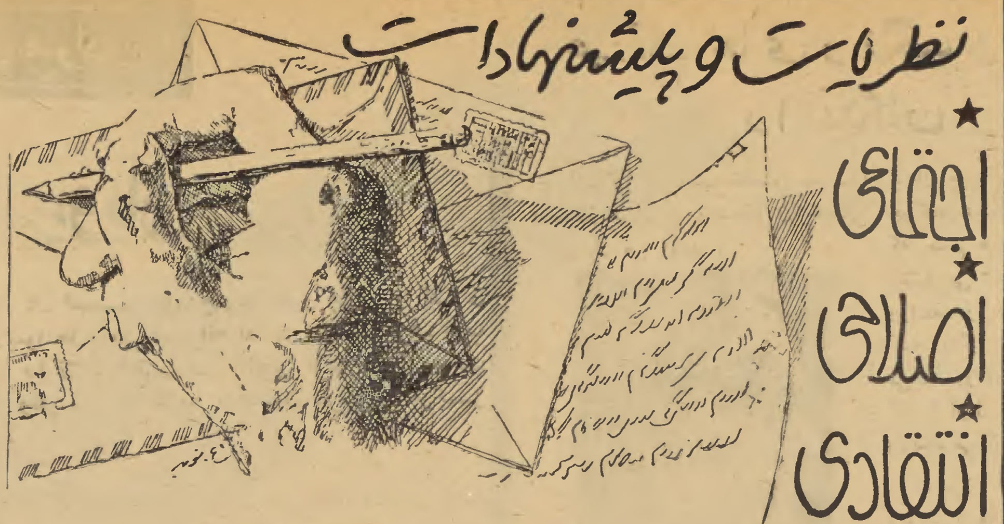
سرش جدید هیچ نوع تسمم رانشان نداده ومطا لعات عمیق‌ودامنه دار باکتر یولوژیك درین موردنشان‌داد که سرش مذکور ناحیه باز شده رااز مکروب ها حفاظت می نماید .

خصو صیت تهیه این ســـرش‌جراحی خیلی ساده اسـت (اساس ترکیب آنرا یکنوع پودر بنام پلی‌وینیل بو تیرال) تشکیل‌می دهـد. تنها چیزی که لازم است جراح آنرامراعات نماید اینست که‌از تر کیب تازه آن استفاده شود .

ازسر ش جدید در جراحی هـــای‌بطن واوعیه استفاده می شــــود مخصو صا در جراحی های که برای‌ساختن اعضاء مصنوعی صورت می گیرد مثال خوبی شده می تواند.

این پودر در آب حل نمیشـــودبصورت فوری خشك‌شده ویك ورقه دلمی خوبی را تشکیل می‌دهد .

این ترکیب امکان آنرامی دهدکه‌دروقایع بسیار شدید سو ختگـــی نیزازاین کار بگیریم وهمچنان برای‌محکم بسته شدن درز ها نتیجـــه خوبی ازان بدست می آید .



ترافیک موجوده ومردم شهر کابل

نظر به فقدان کار وفعا لیت های زراعتی یا صناعتی و حتی صنا یع دستی کو چك در اطراف واکناف مملکت ازنتیجه تجمع عده زیادی از مردم اطرافی در مرکز کابل یک نوع جنب وجوش غیر منظم درجاده ها پدید آمده است که غالبا ر هنمای این مردم رادر اوقات حساس همه روزه مو ظفین ترا فیک شهری به دوش دارند بااینکه مسلك وروش ترافیك دربرابر اجتماع نباید منحیث وظیفه یك دستگاه ویا موسسه انتفاعی دو لتی تلقی شود بلکه مامور ترافیك باید حفاظت جان ومال مردم رابر خود وظیفه اصلی دانسته در پی حصول بیشتر عواید بفکر فرو نرود متاسفانه ازمقایسه تلفات جانی ومالی مردم دراین چهار ویاپنج سال اخیر با چهار سال پیشتر نظر براپور های منتشره چنین برمی آید که وظیفه اصلی ترافیك ازیاد رفته واکنون در راه دیگری سیر می نماید :-

امکان دارد عواید ترافیك سال به سال اضافه تر گردد وبه تنا سب سال های گذ شته بیشتر شده باشد اماتا حال ترافیك نتوانسته است اقلاً برای جلو گیری از تصا د مات ترافیکی وخسا ره مالی وجانی مردم پیشنهادی را بمراجع مسول تقدیم کندویا باشهر سازی ویا ښاروالی درمیان بگذارد تادر مواضع مزدحم جاده ها ی شهر کا بل که مردم به گذ شتن ازیك طرف جاده هابطرف دیگر احتیاج بیشتر دارند تونل های زمینی بسازد که مردم بارامی در چهار راهی های مز دحم ویا مواضع دیگری کــه احساس ازدحام مردم می شود از تونل های زمینی مر دم استفاده کنندوازبالای آن عراده جات بی خطر عبــور و مرور نمایند در صور تیکه باداشتن مواد کافی در داخل مملکت وباو جــود مهند سان داخلی ومصرف کم اجرای این کار امکان داردولی تاحالا ترافیك ازعهده چنیــن خدمتی بر نیا مده

-تا جائیکه معلوم است اشخاص غیر متعادل ودارندگان رو حیات غیر طبیعی در پدید آوردن حــوادث ترافیکی نقش های خیلی مهم وبارز دارند قرار معلوم اشخاص خودرای وخود خواه وتند مزاج ومتجاوزطور مکرر باحواد ث ترافیکی مصادف می شوند وار قام تصاد مات ترافیکی چنین اشخاص بمقایسه ارقام حوادث ترافیکی سایر اشخاص که با امراض قلبی وعیب های کوچك جسمانــی مصاب می باشند بیشتر اســت قرار یکه در ممالك پیشر فته معمول است آنانیکه بمرض حمله قلــب مصاب اند نباید عراده جات سنگین وسر ویس های مسافر بری رابرانند یك دریور در حالیکه به حملــه قلب دچار و مصاب شده باشد باید لااقل بمدت دوماه جلو موتر رابدست نگیرد کسانیکه سابقه مر ض صرع داشته اند هرگاه بمدت سه ســال طور متواتر بیحال ومیرگــی زده نشده باشند می توانند جواز نامه رانندگی اخذ نمایند آنا نیکه قــوه باصره شان ضعیف است می توانند بااستفاده از عینك های نمــره دار مناسب موتر برانند کسانیکه قرص هاو دوا های مسکن وخواب آور را می خورند ازنگاه رانندگی در موقف خطر ناك واقع اند-دریورا نیکه سن شان از بیست وچهارسال کمترواز شصت سال بیشتر باشد بیشتر به تصاد مات ترافیکی مواجهه می باشند نوجوا نان زاغالبا بی احتیاطی برباد می سازد اشخاص سال خــور د ه بــاید که در مــو قع از د حــام ترافیکی وازطرف شب کمتر رانندگی نموده واز دریوری به مقصد مسافات دور خود داری کنند :-

باتتبع وتذکر مطالب فوق معلوم نیست که ترافیك کابل چنین لوایح مکمل وقابل عملی را در دسترس دارد ویانه واگر دارد چــرا از راه تبلیغات وانتشارات اذ هان عا مــه راآگاه نمی سازد در حالیکه برعکس وقتی مو تری نسبت نداشتن برك ویا سایر نواقص تخنیکی منجر به تصادم ویاچپه شدن می گردد ترافیك عوض اینکه این کنترول وچك راقــبل از وقوع حادثه درنظر بگیرد بعــداز وقوع حادثه وبعداز ینکه تلفات جانی ومالی راببار آورده است به تکمیــل تحقیقات می پردازد ومتخلف رابــه یك جزای ناچیز محکوم مــی سازد البته همه می دانند که جبران خساره مالی بهر صورت امکان پذیر ا ست ولی جبران خساره جانی از عهــده هیچ قدرتی درظاهر سا خته نیست:-

باری قابل یاد آوری است تااگر افغان فلم نیزبتواند درین راه خدمتی راانجام دهد وفلم کو تاهی بــرای ۳-الی ٤- دقیقه کــه بتوا-ند ا ز یك جانب مردم را متوجه قوانیــن وامور ترافیکی بسازد واز جانــب دیگر برای حفاظت جان ومال مردم بطور یکه بینند گان به رهنمای آن فلم به شرایط کنو نی فعلی ترافیکی درکابل وشاه راه های افغا نستان ودانستنی های که بانها ضــرورت احساس می شود پی ببرند ممکــن است مشکل ترافیك تا اندازه زیادی حل گردد :-

مخصو ص که می بینیم افغان فلم تاحالا توانسته است در مراحــل ابتدای فلم های مستند واخبــاری خوبی تهیه کند قابل ستایش است

افغان فلم قابل تقویه وتوسعه مــی باشد زیرا معرف افغا نستان است:

چندی قبل در مطبو عات خبری نشر شدکه وزارت دا خله نسبــت ورود پرزه جات موتر وبنام مونتاژ وبرای جلو گیری از بعضی اختلاس های تخنیکی درصدد بر آمده تابه همکاری وزارت تــجارت وو زارت معادن و صنایع لایحه ای را تسوید نماید تااز ین نوع اختلاس هادرنمبر

اینچنین موتر های مشکوك و غیره جلو گیری بعمل آید البته اقدا مــی است قابل یاد آوری وموضو عــی است مربوط به پولیس ترافیك که بایك عده متقلب کار مجادله می نماید اماچو ن ترافیك بصورت عینــی مسو لیت حفاظت جان ومال مردم را بردوش دارد باید راه های که ازان نتایج سود مندی برای رفع مشکلات

وجلو گیری از تصادمات بیشتــر ترافیکی باشد جستجو نماید همچنان ترافیك باید مردم رانیزبا خودهمکار وهم نوا بسازد تا مردم نیزهمکاری خود را با ترافیك یکی از وظایــف اصلی واساسی خویش بدانند .

عبدالغفور غوریانی

شاهان وشهزاده‌گان شاعر

ابوابراهیم منتصر

۳۸۹ - ۳۹۵ ه ق مطابق ۹۹۹ - ۱۱۰۴ م

آخرین شاه این سلاله امیرماضی‌ابو ابرا هیم ملقب به منتصر است که‌طبع شعری داشته گا هی ذوق‌آزمایی میکرده است ، اشعارش مطبو عست وپاد شا هانه .

هنوز منصور ثانی بن نوح ثانی باغ نشده بودکه پادشاه شد، مگر بعدا توسط فایق وبکتو زون، وزراء۱۲۰۰ صفر سال ۳۸۹ ازپاد شاهی خلع ومکحول شد. برادر بسیار کوچکش عبدا لملك ثانی با مارت گماشته شد.

مردم‌ازین‌عمل عذرانه‌وناجوانمردا نه‌ای بکتوزون‌وفایق متنفر گردیدند خاصه محمود غز نوی که‌در صددانتقام برآمد وبا ایشان مقابله کرده هردو راشکست‌داد. فایق‌باعبدالملك به‌بخارا گریخت وبکتو زون به نیشاپور . (۱)

هنگامیکه بکتو زون بعداز شکست‌های پی درپی‌ازطرف محمود، مجددا توطئه ی حمله چیده بود، فایق درشعبان ۳۸۹ مرد. ایلك خان بعداز شنیدن خبر مرگ فایق بر بخا را استیلا یافت وبا خدعه ونیرنگ باز ماندگان سامانی، از قبیل منصو رومکفوف و منتصر و ابو یعقو ب وفر زندان نوح‌واعمام ایشانراهمگی بدست آورده هریك را جدا گا نه محبوس میداشت وعبدا لملك ثانی‌راکه در خفا میزیست دستگیرکرده به‌ارز گند فرستاد که‌بعداز چندی‌درآنجا جان داد .

از زمره محبوسین، ابو ابرا هیم‌منتصر باتغییر لبا س از محبس گریخته خو یشتن رابه خوارزم‌رسانید که‌در آنجا دو لتخوا هان‌آل سامان بوی پیو ستند، وار سلان‌مالوی حاجب از جانب وی به بخارا یورش برده از امرای ایلك خان‌جعفرتگین رابا هفده تن معروف دیگر اسیر گرفت وبجرجا نیه‌ی خوا رزم‌فرستاده خود تاحوالی سمر قند مخالفان رادنبال کرده بـا یك تن‌شحنه ی‌سمرقند مصاف داد واو را نیز منهزم نموده مظفربازگشت (۲)بدین ترتیب منتصر باد ستیاری ارسلان حاجب به بخارا آمده‌برتخت‌شاهی جلوس فرمود . مگرباشنیدن خبر حر کت ایلك به امل شط عقب‌نشست تابالا خره اوبا خواصش به نیشاپور رفتند.درین اثنابین‌ابراهیم‌منتصر ونصر بن سبکتگین بـرا در سلطان محمودمخالفت ومنازعتی‌افتادسلطان محمود که‌خودرا حامی تما م خراسان میدا نست از شنیدن این‌خبر مصمم شد تا حرکت کند. مگر منتصر بمجرد وقوف روبه استحزارواز آنجا بگر گان «ولایت قابوس‌بن وشمگیر»نهادکه امیرشمس ا لمعانی‌قابوس تکر یمات‌شاهانه نسبت‌بوی بظهور آورد. وبصوا بدید قابوس،منتصر رای ری فرمود وبزرگان‌بوی گرویدند چنانکه ابو القاسم‌سیمجورواسلان مالو در عالم اخلاص او را بمراجعت خرا سان‌برانگیختندوچون به‌دامغان رسیدپسران‌شمس‌المعالی، دارا ومنوچهر، که ملتزم رکاب اوبودند راه گر گان گرفتند ووی به نیشاپور هجوم برده بار دیگر دست‌یافت. امیرنصرازنیشاپور به‌جرجان آمده ازبرادر خود، محمود، استمداد‌کرد.

۱ـ تاریخ افغا نستان ج ۳ ۲ـ مجمع الفصحا جلد اول

درین اثنا امیر منتصر از ارسلان‌مالو بد گمان شده اورا بکشت‌وبناء امراء بوی مطمئن نماندند. همان‌بودکه‌لشکر امدادی محمود بقوما ندانی آلتو نتا ش رسید ومنتصرخوددرابه‌سر خس رسانید. ومعهذاوی‌باچشم غزبما ورا النهر تاخته باایلك‌خا ن‌مصاف دادو مظفرشد.مگر ترکمانان غز اسراء وغنایم رابـوی وانگذا شتند .

بالاخره امیر منتصر از میـان‌ترکما نان بیرو ن آمده با ملشط رفت‌ودربیابانهاسرگردان‌ماندسپس‌ازسلطان محمود غزنوی پناه‌خواسته روی التجا آورد. مگر درعین زمان‌چند کرت دیگربااین‌وآن دست‌یازیده بعداز کروفر بسیار وزحمت‌بیشمارازخوف غزان به ابیو ردو نساافتاد وهمرا هانش متفرق گشته خودش‌نیز فرار کردو بحله بن بهیج رفت. تاآخر الامر امیر منتصر سامانی بـه‌تحریك ماه روی حاکم شبا هنگـام بدست طایفه ای از اجلاف عرب‌کشته‌شد. (۱)وعماره ی مروزی این قطعه رادر رسای امیر ساخت :

ازخون او چوروی زمین لعـل‌فام شد
روی وفـاسیه شد و رو ی ا مید ز رد
تیغش بخوا ست‌خوردهمی‌خون‌مرگ‌را
مرگ ازنهیب خویش‌مرآن‌شاه رابخورد

گویا ام یرابوا براهیم منتصر تاسال ۳۵۹ ه ق (۱۱۰۴م) برای تاج وتخت از دست رفته می جنگید تـاآنکه جام شهادت نوشید . وبدین شرح ساما نیان درین سال از بین‌رفته جای خویش رابدولت معظم غزنو یان سپردند و سلطان محمودغزنوی قاتل امیر منتصر رابقصاص آورد. و خودش اجلال واستقـلال‌یافت .

خـلاصه آنچه راکه دربالا گذشت‌محمد عوفی نویسنده ای زبر دست قرن هفتم درتذکره‌ی معرو فخـودبنام لباب الالباب چنین مینگارد :

« امیر منصور بن نوح بن‌منصورسامانی در آنوقت که‌در بخا رابر تخت ملك نشست از اطراف‌خصمان‌برخاسته بودند وارکان‌دولت اوتمام نفور شده، شب‌و روز براسپ بودی‌ولباس و قبای زند نیجی بوده‌اکثر عمراو در گریختن وآویختن بسرشد.

میر منتصر نه‌تنها سخندان وشعرشناس بود بلکه‌خودش نیزذوق‌عالی شعر داشت روزی جماعتی ازند ماواورا گفتند که: ای پاد شاه! چرا ملابس خوب نسازی واسباب ملاکی‌که‌یکی از امارات پاد شاهی است نپر دازی ؟

امیر منتصر این قطعه راکه آثارمردی ازمعانی آن پیدا ولا یحست انشا کرد :

گویند مرا چو بی سلب خوب‌نسا زی
منز لگه‌ی‌آراسـته و فـرش ملـو ن
بانعره ی‌کردان چکـنم لحـن‌مغنی
پایو یه‌ی‌اسپان چکنم مجلس گلشـن

۱ـمجمع الفحصا جلد اول

بقیه در صفحه ۶۰

کابوس یک نیمه‌شب



نوشته : جین میلر

ترجمه مسعود راحل — با همکاری باربارا جین میکل

این داستان فشرده‌کتا بیست بنام«« هشتاد وسه ساعت تا طلوع»» که در شماره جنوری ۱۹۷۲ بمجله‌ریدرز دیجست انتشار یا فته گوینده یا شخصیت مرکزی هما ن باربارا میکل است که ماجرا یشس را باز گو میکند .

خانمش را دلداری بدهد رسانیده شد. درآن مو قع مناسب ندیدند د ر مورد زندان زیر زمینی بار بارا بـه آنها چیزی بگویند . کمی بـعد از ساعت چهار (زیکس شرودر) مامور تحقیق اف بی ای به موتل رودوی سر رسید وگفت :

ـ آقای هوور رئیس اف‌بـی ای شخصا مرا به اینجا فرستادند. او به شما پیغام فرستاده که اف‌بی ای باتمام قوایش موضـوع را دنبـا ل میکند . وبشما اطمینان داده که‌این قضیه پایان خوشی خواهد داشت .

اجین میکل ، هنوز حرف هـا ی او را بخاطر نمی آورد .

ـ او اولین فردی بود که بمـن درست همان‌چیزی را که می‌خواستم بشنوم گفت. طرزحرف زدن اوآنقدر جدی وپر اطمینان بودکه‌من احساس آرامش کردم .

حرف های (شرودر) بالای آقای میکل هم تاثیر مشابهی داشت.میکل حالا کوچکترین شبهه‌ای نداشت که این ماموران بهترین دستهٔ اف‌بی ای هستند .

(شرودر) یك کاپی نوت خـو ن بهارا با خودش آورده بود و آقای میکل برای اولین بار آنرا اربرخواند وبعد گفت .

ـ « عکس العمل من در مقابـل این نامه وحشت است و اما ازجانب دیگر من خودم را بهتر احساس میکنم . حالا میدانیم‌که طرف‌ماکدا م جنایتکار منحرف نیست که هرلحظه ممکن سر یك انسان را «از تنش جدا کند» .

(شرودر) در این مورد با او هم عقیده بود .

ـ ما هم همین احساس شما را داریم .اما متوجه هستید که آنهـا ۵۰۰۰۰۰ دالر غرامت خواسته اند.

اما میکل در این موردکوچکتر ین تشویشی نداشت .

ـ برادرانم این کاغذ را دیده‌اند؟

ـ بلی! امروز صبح..

ـ پس حتما پول را تا حال تهیـه کرد ه‌اند .

این تاریکی

من افکارم به این دونفری که مرا ربوده بودند متوجه شد . فکر کردم اگر آنها می خواستند من بمیر م دیگر لازم نبود اینقدر زحمت بکشند واین صندوق رابساز ندواین‌باد پکه ودستگاه تهویه رادر آن نصـب کنند. آنها می توانستند مرابکشند وجسدم را یکجائی بیندازند . پس آنها می آیند و مرا از اینجا بیرون میکشند . و اگر هم خودشان‌نیایند به کسی دیگری اینرا میگویند .

اما اگر چیـزی سرشـان اتفاق می افتاد !؟ مثلا اگر پولیس ها اورا دنبال میکردند و او فرار میکردواز اینجا میرفت‌یك‌جای دیگر. احتمالات زیادی وجود داشت وهرکدام ممکن بود اتفاق بیفتد .

من کوشش کردم بخندم . مـن هر وقتی آواز بخوانم یا نغمه‌ای را زمزمه کنم خوشحال میشوم ومـی خند م. آه صدای من چقدر وحشتناك شده بود . من شروع کردم به‌زمزمه آهنگ «صدای زنگ ها...»

« دیوار ها را با شاخه های‌مقدس بیارائید .....» حالا چراغ راهـم خاموش کرده بودم. دراول مـن از تاریکی می ترسیدم . ولی بعدباخودم فکر کردم . اصلا چرا باید ازتاریکی بترسم . هیچ کسی ممکن نیست در این جاراه پیدا کند. واما از خدا ی خوا ستم یـك کـسـی کـه مـی بود در اینجا راه پیدا میکر د.

بعد آن نا ممکن اتفاق افتاد .شما شاید چرا غهای برق را دیده‌باشید. اول نور شان مرتعش میشود. بعـد یکدفعه خاموش می‌شوند . چـراغ بالای سرم هم درست همینطور شد. من دستم را دراز کرده بودم‌چراغ را رو شـن کـنـم. یکد فعـه‌نورآن یك لحظه مرتعش شد وبعدصدای تك هسته وبعد تاریکی همه جاافرا گرفت .

من فریاد زدم .

ـ«نه !!..»

درآن حال دست هایم میلرزید. این بد ترین چیزی بود که ممکـن اتفاق بیفتد. حالا من هیچ چیزیرا نمی توانستم ببینم ..

باخودم گفتم .

ـاوه خدایا اینکار رانکن !

بعد در تاریکی دوا های مسکن را بخاطر آوردم. یادم آمدکه دوا های مسکن دربین یك پاکت کاغذی قرار داشت من درتاریکی کورمال کورمال شروع به پالیدن کردم. دربین‌پاکت چنددانه سیب وکمی نان وشر ینی وساجق وجود داشت. من یك دانه شرینی راباز کرده به دهنم مزمـزه کردم شرینی کارامل بود امامن بـه هیچو جه احساس گر سنگی‌نمیکردم ولی هرچه پالیدم دوا های خواب‌آور رانیافتم.

باخود اند یشیدم: خوب این هـم یکی ازآن دروغ های دیگر! من بیاد آوردم پیش‌ازاینکه‌مرادر بین‌صندوق بگذارند برایش گفته بودم .

ـ خوا هش میکنم به پدرم نگویید من کجا هستم .

من نمی خواستم پدرم ازاینکه من زنده بگور شده ام چیزی‌بداند پدرم مرض کلاسترو وفریبا (۱) داشت واگر اینرا به‌او میگفتند حتمابسیار میترسید. خصوصاوقتی که‌میدانست که صندو ق در ست به جسا مت یك تابوت است من‌در بین صندوق هم وضع راحتی نداشتم کمپل کاملا تر شده بود واز بالای سر م فرو ریختن قطرات آب را می شنیدم . من کمپل رابالای سرم کشیدم تانفس مستقیماً به سطح صندوق برخورد نکند .

ترس وو حشت از جاهای‌تنگ وتاریك

ووقتاً احساس کردم سر ین هایم

درد گرفته. در آن حال من چیزی‌را نمیتوانستم ببینم اما بعدتر که‌دیدم ماهیچه های پاهایم سیاه وآبی شده بود. من احساس تشنگی عجیبی میکردم. یادم آمد بابی‌برادر م‌همیشه میگفت آدم ممکن است بدون غذا برای مدت طولانی ای زنده بماندامابدون آب زنده ماندن ناممکن است. آن مردکه بمن گفته بود که‌یك تیوب رابری به ظرف آب اتصال دارد من تیوب را پیداکرده انجام آنرابه‌دهنم قرار دادم‌و دراین‌حال بسختی‌بلعیدم آب قطع شد. دراثر فشار سرتیوب ازدهانه ظرف آب جدا شده بود.این حادثه مرابه شدت ترساند. من باید تیوب رادو باره‌به‌ظرف وصل‌میکردم واما ظرف آب‌در پایین پایم قرار داشت. من بالای‌آرنج‌هایم بلندشدم بعدبیك پهلو خزیدم ودراین حال دست هایم راتانوك پایم جایی که ظرف آب قرار داشت دراز کردم.اما دفعتا در حالیکه‌سر م‌به‌بالای‌صندوق ودست هاوپاهایم به اطراف‌صندوق چسپیده بود در همان حالت گیر ماندم. من براستی خودم رابیچاره احساس میکردم .

امافکر کردم این بهترین فر صتی است که میتوانم تیوب رابه ظرف آب وصل کنم. تیوب رابه شدت بطرف مقابل فشار دادم وسر آن درست بالای دهانه ظرف قرارگرفت بعد بقیه تیوب رابا فشار دربین آن داخل کرم. درآن لحظه بفکرم رسید اگر سرم را چند انج به‌جلو خم کنم میتوانم به پهلو بپیچم‌و خودم رااز آن‌وضع آزاد بسازم من یك استادی راکه در صنف هفتم بما درس میداد بخاطر آوردم. اوبما درباره مردی‌که درززندان تحت شکنجهٔ رو حی قرار داشت قصه میکرد. هروقتی مرد زندانی را زیر شکنجه قرار میدادند اودر خاطر ش یك عمارت بزرگ میساخت. وتمام افکارش را متوجه ساختن این عمارت میکرد. اودر خاطرش هر خشت را بالای نقطه مشخصی از دیوارقرار میدادهروقت شکنجه شدید تر میشد یکی‌از این خشت ها پایین می افتاد ولی اودر خاطرش خودش را مجسم میکرد که این خشت را باتانی ودقت برمیدارد وسر جایش قرار میدهد .

من تصمیم نداشتم کار این مرد راتکرار کنم. ولی فکر کردم‌درعوض میتوانم درخت کر سمس مانرا در خاطرم آرایش کنم.من سالون‌بزرگ مانرا که در وسط آن یك درخت کرسمس قرار داشت مجسم کر دم بعد شاخچه های آنرا باچراغ ها وشمیار های طلایی وکاغذ های رنگه تزیین دادم. هرپارچه کاغذ ویا شیار یاگل کاغذی رادرست همان‌جایی که دلم می خواست قرار میدادم .

من‌تحفه هایی راکه خریده‌بودیم درخا طرم بین‌کاغذهای رنگه وعکس دارمی پیچید م‌وبعد در پای در خت کرسمس می چیدم .

وبعد درباره پول خون بهاقصه هایی اختراع کردم .

فکر میکنم بعضی شان هیجان انگیز وبطرز خنده آوری دراماتیك بود. در باره مقدار پول زیاد فکر نکردم شاید ۵۰۰۰ دالر یاچیزی کم وبیش راستی من هیچو قت فکر نکرده بودم‌ماآنقدرها ثروتمندهستیم چه‌برسد به‌این اینك این ثروت یکروز مرا طعمه دزدان بسازد.

بهر حال‌احتمالا آنها پول رادریك صندوقچه قطعه ای میگذ اشتند من در خاطر م پدر م رامجسم کرد م که آنرابه‌نزدیکی میدان هوایی اتلد نتا می‌برد. اطراف میدان راتار یکی مبهمی فراگرفته وپدرم به شد ت میتر سید پدرم صندوقچه را کنا ر جاده میگذارد. بعد فکر کردم یك هیکل سایه مانند از تاریکی بیرون می‌آید وآنرا بر میدارد .

من‌قیافه پدرم ومادرم رادر نظرم مجسم کردم که همرای بابی دراتاق موتل (رودوی) نشسته‌وبا بی‌صبری منتظر زنگ تلفون بودند. بعد آنها برای خریدن اسباب‌کندن زمین بیرون میروند. باخودم فکر کر دم حالا درست همان‌لحظه‌ایست که‌آنها به‌سراغ من می آیند موتر مان حالا ازسرك عمومی خارج میشود . وبعد توقف میکند. من منتظرآواز پای‌آنها شدم بادیکه راخا موش کردم وبا دقت گوش فرا دادم ولی چیزی جز سکوت بگوش نمی رسید.

من‌در خیالم بهانه هایی برای‌واقفهٔ آنها تراشیدم مثلا طیاره ناوقت بزمین می نشست.شاید بخاطراینکه آسمان‌ابر بود، وبعد فکر کردم موتر پدرم در نیمه راه خراب می‌شود.من به‌آنها امکان هر اتفاق راکه آمدن شانرا به تاخیر می انداخت میدادم وبعدبه همان لحظه ای میر سیدم‌که آنها باید سر صندوق ایستاد می بودند ... بعداز چندین ساعت‌تخیل دیگر بهانه بفکر م نمی رسید .

فکر کردم چیزی اتفاق افتاده !....
بلی‌حتما یك چیزی اتفاق افتاده ...
حتما ...

پارچه های یك معما

عصر همان روز ویلیام روود توانست پنجصد هزار دالراز بانك میامی قرض بگیرد .

درساعت تعطیل بانك۸۵مامور در دفتر مر کزی بانك جمع شدندو در حالیکه به‌دسته های دو نفری کا ر میکردند تمام نمرات نوت ها را یاد داشت کردند. عده‌نوت هاکه‌همه بیست دالری بودبه بیست و پنج هزار میرسید ووزن آن از۷۵ پوند هم تجاوز میکرد. آنها جمعا شش میلیون عددرادرشش ساعت‌رونویس کردند.

آنشب آگاهی ایکه‌به ربایندهٔگان اطلاع میداد پول حاضر است به روز نامه هافرستاده شد .

رابرت میکل وخا نمش همراه با مامور تحقیق اف بی ای به خانه‌شان در کورل کابلز بر گشتند .

خانم میکل که هنوز هم نمیدانست دخترش زنده دفن شده بعداز بلع چند تابلیت خواب آور قوی به‌بستر رفت .

حالا خبراختطاف‌باربارا به‌روزنامه هاهم درز کرده بود اخبار باحروف درشت در صفحه اول روز نامه ها انتشار یافت. و قرار متن این‌خبرها ماموران بیشتر اف بی‌ای‌برای‌تعقیب این قضیه گماشته شده بودند .

تاحال یگانه سر مهم ادر این قضیه ازطرف یکی از استادان پوهنتون (اموردی) جائیکه بار بارا تحصیل میکرد داده شده بود. پرو فیسر مرد قوی هیکل ودختر لاغر اندامی راکه شنبه گذشته‌سراغ باربارا رااز او گرفته بودند بخاطر میاورد. به‌گفته پرو فیسر آنهابعد به‌یك موتر استیشن واگون سا خت خارج سوار شده بودند . پرو فیسر مطمئن بودکه موتر فولکس وا گون ونمبر پلیت آن از ماسا چو ستس بود به‌گفته پروفیسر مرد قوی‌هیکل ریش داشت. واما آیا این مردریش رنتراشیده بود .واین دخترك با.. آیاخانم میکل در مورد نفر دومی اشتباه کرده بود بزودی‌کمپو ترهای متعددی بکار افتاد تاتمام موتر های ستیشن واگون خار جی راکه داخل اتلانتا بود پیدا کند .

امااین درست‌آغازکار بود.درضمن فامیل میکل همه یکجا گرد آمده میکو شیدند تمام وقایعی راکه‌ممکن بیك وجهی بار بوده شدن بار بارا ارتباط میگر فت بخاطر بیاورند.آنها هنوز بیدار بودند که‌روز نامه صبح همراه با اعلان عزیزم به خانه برگرد فرا رسید. باو جود کنجکاوی خبر نگاران مو ضوع مربوط پول خون‌بها وپرداخت آن مکتوم نگهداشته شده بود.

فامیل میکل هنوز انتظار طولا نی ای‌در پیش داشت‌در کاغذ تایپ‌شده دزدان نوشته بودند که‌بعد ازنیمه شب باآنها تلفنی تماس میگیرند.

بعداز ظهر همانروز یك کشیش کاتولیك از بین ازدحام خبر نگاران روزنامه‌ها وتلویز یون گذشته‌وزنگ دروازه خانه میکل‌رابصدادر آور د. اوخودش رابنام مالکا هی معرفی‌کرد

بقیه در صفحه ۵۸

بازهم بخندید



نویسنده :یاسن آنتونوف
مترجم: نو روانی

رفاقت خداحافظ

من‌هیچ تغییری نکرده ام: نه از نگاه وزن، نه از نگاه قدو قامت‌ونه هم‌در وظیفه ونه در روابطاجتماعی.

بازهم همان لاغری‌که بودم هستم وهمه مرا چوبك گوگرد وبعضی‌حتی کوت بند خطاب میکنند. یك اندازه کمرم کپ‌و همیشه در دهنم سگرت آردا میباشد .

باز هم طرفدار تیم فتبال‌کلوپ‌لفسکی بوده و هنوز هم مجرد یا بهتربگویم بچه هستم خلاصه هیچ نوع تغییری درمن دیده نمیشود آمابرخلاف مردم درکو چه وبازاربرایم‌سلام نمی‌دهند البته که میگویم مردم تنها یك عده محدود نه همه مردم برای اینکه‌من آنقدر هم‌مشهور نیستم .وقتی که میگویم مردم عبارت ازعده محدودی است‌که عبارت از رفقای نز دیکم هستند.

من آنقدر رفیق‌داشتیم ...

تمام قصه‌من بایك تکت لاتری شروع میشود .یك تکت فروشی‌بود که‌اگر حالا اورا ببینم یك لگد قایم به‌کمرش می زنم زیرا اوبه مجرد اینکه در رستو رانت به میز کسی نزدیك شد تایکی دوتکت لاتری نفرو شد دست بردار نیست زیرا یك بار شروع می کرد که‌اپار تمان موتر تیز رفتار، پول نقد زندگی آینده را برای‌ما بشکل با غهای سبز وسرخ نشان میداد که انسان ناچار میشد اقلایك تکت واگردونفر باشد باید اقلا دو تکت بخر د وباین‌ترتیب این‌تکت‌فروش‌لاتری‌یك شب نزدیك میزما ایستاده شد من به‌همرای یك محترمه زیبارو بودم خودرا بما چسپانید ودو تکت تقدیم کرد یعنی‌به‌هرکدام‌مایك تکت‌وقتیکه پولش رامی پرداختم او آرزو کرده گفت:

ـخدا کند که‌یك موتر تیز رفتار برایت بر آید .

اگر میدانستم که‌بعدآچه‌رخ خواهد داد تکت‌را بیك طرف دور می انداختم ویا آنرا می سوختا ندم‌ویا اقلا آنرا به خانمی که‌همرایم بود هدیه می‌کردم .ولی من، احمق ، خوش باور تکت رادر جیب کو چك کرتی خود گذاشتم وبطرف‌فروشنده تبسمی کرده ازاوتشکر هم نمودم.

ولی بعداز آن از بخت‌بد حقیقتا موتر تیز رفتار برایم برآمد.

اگر میدانستم که بعداز آن چه بلایی بسرم خواهدآمد یا اینکه‌موتر راگرفته بکدام جای تصادم می کردم حیا همان خانم راپیدا کرده ومو تر رابه‌او هدیه می کردم ویا به کدام جای دیگر دور از مردم واشیا موتر رابرده ودر آنجا چند گیلن پطرول انداخته وآنرا **آتش می زدم** .

من بیچاره موتر را گرفتم و حتی خوشحال هم شدم بعداز آنکه موتر راتسلیم شدم طبعاً میدانید که به همرای موتر خودیك آدم چه میکند وبه کجا میرود .

ازهمه اولتر بردن موتر به‌ورکشا پ برای ترمیم های جزیی تبدیل کردن مبلایل ومصرف بنزین وغیره برایم درتمام زندگی فقط یك کرتی بهاری ویك پطلون به‌جا گذاشت که آنهم ازمود افتاده وقیافه اصلی خودرا ازدست داده اند واستعمال آن در زمستان خیلی دشوار بود زیراتمام پول های عایداتم را برای مصارف موتر میدادم وازین هم بالاتر ومهم تراینکه بلاخره انسان بخاطر ماده تاآخرین لحظه حیات که فکر نمیکند زیرا چیز های بهتر ازپول هم‌وجود دارد وآن عبارت ازروح انسان‌است ومن فاقد آن شدم یادقیق تر بگویم باروابط خود با مردم دیگر روح خودرا از دست دادم !

مردم دیگر رابه‌نظردوست ورفیق خود ندیده خودرا موجود یکه زندگی خودرا وقف‌خدمت‌آنهاکرده میدانستم نه‌تنها وقف آنها بلکه وقف تمام دوستان ورفقای آنها که بروی‌طالع وقسمت برای او موتر تیز رفتار برآمده ! بدین ترتیب من دیگررفیق ودوست آنها نبوده فقط برای آنها حکم یك راننده را داشتم که‌مکلفیت دارم دایما در خدمت آنها باشم .

دوستان ،رفقا، اقارب ور فقای آنها ودستا نشا نرا، نزد یکان وخو یشاو ندان شان را بلکه بعضی اوقات اشخا صی‌را که خودم هیچ نمی شنا ختم به‌موترخود سوارکرده وبه‌جاها یکه می خوا ستندمی بردم بعضا اشخاص ناشناس‌که البته‌تنها برای من ناشناس بودند از ینکه آهسته‌می راندم عصبی شده حتی پرخاش هم می کردند.. خلاصه اشخاصی رابه موتر سوار کرد م‌که برای اولین بار درزندگی خود دیده بودم وهیچ دیگر آرزو ندارم آنهارا دوباره ببینم .

مخصوصا وقتیکه یك‌نفر مجرم‌را که‌بدست هاو پا ها یش دست بند وزولانه انداخته بودند نمی دانم‌که کی‌مرا مجبور ساخت آنرا برداشته وبخاطر ندارم از کجا به کجا بردم.

اینکه آنهارا به‌موتر سوار کرده وهرجا برده ام خو خیر زیرا شاید این‌ها عجله داشتندو من هم‌به‌ایشان کمك کردم .واین کار خرا بی نیست ومن هیچ پشیمانی ازین کار ندارم اما دوستان من... بلی رفقایم ازمن میخواستند که به همرای‌شان هرشب به‌گردش بروم‌زیرا میگفتند گردش شبانه خوب است . برا ی راحت رو حی این چنین تفرج هارا ضروری میدانستند باید انسا ن شبانه به‌جا هائیکه موزیك غم‌انگیز عشق را می نوا ز ند رفته وترانه راکه را جع بیك دختر بنام کرا مفیل سروده شده بشنود.

(سا لگره

زن باعشوه روبه شو هرش کرده

عزیزم !می دانی فردا بیستمین سالگرد از دواج ماست .

مرد جواب داد: البته عزیزم .

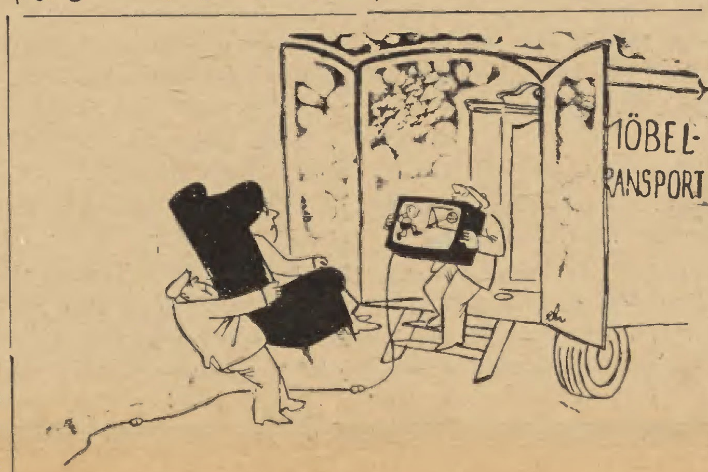
زن گفت : عزیزم موافقت داری فردابه هم ین مناسبت یك گوسفند بکشیم .

مرد بلافاصله جواب داد .

نه عزیزم

چرا؟

چون ظلم است حیوانی بی‌گناهی رابه خاطر خطایی که‌من **بیست‌سال** پیش کردم به قتل برسانم .



بدون شرح

چه عرض کنم همین قسم ترانه‌ها خیلی زیاد است که انسان برای شنیدن آن حتی وقت پیدا کرده نمی تواند.

وازهمه مهم‌تر اینکه وقتی انسان چند گیلاس پی‌هم نوشید نه درباره ترا موای نه‌در باده سرو یس های داخل شهر ویا خارج‌شهر فکرمیکند تمام افکار مابه رفیق حقیقی مایعنی موتر خودما جمع میشود که‌خود ما نیز در بین آن نشسته میبا شیم. وقتیکه‌ازدعوت‌ویاشب نشینی میبرا آیم به‌مثل‌سگ‌وفادارمنتظرما‌است‌وما در رستورانت ها آنقدر دیر میمانم که‌از وقت معین آن‌هم یك ساعت گذشته میباشد وپیش خدمت ها ی آن نیزاز سرویس نمودن ا متناع میورزند بعداز آن که از رستورانت خارج میشویم‌به‌اندازه مست‌میباشند که‌دست از پانشنا خته مزاح ها شروع میشود بترتیبی که آنهامرا دروقت رانندگی قتقتك میدهند ومن گاهی آنهارا دربغل گرفته می‌بوسم طالع ماکه سرك در آن و قت خلوت میباشد وقتیکه آنهارابخانه رسانیده وبه خانم های شان انواع واقسام بهانه و معذرت راکه به من آموخته اند میگویم. درین وقت زن های‌شان شو هران خودرا فوری عفومیکنندو تمام ملامتی آن بالای من می ریزدوبه من میگویند توبه مثل خوك نشه کردی ازهمین‌سبب نتوانستی‌شوهرم راوقت تر بخانه برسانی وعجیب‌این تر این است وقتی که دید زنش‌مرا ملامت میکندخودرا بی حرکت بالای بستر انداخته وانمود میکندکه‌دیگر مزاحم وی نشوم.

خلاصه چه عرض کنم خوانندگان ارجمند رفقایم این قسم کارهاازمن میخواستند وو قتی که برای شان میگفتم که‌دل من هم خیلی میخواهد که‌بنوشم وترانه های دو شیزه کرانفیل را گوش کنم وباد ختران بخندم اماآنها بالای من‌می خندیدند من برای آنها میگفتم که نبایدخیلی زیاد درین مورد بامن ارتباط داشته باشند ولی آنها درهمین موردازمن خفه میشدندوبطر فم بدبد می دیدن ومیگفتند :راست گفته اند که‌وقتیکه ستندرد زندگی یك نفربلند شد سخت ومغرور میشود باز هم به مجالس خوشی و سرور خود ادامه داده ومن غریب مثل همیشه غمگین وتنها ومتفکر می نشستم وبا خود میگفتم که انسانها حقیقتا تغییرمی نمایند مخصو صا که شخصا کدام چیزی پیدامی کنند. پیش نظرمن‌یك موضوع خیلی بغرنج بود که خودم درباره آن هرقدر فکرمی کردم‌نتیجه آنرا نمی فهمیدم. انسا نها چه وقت زیاد تغییر میکند وقتیکه صاحب کدام چیزی میشوند ویا دیگران صاحب کدام چیز میشوند ویا اینکه بحال‌خودمی‌مانند. وقتیکه ازفکر کردن‌درین باره دلم دق‌میشد بیرون رفته به‌همرای رانند گان تکسی صحبت میکردم.. رانند گان منتظر بردند تاهر لحظه کسی از رستو رانت بیرون میشود وآنهااو رابخانه اش رسانیده و چند لیوا بیشتر ازحد معمول بگیرند زیرا تجربه‌و علم یکجابه‌این‌عقیده رسیده که انسان در حال نشه به مشکل کیلو مترهاو پول هارا حساب کرده میتواند .مخصو صا درشب وقتی‌که روشنی هم‌کم باشد. به همرای رانند گان تکسی هم صحبت شده بودم وآنها کم‌کم بامن عادت کردند وهروقت مرا نزد خود می طلبیدندو میگفتند او برادر چرا به مثل‌مایك اجازه نامه گرفته هم مسلك ما نمی شوی . برای اینکه‌ازین نشه‌هاخیلی پول به جیب‌توخواهدافتاد. خداوند آنهارا زنده‌داشته باشد. مخصوصا وقتیکه این ها را که معاش گر فته باشند به چنگ بیاریم .. ها.ها.هه خیلی ساعت ماتیر میشد .

وبدین ترتیب زندگی تلخ راتحمل می‌کردم وسبب تمام این بدبختی‌ها رفقایم واقاربم بود میدانید بد ترین چیزکه دیده ام رفیق مسـ ت‌است واز رفیق مست چیز بدتر دیگری سراغ ندارم .

اگر کدام کس دیگر نشه کرد دروازه موتر را باز کرده و آنرا برای گرگ هابه بیرون می‌اندازی ویك سلی محکم‌هم به زیر گوشش میزنی ولی بار فیق چنین کاری‌کرده نمی توانی زیرا هرچند نباشدرفیق توست ونباید اورا درچنین حالت بگذاری .

ازهمین سبب من دایما موترخود رامی شستم زیرا قرار بود رفقایم‌را کدام جای ببرم . چه جزاها نبودکه ندیدم وچه جریمه ها نبود که‌بخاطر آنها ندادم فقط بخاطر اینکه آ نها رفیق‌من بودند. دلم خوش بودکه هروقت نشه میشدند وبه همرای سنگ به کلکین مردم می‌زنندساعتم راتیر می کنند. واز همین سبب بسیار اتفاق افتاد که لت هم بخورم برای اینکه رفیق ها دارم .

اگر بگویم که‌تنها مرالت و کوب می کردند خوخیرآنها نیز لت‌وکتك می خوردند ولی شاید بشما هم معلوم باشد آدم اگرنشه باشدهیچ چیزی راحس نمیکند.

بلاخره شبی رسید که بایکی از رفقای دوره طفلیت خود روبروشدم واوهم در حالتی بودکه قیافه یك‌نفر قیبچ احمق رابخود گرفته بود واز بس نشه بودکومه هایش سرخ وبه مثل آتش گرم بود وقتیکه از رستو رانت می بر آمدیم کلاه‌شپوی خودرا سر چپه بسر گذاشت‌وقتیکه میخواست قیافه خودرا در آئینه ببینید خنده اش گرفت وبالای‌آینه افتاد ودرهمین لحظه خیلی جدی از جایش پریده ویك خانم راقایم‌گرفت

بقیه در صفحه ٦٠

دنیای دیوانگان

دودیوانه در صحن شفا خانه خودرا آفتاب داده بودند، اولی ازدومی پرسید :

دوست عزیزپدرت چند سال‌دارد؟دومی فکر کرده و جواب داد:

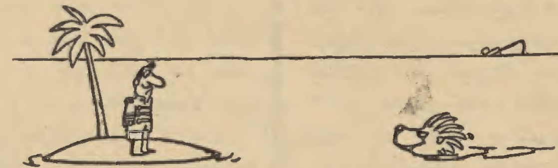
من‌و او همسال هستیم .

میدانستم .

پدرت شدتو هم پسر او شدی .

یوانه اولی به‌او قات تلخی گفت: حتما **اسرار خانواده گی مارا یکی‌به** توفاش کرده است .

ارسالی: عبدا لقادر بیکس زاده‌وولی احمد خیرزاد از لیسه حبیبیه



بدون شرح



بدون شرح

بقیه صفحه ۲۱

دلیپ کمار

درفلم ویکتور یا ۲۰۳ اما این فلم نشان میدهد که اشوك کمارباوجود کبرسن هنوز هم هنرمند ور زیده است.

راج کپور :راج کپور را کسی کشف نکرده بلکه این هنرمندمعروف توسط خواهر زاده‌اش به‌عالم سینما راه یافت بهترین فلم‌های دو را ن جوانی راج کپور عبارت ازداستا ن آك برسات ،آواره ،آقای چهار صد بیست ،آه جاگتی رهو، نادی ،جبس دیشس مین گنگا بهتی هیی، سنگم‌و میرا نام جوکر وکل آج اورکل است ذریعه این‌فلم هاراج کپور به حیث پرود یو سر دایر کتر مقام خود را تاامروز حفظ کرده راج کپور مقابل دلیپ کمار درفلم انداز ظاهر شددر این فلم راج کپوردر یك نقش‌کمیدی

ظاهر شد لیکن رول دلیپ خیلی‌عالی بودو در مقابل راج کپور خیلی‌خوب درخشید که تا امروز مردم خاطره هنر مندی اورااز یاد نبرده اند .
راج در آخرین فلم خودکه نـام آ ن کل‌آج اور کل است به حیث پـدر ظاهر شده مقابل رند هیر کپورپسر خودش.

دیوانند :دیوانند رانیز کسی کشف نکرده بلکه دراثر پشت کارو زحمت زیاد توا نست‌راه‌رابروی خودهموار سازد در شروع کارمجبور سا خته شدکه باقبول ما هواره ۲۰۰ افغانی به‌حیث ملازم کار کند . وقتیکـــه مبصرین هنری دریافتند این هنرمند خیلی استعداد داردداورا بر روی‌پرده آوردند که تاکنون دراین فلم هاظاهر شده شاعر ،جان،تکسی‌درایور ،سی

آی دی، فنتوش، بارش ۶۱۱ دشمن هارس نمبر ٤٤ کالا پانی کالا با زار هم‌لوگ تیری گهر کی سامنی، تین دیویان ،گائید جوهر تیف‌پریم‌پجاری جانی میرانام هری‌رام هری‌کرشنابه این ترتیب طو مان فلم های شیـك

وتفر یحی شروع شد دیوانند هنر پیشه شوخ وبزله گو است وهنـر مخصوص دارد در میان طبقه‌نوجوان خیلی محبوب است دایر کترا ایسی واسن دیوانند را مقابل دلیپ کمار درفلم انسا نیست قرار داد لیکن دیوانند در مقابل دلیپ نتوانست بدر خشد، وکسانیکه‌این فلم رادیده

صفحه ۵۸

اندهنر مندی دلیپ کمارا ستودنـد دیوانند هیچگاه نتوانست مقام دلیپ راحاصل کند .
دلیپ کمار باکناره گیری خودا ز عالم هنر هزاران‌نفردو ستداران‌خود رامتاثر خواهد کرد آخر چه چیـــز باعث شده که این هنرمند توانا از عالم هنر کنار برود ؟
آیا دلیپ ازروش مو جوده‌سیاست هند رنجیده است ؟ آیا دلیپ کـمار ازاحساس اینکه دوره جوانی اوبـه پایان رسیده از این بابت هـــراس دارد؟ آیا دلیپ فکر می کـند دوره عروج اوبه پایان رسیده؟ آخردلیپ کمار چرا میخواهد برای همیشه در امریکا مانده گار شود ؟

بقیه صفحه ٤٦

طفل شما

وبعضا کمی رقت انگیز نیز میباشد غیر مایع را می‌گیرد کاملا مضحـك یت طفل برای بار اول که غـذای طفل بدوا متحیر وبیزاری نشا ن داده و پیشانی خودرا پرچین وچهره عبوس اختیار میکند . البته نبا یـد طفل را با ابراز چنان حرکات‌ملامت نمود زیرا رویهمرفته برای طفل‌مزه غذای غیر مایع جدید است ،غلظت آن یك چیز نو است،حتی ممکن‌است قاشق که برای تغذیه بکار برده می شود جدید باشد . وقتی ازنوك یك پستان شیر می مکد شیر بطـور اتومات درجای صحیح دهن طفـل قرار میگیرد اما باخوردن غذای غیر شیر تمرین ندارد تا آنرا با قسمت نوك زبان گرفته وبعد آنرا بطر ف حلق خود انتقال دهد.
وبنا بران بیشتر سیریل از دهن طفل خارج گردیده به زنخش‌سرازیر میشود ومجبور خواهید شد تا بـا قاشق آنرا از زنخ طفل جمع کـرده دوباره بدهنش داخل سازیدودوباره یك مقدار آن خارج خواهد شدلهذا کم حوصله نشوید تا آنکه طفـــل تجربه حاصل نماید .
این موضوع بسیار دارای اهمیت نیست که غذا های غیر مایع را در

کدا م وقت غذای طفل آغاز نمائید. مگر آنرا در وقت تغذیه طفل که‌کمتر گرسنه باشد ندهید . معمولاسیریل بساعات تغذیه ۱۰ قبل از ظهر و۶ بعد از ظهر داده میشود . البتـه مفکوره خوبی است اگر باشـروع سیریل آنرا باشیرش مخلوط نموده برایش بدهید البته نسبت‌به هدایت که روی قطی سیریل نوشته شـده رقیق ساخته شود، ازین‌رو بـرای طفل به‌آن مایوس گردیده‌وبسهولت آنرا خواهد خورد . همچنین‌نوزادان واطفال کوچك غذا های غلظت دارو چسپناك را دوست ندارند. هرگـاه طفل شما شیر را طبق فار مـول بوسیله شیر جوشك صرف می نمود یك مقدار آنرا باسیریـل مـخلوط سازید مگر در حالتی کـه طـفل از پستان مادر شیر می خورد شیـر

پاستور یزد رابرای مخلوط نمود ن سیریل مورد استفاده قرار دهید . در صورتیکه داکتر موافقه نمایدکه بطور کافی مصؤن است ضرورت‌به جوش دادن آن نمیباشد . ولی اگر شیر تازه دراختیارنداشتید‌باتناسب مساوی شیر غلیظ وآب را باسیریل مخلوط سازید .

بقیه صفحه ۵۵

کابوس در نیمه شب

وگفت می خواهد بارا برت میکـل تنها حرف بزند.
رابرت میکل گفت .
ـاینهاهمه ما موران اف بـی ای هستند پدر روحانی !من‌می خواهم همهٔ شان حاضر باشند.
مالکاهی قصه اش را ازسر آغاز کرد. او کشیش‌همان‌کلیسا یی‌بودکه خانواده میکل روز های یکشنبه بـه آنجا میر فتند چند لـحظه پیش او پیامی از طر ف‌شخص ناشنا سی‌که ادعا میکرد رباینده‌ٔ بار بـارا است دریافت کرده بودو تو ضیحاتی د ر باره تابوت باربارا داده وبعدا تاکید کرده بودکه باربارا کاملا سالم‌است. ولی اخطار نهایی اوکه وقتی‌حیات بطری ها خاتمه بیابد حیات باربارا هم‌به پایان میرسد.دوباره‌آن تشوش قبلی رادر خاطر هازنده سا خت .
مالکاهی در آخر حرف ها یش با هیجان پرسید .
ـفکر میکنید من باهمان ربانیده اصلی حرف زده باشم .
شرودر مامور تحقیق گفت :
ـبلی! شماباشخص ربابنده‌حرف زده‌اید .
بعدا اوبا اداره اف بی ای تما س گرفت واز آنها تقاضا کرد تلفو ن پدر رو حانی مالکاهی تحت.مراقبت شدید قرار بدهند. تلفون خانه‌میکل قبلا تحت مراقبت قرار داشت. این مسئله درشهر بزر گی چون اتلانتا اشکال زیاد تولید میکرد .
اصلا سا ختمان عمومی دستگـاه تلفون طوری است که بمشکل‌میتوان طرف مقابل راپیدا کرد. زیرابـه مجردی که‌یك نفر نمره‌اش راگرفت کلید های دستگاه مربوط همان‌تلفون درمرکز قفل میشود. وتنها یـك میخانیك ماهر میتواند حدس بزند که‌کلید ها در کدام دستگاه بستـه شده وبعد ازآن نمره تلفونی راکـه اول دایل شده پیداکند. واین‌هم فقط در صورتی امکان دارد که هردو جانب لااقل برای دو دقیقه روی‌سیم باقی بمانند. ولی ربانیده مطمئناًاز این موضوع آگاه بودو حر فش را طول نمی داد .
معهذا حالا بابکار بردن آله جدید بنام تلك دیوود میتوانند نمره‌تلفون دایل کننده راکشف کنند. وآن هم درصورتی که جانب مقابل(که پیام رادر یافت‌کرده)برای چند لحظه گوشك رانگهدارد واگراین دوتلفون در دولین مختلف قرار میداشت باز هم اشکالی پیش می آمد.
بـرای اینکار به ۵۰۰ عدد تلـك دیوود احتیاج بود که بایددرچهارده مرکز تلفون میامی نصب میشد.
ـاین تلك ها به فرمایش اف‌بی‌ای ازشهر اور لاندو که چندصد میـل ازفلور یدا فاصله داشت‌واردشد.
بر علاوه این نظارت اف بـی ای تصمیم گرفته بود موتر لنکن میکل راوقتی برای پر داخت خون بهـا عزیمت میکرد زیر نظر بگیرد .

ناتمام

بقیه صفحه ۱۷

شاعری آزادمنش درمورد اینکه...

واقعیت آن است که ریالیسم فقط یك دیدگاه است چون این دیدگاه صاف وروشنی است باید از آن زندگی را با تمام تلخی ها وزشتی های آن دید .بعضی هائیکه فقط در طویلهٔ ذهن خود سم می کوبند وواقعیت چشمهای کورشان راسیاه تر میکند این طور شعر را ضدهنری وشعاری میدانند البته من کاملا با شعر وهنر شعاری مخالفم بایدوحدت شعار وشکل هنری راداخل شعر کرد.

بدینصورت من کاملا ایمان دارم که از دیدگاه ریالیستی میتوان شعر وهنر را گسترش داد بدون آنکه قالبی شود و زیبایی بخشید بدون آنکه به مکتب های ضد ریالستی بپیوست

— شعر آزاد از نگاه شماچیست؟ وهم نظر خودرا در بارهٔ شعر کلاسیك اظهار کنید؟

— اینجاست که بطور مشخص باید مسئله محتوی وشکل وتعهدرا جواب داد تا نظر من کاملا در مورد چنین شعری روشن افاده شود .

هر شعر دارای یك محتوی است وبیان کننده نوعی از زندگی اجتماعی است نوعی زندگی که بیك گروه وابسته است وبدین صورت هرشعر جواب دهنده خواستهای هنری یك گروه از جامعه است . هرشعر و هنری متعهد است وتعهد شاعر محتوی هنری وشعر را معین میسازد اما آیا تعهد مسئله مجرد و خارج از مسایل اجتماعی است ؟ نه، مسئله تعهد باین نکته مشخص می شود که (کی) به (چی) متعهداست یاکدا م شاعر بکدا م بخش زندگی اجتماعی متعهد می باشد . افسانهٔ پوچ هنر برای هنر که اساسا وجود خارجی ندارد نیز یك نوع تعهد است ودر واقع تبلیغ پدیده های منفی وضد تکاملی جامعه است که سر منشاآن ضد ریالیستم می باشد هرشاعر متعهد است .بعداز آنکه معلوم شد این شاعر و هنر مندنه مبت به کی وبه چی متعهد است ، میتوان سنجید که شعر او چه محتوی دارد تعهد والتزا م در بطن هر هنری نهفته است و این چیزی نیستکه باید آنرا مانند کلاهی بوشید و یا بدور انداخت . بلکه شاعر بنابر وابستگی های اجتماعی مجبورا باید یکنوع تعهد را نسبت به آن گروهی که خود از آن برخاسته است یا بدانها وابستگی عمیق در هرساحه دارد داشته باشد.

پ بعضی ها میگویند تعهد والتزا م شعر و هنر را زندانی می نماید،من میگویم همین حرف نشاند هنده تعهد والتزا م گوینده آن در مقابل یک بخش ازجامعه است خلاصه هیچ شعر و هنری وجود ندارد که درآن تعهد و التزا م وجود نداشته باشد ولی نکته اساسی اینست که کدا م تعهد والتزا م نسبت بکدا م گروه وبا کدا م محتوی درست است. در جامعه دو حالت وجود دارد، پیش رونده وپس رونده هرهنری که با پیش گرایی مطابقت دارد و نسبت به نیرو های پیش گرا تعهدوالتزا م دارد صحیح اس ت وبرعکس آن غلط پس معلوم است که محتوی این دو نوع هنر را تعهد این دو هنر نسبت به منشاء اجتماعی آن تعین میکند وشکل و استاتیك در هنر نیزجایی دارد وشکل و استا تیك میتواند محتوی را کامل تر و منسجم تر افاده کند . در اینجا یعنی درمسئله هنرمانمی توانیم محتوی و شکل را مساوی بدانیم بلکه می گوئیم با آنکه محتوی مقد م تربر شکل است ولی نمی تواند یکی جایگزین دیگری شود شعر نو وشعر کلاسیك را میتوان ازین دو دیدگاه دید محتوی وشکل. شعر به گفتهٔ یکی ازشاعران ما در هرزمانی نو است چه شعر جدید باشد چه شعر کلاسیك در اینجا باید دوستانه عرض بکنم که هرشعری چه نواست وچه کلا سیك اگر در زمان خود همراه با پیش گرایی نباشد کهنه است . اگر چه درسال ۱۳۵۵ هم سروده شده باشد من گفتهٔ این شاعر محترم را درمورد شعر کلاسیك کاملا دور از واقعیت میدانم — چه میتوان به صراحت گفت ! که شعر کلاسیك چون از واقعیت جامعه بدور رفته بود در همان زمان بوی کهنگی وزوال آن به مشام می رسید .به تعریفی سا د ه **شعر آئینه اجتماع است ولی شعر کلاسیك آئینه مکدر ودود زده ایست** که برای انسان امروز وحتی انسان هم عصر خود جزوصف یارو شمع وپروانه ندارد متحجر ومرده است به خاطر آنکه در اعصار مختلف یك پیا م ویك محتوی را دارد و آنهم چیزی جزا باطیل نیست والبته ا ز اشکال، فورم ،استا تیك شعر کلاسیك نمیتوان انکار کرد ولی شعر کلاسیك با چنین محتوی و شکل متضاد خود به عروس پیری می ماند که لباس سپید عروسی در بر کرده

واما شعر آزاد . شعر آزاد یك شکلی از شعر است اینکه این شکل چه نوع محتوی دارد مسئله اساسی را تشکیل میدهد . آن شعر جدید وآزادی که بجای وصف میخانه، شمع وجانانه به وصف «نایت کلپ گروپ» و «دارلنگ» هابپردازد چه آزادی ونو بودن دارد آیا همین شعرآزاد مانند شعر زندانی شدهٔ کلاسیك زولانهٔ یك میل منفی رادرپای ودست ندارد؟

شعر را به نظر من باید ازکلاسیك بودن وآزاد بودن آزادکرد .

به شعر باید محتوی داد محتوی واقعیت . من شعر آزاد وجدید را بدین شکلی که وجود دارد نمی پسند م زیرا این شعر آزاد ونو خود تقلیدی است از شعر کشور ها ی دیگر که بصورت خشك وبدون خصوصیت هنری خود ما عرض وجود کرده است وشعر کلاسیك هم بطور اعم شعریست که فقط میتواند در قفسه های شیشه یی موزیم نمایشگر یك دوران فاجعه آمیزهنری باشد .

— از شاعران معاصر اشعارکدا م یك را می پسندید ؟

— از شاعران معاصر (البته به حساب قرن نه به حساب هنر) میتوانم به شمول خوددرافغانستان انکار کنم البته به استثنای شاعرانی که هنوز هنر شان در مطبوعات ما انعکاس نیافته است انکار بدین معنی نیست که آنها وجود ندارند ویا نداریم بلکه بدین حساب که کاش بدین شکل وجود نمیداشتند ویا نمی داشتیم .

— آیا اشعار شما بیانگرخواسته های شخصی تان است ؟

— در بالا تذکر دادم که هیچ هنرمندی غیر متعهد وجود ندارد وآنکه در ظاهر از خواست شخصی خود د م می زند در واقع خواست یك گروه را در آن منعکس می کند. من نمیخواهم شعر من بیانگرخواسته های شخصی من باشد ولی اگرشعر های ا زقماش شمع وپروانه گفته ا م خواست گروه من نبوده بلکه براثر یك سلسله عوامل خواست یك گروه دیگر را در شعر خود پرورانده ا م که امید وارم بتوانم روزی از صف این شعر بازان استا تیك پرست که جز حرفی ازنام استا تیك و شعار نمیدانند خط فاصلی باشم.

بقیه صفحه ۳۱

دردی ازصدها درد

ومن محکوم به نو شیدن این جام زهر آگین بی مهری بودم که نزدیکان من، وپدرم .. بلی پدرم در برابرم گرفت .. این جام غذای شباروزی من بودو جز نو شیدن آن راهی نداشتم.

پدرم زن گرفت ... وزن پدر هم ازوجود من مانند ماری میترسید ووحشت میکرد، مرابد قدم... منحوس ،شوم مینا میداواز هیچ نوع اذیت وآزار ،برای آزردن جسم نحیف ونا توانم کوتاهی نمیکرد.

پدرم اینهمه زجرو آزار،گرسنگی بی لباسی ،بیماری ناتوانی محرومیت مرا میدید، لب ازلب نمیگشود ومن درسن دهسا لگی چنین تصو ر میکردم که پدرم ازآزردن من به وسیله زن بدذهن وبی تربیت خویش حظ میبرد .. وانتقام مرگ زن دلخوا هش رابدینو سیله از من می ستاند .. در دنیا دیگر به هیچکسی به هیچ مو جودی، امید نداشتم ... من از همه کس نفرت داشتم... زیرا ازهیچکسی ، حتی از نز دیکتر ین کسان خود، ازپدر خود جز بیمهری ونفرت . ندیدم واز آنها درس شقاوت وبد بختی وسیا هدلی آمو ختم .. ومن از دبستان دنیا جز نفرت، شقاوت، بد بختی ونا مرادی درس دیگری نیا موختم ..در مکتب نیزاز من که دختر ی ضعیف، نا راحت نحیف وبد لباس وفقیر بودم،مورد بی مهری همگان وهمصنفان خود قرار گر فتم واین بیمهری گاه به صورت خنده ها وزمانی به شکل کنایه ها، روح ودل مرا میسوزاند.. من از خدای خود شب هابه نیاز وتضرع میخوا هم که ازگنا هانم بگذرد و رشته دراز این عمر پراز ناکامی و محرو میت مرا از هم پاره کند.. من ازاین زند گی واز اینهمه محرو میت به ستوه آمده ام .. مگر انسان چقدرمیتواند بار یك عمررنج ومحنت را تحمل کند ... مگر وجود یك انسان نحیف وناتوان تاکجا برای بردن این بارگران یارا و توان دارد .

باور کن که من بیش از شب ها وروز های عمر خود رنج برده ام.. وحال چشم یاری برای رهایی ازاین بار سهمگین ازتو دارم ...

اما امید وارم که رهنمایی تو هم دعوت به صبر وشکیبایی ام نباشد..

خواهر بدبخت تو گوهر ..

بقیه صفحه ۷۵

رفاقت خدا حافظ

میگفت که خاله اوست و بمن اشاره کرد که او رابایید بخانه اش‌برسانم خاله اوکه ایستاده بود خیلی جوان بود. ومن میدانستم که بعضا چطور چنین رشته های‌قرابت زودتر محکم میشود .

امادر آن وقت فرصت نداشتم‌این موضوعات راپیش خود تحلیل کنم زیرا در موقعی که من‌به خاله کمك می‌کردم که سوار موتر شود دفعتا رفیقم موتر را حرکت داده رفت تا متوجه شدم ازچشم غیب شده‌بود وقتیکه به همرای مردم نشه انسان سروکار داشته باشد باید دایمـا گوش به آواز باشد .

موتر رفته بودوبه سر عت زیـاد حرکت کرده بود واز نظرها غایب گردید ومن به همرای‌خاله اش‌ماندم که‌اونیز مرا قندول‌خطاب کردوازمن پرسید که آیا حالاکه تنهاو بـدون پای کش ماندیم آیا برایش کمکـی خواهم کرد؟ وآیا اقلا اورا تابخانه اش‌خواهم رسانید. معلوم دارکه‌فورا جواب دادم‌که من در خدمت‌اوخواهم بودو دو باره وارد رستو رانت‌شدیم ولی این باربه اندازه خوشحال‌بودم که‌شروع به نوشیدن کردم که‌بعداز آن‌جریمه آن خوشی‌را پرداختم.برای اینکه رفیقم نشه بود وحتما تصادم می‌کرد این موضوع راپیش بینـی کرده بودم وحقیقتا هم تصادم کرد امانه به کدام در خت یاپایه تلفو ن بلکه بیك وترین آلات الکترو نـی که‌نظر به‌محاسبه متخصص آن قیمت آن‌به ۲۵۰۰ دالر بالغ میگـردیـد و به‌مثل هرشخصی‌نشه رفیقم‌کمترین جراحتی نبر داشته بودو خیلی بـه آرامی در حالیکه کدام بیت را بــه همرای اشپلاق زمزمه‌میکرد راه خانه خودرا درپیش گر فت وموتر کـپ وکوپ رادر مقابل وتـریــن آلات الکتر ونـی کــه‌قیمت آن ۲۵۰۰ دالر است گذاشت مرا وادارساختند که‌قیمت اشیاء شکسته، ووتریـن‌و شیشه وآینه آنرا بپر دازم دیگـر محال بود دلایل بیاورم زیرا رفقا یم به‌من نصیحت کردند که اگر مـرد هستم ورفیق آنهاهستم باید به‌مثل سنگ درجای خود سنگین نشسته وتمام مشکلات رابا پیشانی بـــاز قبول کنم زیرا برای من چنـــدان مشکـــل نبو د و ر فیـــق ما نشه وهم بدون‌لایسانس بودبرایش خیلی گران تمام میشد بدین ترتیب به اصطلاح صدای خودرا نکشیدیم.

رفقا.. رفقا ! شمارا دوست‌داشتم وحالا هم‌شمارا دوست دارم و لـی باید برای شما بگویم خدا حافظ .. خدا حافظ رفاقت بلی رفاقتی که به جزاز ضرر هیچ‌فایده بار نمی‌آورد.

بقیه صفحه۵۳

ابوابراهیم‌منتصر

جو ش می و نو ش لب سا قی‌بچه کار است

جو شیدن‌خو ن با ید بر علیه و جو شن

اسپ است و سـلا حست مرابزمگه و باغ

تیراست‌وکما نست مراالاه‌وسو سن(۲)

امیر منتصر سا مانی درشکایت‌فلك غدار وسپهر مکارگرید:

ای بد یدن کبود و خود نـــه‌کبو د

آتش‌ازطبـع ودر نـمـا یـــش دو د

ای دو گـو ش تـــو کـر مـادر زا د

با توام‌زاری و عتا ب چـه سـو د ؟(۳)

۲ـ همین مجمع النصحا ازهدایت«نوری» معاصر ناصر الدین شـاه قاجار

۳ـ لباب الا لبا ب

بقیه صفحه ۱۹

نیکولای کپرنیک

ستاره شناسی کپرنیك، در هما ن آوان امر پذیرفته شد ولی فرضیـه های اساسی تیوری جدیدش ازطرف کلیسا مردود وغیر قابل قبول اعلام گردید . زیرا این نظریه ها اساس دانش ستاره شناسی کهن را ازبیخ وبن دگر گون نموده جای جد ید ی برای زمین وساکنین حکمروای آن، دربین کائنات بوجودآورد. در ابتدا کلیسای پرو تستا نـت و سپس کلیسای کاتو لیك نظریه جدیـد کپرنیك را مر دود اعلام نموده و آن را الحاد و کفر دانست ، چندی بعد ستاره شناس معروف دیگر، جوردانو برونو، که نظریه جدید کپرنیـك رابطه وگسترش داد، روی تـو ده های هیزم سوزان، قربانی نظریات جدیدش شد . به همین ترتیـب ، گالیله گالیلو درپای محاکمه خو د ساخته کلیسا کشانده شده و بـه برگشت از نظریه اش وا داشته شد ولی وی با وجود توبهٔ که در برابر کلیسا یاد نمودنظریه «آفتاب مرکزی» کپرنیك را بسط و توسعه داد. نبرد بین ظلمت ونور، تاریکی وروشنایی تا مدت مدیدی ادامه یافت . نظریه جدید کپرنیك دیگر به یك واقعیت سرسخت ودلیر جان تبدیـل شـده بود. با بمیان آمدن عصر روستایی ودانشمندان چون کپلر و نیوتـن، نظریه کپرنیك جان تازه گرفتـه وبحیث اساسی ترین مدارك علمـی در پوهنتون های جهان قبول گردید.

امروز کـه توسن اکتـشا فـا ت فضایی بشر، باگا م های فراخ بـه سوی کیهان دور در حر کت است چهره مرد درخشنان تاریخ ستـاره شناسی را، در هاله فرا گر فتـه

اکنون فرصتی رسیده که حتی خود مردان کلیسا، برای باز گشت سالم قهرمانان فضا، دعا نموده وپیروزی آنان را شادباش می گویند .

(پایان)

بقیه صفحه ۳۳

آشیانه قلب من

ودعاکنند ، کاردیگری ازدست شان ساخته نیست، غوطه وربودم. گاهی بەخاموشی بالای نوك پنجه پابه هر بستری سرزده ولحظـه ای توقـف نموده که اگر ضرورت می داشت آنراجمع وجور می‌کردم .

اطفال و نوزادانی راکـه همیشه دوست میداشتم ، ازجمله اطفالـی بودندکه وضع دلخراشی داشته ، کاملابیچاره وبینوا بودند . بعضی اوقات مثل سایر پرستاران جـوان ازینکه همواره کـوشش میکردم تا فهرست اطفال خودرابرای شستشو وتشناب وتغذیه بدست آورم، لذت خاصی میبردم .

ولی این ، درزمان سابق بود....

حالامن سرپرستاردربخش اطفال بودم، ویك وظیفهٔ پـرمسئولیت را برعهده داشتم . بخاطریکه خوبتراز عهده آن بـر آیم باید مساویـانـه وارسی میکردم پرستارهای پائین‌تر به اطفال هرنوع شفقت ودر آغوش کشیـد ن ر ا کـه اطـفـال نیاز مند باشند میتوانند بعمـل بیاورند و من به چشم خودم دیده‌ام که چنین کرده اند . ولی من مجبور بردم که کم الفت باشم تا به چیـز های دیگر رسیدگی کرده بتوانم .

در حدود پنج ونیم عصر ما دران شروع به آمدن میکنند . هنگامیکه نوزادان به قدر کافی صحت‌میبودند میکردیم تا در داخل آمده وبه آنها غذا بدهند و من در صورت اشتباه درعقبم ساختن البسه و اشیـاء وشستن دست های شان قبـل از شیر دادن به اطفال خود به آنها به اشاره سریاد آوری وتفهیم‌مینمودم.

ولی نا گهان یکدختر داخل شـد ونسبتا با تردد مقابل میتر حـق ایستاد ، به او خیره شدم، چشمان زننده و صورت کشیده اش، فطرتا در خاطرم گشت که این مادر اندر یوموروگان، همان طفلیکه به مرضـی التهاب سحا - یا پردهٔمغز ی مبتلا میباشد، است . پریشان از مـن پرسید :

بقیه صفحه ۷

پطرول

می گرددوپروژه های جدیدی باساس آن طرح خواهدشد.

* * *

وقتی نظر بناغلی محمد کبیر که خود مالك چند عراده موتر اسـت پرسیده شد گفت گر چه خودم‌مالك چندین موتر استم وازین مد ر ك خساره زیادی بر من عاید می شود اماچون می‌دانم که این کار بەخیرو فلاح کشور است من همین نقـص را متحمل شده و خوشی می شو م که درپلان های‌عمرانی و آبادی کشور خود سهم می‌گیرم . اما موضو عی راکه می خواهم عرض کنم اینست‌که ما موتر داران ازین مدرك آنقـد ر خساره نمی‌کنیم که ازدرك گر فتـن تیل‌پطرول یادیز ل‌ازتانك‌های‌شهری ومخصوصا تانك های‌اطراف خساره مندمی شویم .

وی‌با خنده گفت شمااگر بهـر تانك مراجعه نمائید حتما در مقابل هرگیلن تیل نیم لیتر کمتر بشمـا می دهند وقتی از نفر موظف سوال میشود می گویند .برادر ماچه گناه داریم خودت‌به چشم می بینی کـه نمرات تانك کار می کند وتانك هم مهرو لاك است .اما مامردم کـه همیشه بااین تانکهای تیل سرو کار داریم خوب می دانیم که چه چـال هایی درآن‌می‌زنند . در هر تانـك تیل فقط یك دستگاه توزیـع را ا ز ترس تفتیش سالم گذ اشته اند ومتبا قی آنرا مثلیکه بعضی مردم‌در میتر های‌برق‌دست‌میز نند وحرکت‌آن راتغیرمی دهند ، تغییر داده انـد مثلا در هیچ یك از تانك شما رابه حساب لیتر تیل نمی دهند بلکـه بحساب مقدار پول باشما معامله می کنند ومی گویند ماشینی که لیتر را نشان می دهد خراب است وکارنمی کند در آنصورت شما مجبور یـد بگو ئید مثلا یکصد افغا نی تیـل بدهند وقتی تیل رابه تانکی مو تر بیندازید ازرو ی‌تجر به که سالهای زیادی داریم معلوم می‌شود که مقدار تیل کم است .

شخصی دیگر ی که معلوم بو د اونیز موتر دارد ورانده اسـتو صحبت مارا گوش می کرد صدازد ولاصاحب‌در همان‌شبی که از رادیو اعلان شد که قیمت پطرو ل بلنـد رفته در تمام تانکهای‌شهر هزاران موتر برای گر فتن تیل حاضرشدند ولی تانکداران هر کدام رابانتظا ر گذاشته واز همه اولتر باتانکر ها تیل های تانك راخارج می ساختند که نمیدانم چطور آنرا بـفرو شس رسانیده اند ونیز از روز یکـه در قیمت پطرو ل افزودی بعمل آمد ه در اکثر تانکها مقداری از دیز ل‌را باپطرو ل مخلوط کرده به موترداران بنام پطرو ل می فرو شند وایـن کار باعث آن شده که اکثر مو تر داران شکایت شان بلند شود امـا هیچ کس تاحال متو جه ایـن شکایات نگردیده است .

وی گفت به عقیده من برای‌اینکه از سوء استفاده ها جلو گیر ی‌شده بتواند در قدم اول‌باید ریاسـت موادنفتی در هر روز چند ین مرتبه تانکهای تیل رامراقبت و متقلبیـن را جزا بدهند واز طرف د یگـر برای جلو گیری از استفاده جویی ها وتقلب کاریهای آنها یك راه‌خوب اینست که یك افغانی قیمت پطرول راپائین آورده وبالای دیزل افزو د کنند تاماموروین تانك نتوانند دیزل راباپطرو ل مخلوط سازند .

- « چطور است؟»

تبسم کردم، و آرزو داشتـم خندهٔ جسورانه‌ای باشد . درجرابش گفتم :

-« فعلا کمی خوب است، ولی به بهترین شکل تحت معالجه قـرار دارد . آیا داکتر کنگ درین بـاره به شما صحبت نکرده است؟»

سرش را تکانداد .

-« بلی! ولی دیـروز بـود و او نتوانست دقیقا بمن چیزی بگوید . آیا او جورخواهد شد؟ این‌چیزیست که من میخواهم بدانم . »

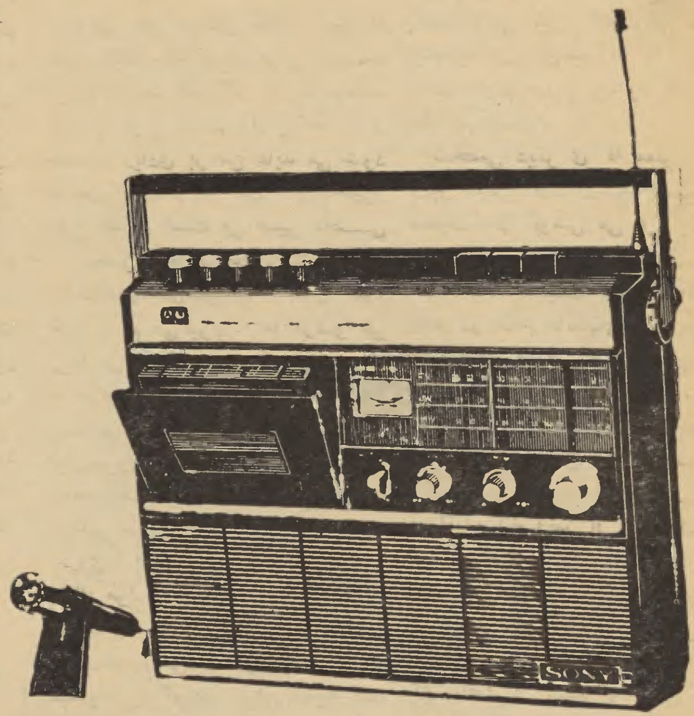
سونی

SONY

سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مودل CF-250S

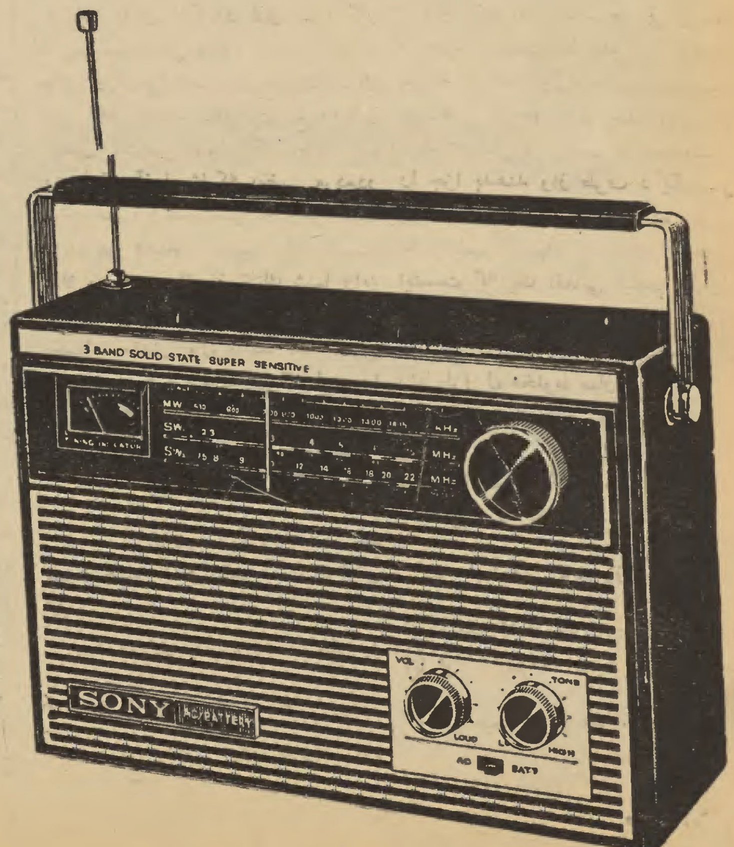
رادیو کست‌مودل CF-250S

دارای رادیوی سه موج- قدرت۸ر۱ وات برای لودسپیکر اضافی کنترول اتوماتیک برای ثبت -برق(۱۱۰- ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت) باطری(٤ عدد باطری کلان)-کنترول‌بم‌وزیر آواز -کنترول سه مرحله‌یی بلندی وپستی آواز . وزن ۳۰ر۳کیلو وبزرگی ۳½ × ۱۰ونیم × ۱۳½ انچ

رادیوی دستی مودل 7R-55

دارای سه‌موج- حساسیت‌زیاد-برق۱۱۰ -۱۲۰یا۲۲۰ ولت با طری (سه عدد باطری کلان) دارای وزن۱۷ر۲ کیلو بزرگی۳½ × ۷ × ۹½ انچ وقیمت بسیار نازل

محل فروش:
عموم رادیو فروشی های معتبرمرکز وولایات .



SONY.

بقیه صفحه ۲۵

سیمای جمال عبدالناصر

سلوین لوید از موقف آشتی پذیرانهٔ خودش به سر منشی ملل متحد اطمینان داده بود و همرشیولد فکر میکرد که با پذیرفته شدن‌شش اصل، دیگر مساله کار برد نیرو از طرف بریتانیا در میان نخواهد بود. اگرچه چندی پیش فکر میکرد که فرانسه به تنها یی‌نیرو به‌کارخواهد برد. او میپنداشت که پذیرفته‌شدن شش اصل، از نظر اخلاقی، به بریتا نیا اجازه نخواهدداد‌که به‌روی مصر آتش کند. سر انجا م‌به این نتیجه رسید که فرانسه بدون بریتانیا توان کاری رانخوا هد داشت .

بالاخر ، هنگا می که بریتانیا و فرانسه نه تنها شش اصل را پذیرفتند ، بلکه پیشنهادهمرشیولد را در مورد جلسهٔ وزیران خارجهٔ فرانسه ، بریتانیا و مصر، به روز بیست و نهم اکتوبر در جینوابرای گفتگو های مفصلتری قبول کردند، همرشیولد احساس کرد که ابرهای تیره و سیاه دیگر پراگنده شده در واقع ،پس از رای گیر ی در مورد شش اصل، همر شیولدبه داکتر فوزی گفته‌بود: «خیلی‌عالیست که پس از اینکه بریتانیا عملیات نظا می را تهیه دیده است ، همه چیز به صورت آرامی حل‌شد.»

اودر اشتباه بود. هنوز چیز ی حل نشده بود. مهمتر اینکه نا صر حقیقت را میدانست .

امریکاییان‌در جریان تلاشهایشان برای وادار ساختن مصر به‌پذیرفتن شش اصل ، خبر هایی را در اختیار احمد حسین، سفیرمصر درواشنگتن گذاشته بودند مبنی بر ینکه جنرال کیتلی برای فرماندهی یك تعرض به مصر انتخاب شده است و سرگرم اجرای تمرین بر سر بازان خودش درقبرس میباشد .

این اخطار مهم امریکا به نا صر از جملهٔ گزارشهایی بود که ناصر در باره تصمیم فرانسه و بریتانیابه حمله بر مصر به دست آور ده بود.

دوستا ن مصر در پیمان بغداد گزارش میدادند که نوری سعید معتقد شده که تعرضی در شر ف وقوع است .

جنبش« ایوقا» در قبرس و پشتیبانان مصر در جنبش کار گری مالتا ، خبر هایی در بارهٔ حرکات نیرو های زمینی ، هوایی و دریایی مستقر درین جزیره ها به قاهره فرستادند . « ایوقا» عکسهایی را فرستاد که از رسیدن نیرو های فرانسوی به پایگاه های هوایی بریتانیا در قبرس سخن میگفت . کاپیتانهای کشتیهای بارزگانی که ازکانال سویز عبور میکردند، نیزاز تمرکز سفینه های جنگی و هواپیما ها صحبت مینمودند .

ناصر به منظور مقابله با این تهدید ها و هم به خاطر آنکه فکر میکرد که نتیجهٔ برتانیا، فرانسه و اسرائیل یك بازی بود، بخش‌بزرگی از نیرو های نظا می را از سینا بیرون کشید. تنها دوغند را در العریش ،دو غند رادر رفع‌ودوغند رادر ابو عجیله‌باقی‌گذاشت خنگامی که به روز سیز دهم ماه اکتوبر ۱۹۵۶، شش اصل در ملل متحد پذیرفته شد ، ناصر پیش بینی کرد که خطر تعرض نود در صد کاهش یافته است . در واقع، خطر تعرض را تقریبا از میان رفته گرفت. ملاقات پیشنهاد شده میان بریتانیا فرانسه و مصر، به روز سیز دهم اکتوبر ۱۹۵۶ در جینوا، به تعویق افتاده بود . این تعویق بخشی ازیك باز ی‌سیاسی بود. در آنروز ناصر به مجلس سالگره یکی از پسرانش رفت . درآنجا کیکها، کودکان، بازیها و فلمها را دید، رئیس‌جمهور سخت سرگرم بود که فرستاده یی رسید و پارچه کاغذی به دست او داد. این‌پارچه‌کاغذاعلامیهٔ اسرا ئیل را در بر داشت مبنی بران که آن کشور یك قطار زرهدار ها رابه‌سینا فرستاده است . تا آن لحظه‌گزارشی ازسپاه مصر نرسیده بود، زیرا بخش عظیمی از سپاه، برای‌نگهبانی کانال ازسینا بیرون کشیده‌شده بود. نیرو های بسنده‌یی وجود نداشت تا خالیگاه های صحرا رازیر نظر داشته باشد . برین اساس ، نخستین اخبار در بارهٔ این‌سوقیات از یك ایستگاه رادیویی که‌به‌اسرائیل کوکش میداد ، رسیده بود.

رئیس ی‌جمهور مجلس سالگر د تولدی را ترك گفت و همکارانش‌را برای جلسه فرا خواند و دستورداد تا ارزیابی اوضاع را به او ارائه کنند . نخستین نتیجه یی که ساعت هفت شا م آنروز به رئیس جمهور داده شد ، نشان میداد که این سوقیات ، سوقیا تیست محدود .

ساعت ده شب اسرائیل اعلام‌کرد که نیرو هایش به نزدیکیهای‌کانال سویز رسیده است . اسرائیلیان به‌نیرو های‌پراشوتیی اشاره‌میکردند که در نزدیکیهای تپهٔ متلی فرود آورده شده بود. این خبر به‌عملیات اسرائیل بعد نوینی داد .

وقتی این خبر به کمیتهٔ‌مخصوص ارزیابی سپرده شد، معلوم گشت‌که اسرائیل تصمیم گرفته است تا به عملیات بزرگی علیه مصر د ست یابد ،زیرا مصر در ملی سا ختن کانال سویز پیروز بود. این‌عملیات انتقا م اسرائیل بود در برابر رای گیری ملل متحد در مورد شش‌اصل.

سازش پنهانی ؟ ناممکن

به نیرو ها ی زرهدار که برای دفاع از کانال سویز از سینابیرون کشیده شده بودند ، دستور رسید تا واپس به سینا بروند. سپاه تصمیم گرفته بود تا در واحهٔ‌بی‌الرسالیم به‌یك جنگ قاطع تا نك بپردازد . در عین حال به یك کندك دستور داده شد تاتپهٔ متلی رابگیرد به‌نیروی هوایی وظیفه داده شد تا نیرو های‌پراشوتی‌اسرائیل را درین تپه نابود سازند .

ناتمام

بقیه صفحه ۱۱

مبارزه یک ستاره سینما

((کریستین)) عقیده‌دارد یگا نه علتی که((کورتیس» را وا داشته تا دختر هارانزد خود نگهداردشاید تادیه مصار ف اوشا ن است زیرا اوطبق دستور محاکمه مصار ف تربیه وإعاشه اطفال راماهانه سه هزار ودو صد مارك می پردازد واین کار راتاکنون بدون وقفه انجا م داد ه است ولی مبصر آن اظهار عقیده نموده افزوده اند که برای «کورتیس»مردیکه ثروت‌سرشارداردو هم می‌تواند پول قابل‌توجهی بدست آورد تحمل این مبلغ پول اصلا هیچگو نه هرجی ندارد ونباید روی آن اینطور قضاوت شود چه اگر دختران نز د ((کورتیس)) هم‌باقی بماند یقینااز‌این پول بیشترمصار ف لباس وغذا و فیس مکتب شا نرا خواهد پرداخت بدلیل اینکه این گونه مصار ف در امریکا خیلی‌گران ترو زیاد تر از آلمان می باشد لذا نمیشود این‌مو ضوع را محر ك‌عمل واراده او قبول کرد .بالا خره هرچه باشد درآخرین رسیدگی محاکمه که در((سانتامونیگا)) نظر باقا مه‌دعوی کریستن کو فمن صور ت می گیر د این موضو ع بشکل خیلی عا دلا نه یی فیصله خواهد شد و مسلما محاکمه بکمال بیطر فی حق را بحق دار آن تفویض خواهد کرد .

((کریستن))گفت: سرا نجا م محاکمه سرنو شت اطفال راکه با زندگی اوتعلق ووابستگی نزد یك دارد تعیین خواهد کر د اگر دعوی به‌نفع او تمام نشود واگر در این ماجرا مایو س شو دخیلی بدتمام خواهد شدولی بااین وصف هم تمرین تقویه اعصاب می کندوتا آخرین لحظه مانند شیر ما ده‌ایکه بخاطر بچه هایش می‌غردو خودش رادر هر خطر قرار میدهد. او هم دست وپا خواهد کرد واز دختر هایش دفاع‌خواهد نمود وبخا طر شان مبارز ه نموده وآنها را حاصل خواهدکرد .

بقیه صفحه ۲۷

فرو شنده

گفته بود که‌به نظرش هرگز سالمند معلوم نمیشود .

جیورج سرش را بلند کرد ونگاه زنش رادیدکه به‌او دوخته شده‌است ناگهان خودش‌رامجرم احساس‌کردو احساس اذیت نمود. باخودش‌گفت که زنش، ماریا، چه آدم بد گمان وتنگ نظر است.در لحظه خوشحالی اخلال میکند .

جیورج رادیو را خا موش کردوبه بستر رفت .

روز دیگر، خانم پاکنگتون‌دو نامه غیر منتظره در یافت‌کرد. یکی‌ازنامه

(درشماره آینده تمام‌میشود)

ژوندون
مدیرمسئول شکریه رعد
معاون طوران شاه شهیم
تیلفون مدیرمسئول ۲۶۸۴۹
معاون ۱۰
سویچبورد مطابع دولتی ۲۶۸۵۱
شرح اشتراک
کابل ۴۵۰ افغانی ولایات ۴۶۰ افغانی
مرکز برای متعلمین ۳۴۰ افغانی درولایات ۲۵۰ افغانی
خارج ۲۲ دالر

دولتی مطبعه